Iranische Bibliothek in Hannover

هشدار "مجاهدین خلق" نسبت به انواع توطئه‌ها برعلیه مجاهدین در آستانه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

براساس گزارشات و اطلاعات رسیده به سازمان مجاهدین، پس ماندهای رژیم سابق، سرسپردگان امپریالیسم، عناصر ضدانقلاب، محافل معلوم‌الحال و یا دیدارتجاع مشغول طرح توطئه‌هائی گسترده و سراسری برعلیه مجاهدین خلق در آستانه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی می‌باشند تا به گمان خود

بقیه در صفحه ۵

فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما

مجاهد

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

سال اول ــ شماره ۲۶ ــ سه‌شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ ــ تک‌شماره ۲۰ ریال

۱۶ صفحه

خواست‌های قانونی مجاهدین خلق ایران از ریاست جمهوری و سرپرست وزارت کشور پیرامون انتخابات

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران با توجه به حساسیت فوق‌العاده و سرنوشت‌ساز انتخابات نخستین دوره‌ی مجلس شورای ملی، نظر عموم نیروها و شخصیت‌های مردمی را به موارد ذیل جلب نموده و از کلیه‌ی آنان استمداد می‌کند تا با مطرح کردن آنها در کلیه‌ی مراجع مسئول و

بقیه در صفحه ۶

سرمقاله:

در مفهوم "استقلال"

چگونه می‌توان بالوث کردن شعار "نه شرقی، نه غربی" جاده‌های سازش را هموار نمود؟

*****

امروز نیز سیاست مصدقی موازنه‌ی منفی، تنها پایه‌ی درست مردمی برای نظر کردن به شعار "نه شرقی، نه غربی" است.

یادواره‌ی "مصدق" فقید، رهبر محبوب نهضت ملی ضد امپریالیستی ایران فرصتی است تا به یکی از مهم‌ترین شعارهای توده‌ای انقلاب بازنگریسته شود. به ویژه آنکه در طی این مدت، عوامفریبان، شیادان و مرتجعان بسیار کوشیدند تا چهره‌ی این شعار را لکه‌دار و ملوث سازند.

در تاریخ نمونه‌های فراوان داریم که شعارهای خدائی و خلقی با انواع

پیام مجاهدین خلق ایران به مناسبت سیزدهمین سالگرد فقدان

دکتر محمد مصدق پیشوای کبیر نهضت ملی ایران

هرگونه بزرگداشت مصدق و دم زدن از میراث و نام او بدون درک ارزش‌ها و اصول ضد امپریالیستی و دموکراتیکی که او سال‌ها برسر آن پیکار کرد نابخشودنی است

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

و

به نام رهبر فقید ملت ایران

دکتر محمد مصدق

"مجاهدین خلق ایران" چهاردهم اسفند، سالگرد فقدان رهبر صدیق، مصمم و هوشیار نهضت ملی ایران را گرامی می‌دارند، و به روان تابناک این چهره‌ی برجسته و جاودان تاریخ مبارزات ملت ایران درود می‌فرستند. نام مصدق سوسنه یادآور مبارزات پرشور ضد استعماری ملت ایران برای ملی کردن نفت است که طی آن ملت قهرمان ایران توانست یکپارچه و متحد در برابر امپریالیسم غدار انگلیس بپا خیزد و این غول جهان‌خوار را بزانو درآورد.

صرف‌نظر از کاستی‌ها و نواقص رهبری آن را محصوله به دوش می‌کشد و همچنین خصائل و ویژگی‌های اصیل مبارزاتی که شخص دکتر مصدق در طی سال‌ها مبارزه‌اش بر علیه دیکتاتوری و استعمار بدانها ممتاز بود. تاثیرات مهم و تعیین کننده‌ای برانگیزش و اعتلای مبارزات ملت ایران و حتی بر مبارزات ضداستعماری سراسر منطقه باقی گذارد. امواج جنبش‌ها و مقاومت‌هائی که به دنبال نهضت ضد استعماری ملت ایران به رهبری دکتر مصدق شکل گرفت، سرانجام در خیزش ضد استعماری ملل محروم منطقه آن ــ چنان دامنه واوجی یافت که امپریالیسم غدار و حیله‌گر انگلیس ــ که جهان را می‌بلعید ــ در گریزهای مداومش از منطقه بیرون رانده شد و تا سر حد اضمحلال و نابودی تهدید گشت.

بنا بر این نهضت ضداستعماری ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق

علیرغم تمام محدودیت‌ها و مشکلات فراوانی که داشت توانست یک ملت را متحد و یکپارچه بر علیه امپریالیسم انگلیس بسیج نموده و در یک مقطع به پیروزی برساند؟ رمز پیروزی او دربرابر استعمار و رمز پیروزی او درحفظ وحدت و بسیج متحد خلق در چه چیزی بود؟ و سرانجام چه چیز باعث شد تا شاه خائن بتواند کودتای ننگین ۲۸ مرداد را بر علیه حکومت ملی مصدق به ثمر رساند؟ و استعمار سایه‌ی شومش را دوباره در میهن ما گسترده سازد. البته پاسخگوئی به تمامی این سوالات مستلزم تشریحات و مباحثی طولانی است لیکن به منزله‌ی ادای دین به روح پیشوای فقید ملت ایران در سالگشت اواشاره‌ای هر چند کوتاه به چند مورد حیاتی ضروری است:

۱ ــ نشانه‌روی دقیق مردمی بر علیه استعمار انگلیس به مثابه‌ی امپریالیسم مسلط و دشمن اصلی که اصلی‌ترین منشا و تمامی بدبختی‌های ملت ایران در آن زمان بود. این جهت گیری انقلابی تحت شعار "ملی کردن نفت در سراسر کشور" برای تمام مردم ایران محسوس می‌گردید و ضرورت می‌یافت.

۲ ــ هوشیاری و سعه‌ی صدر سیاسی در رابطه با همه‌ی اقشار و طبقات خلق و ممانعت از جریان یافتن مبارزه در کانال های انحرافی که از طریق

بقیه در صفحه ۲

دیداری با مجروحین قائمشهر

در بیمارستانهای تهران

در همه‌ای که گذشت برای دیدار مجروحینی که در جریان حمله جماق به دستان مسلح به مقر مجاهدین خلق و هواداران سازمان در قائم‌شهر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به تهران منتقل شده‌اند به بیمارستان‌های فیروزگر، امام‌خمینی و مهر رفتیم. در این بیمارستان‌ها مجموعا ۴ تن از هواداران سازمان به اسامی احمدرضاتعمتی، سیدرضاحسینی رضا نعمتی در بیمارستان فیروزگر رفتیم. او از اولین مجروحین منتقل شده به تهران بود. وی که محصلی ۱۷ ساله است از ناحیه ران چپ و کمر (ستون فقرات کمر) مورد اصابت ۲ گلوله کلت قرار گرفته است، و هنوز گلوله‌ها در بدن وی باقیست. کمیسیون پزشکی که محل گلوله‌ها را مورد عمل قرار داده‌اند، تصمیم گرفته‌اند که فعلا به خاطر مخاطراتی که ممکن است وجود

ایران فرصتی است تا به یکی از مهم‌ترین شعارهای توده‌ای انقلاب بازنگریسته شود. به ویژه آنکه در طی این مدت، عوامفریبان، شیادان و مرتجعان بسیار کوشیدند تا چهره‌ی این شعار را لکه‌دار و ملوث سازند.

در تاریخ، نمونه‌های فراوان داریم که شعارهای خدائی و خلقی با انواع کج‌فهمی‌ها و تمایلات ارتجاعی و انحرافی در عمل، قلب و تحریف، و نهایتاً به وسیله‌ای برای موضع‌گیری علیه حق و حقیقت تبدیل شده است.

چنین بود که خوارج با شعار "لیس حکم الا لله" (حکومت جز برای خدا نیست) به جنگ علی (ع) رفتند.

چنین بود که معاویه شعار انقلابی "المال، مال الله" (مالکیت از آن خداست) را به وسیله‌ای برای غصب حقوق محرومان و مستضعفان تبدیل نمود.

و چنین بود که عمربن سعد، وقتی دستور حمله به جانب خیمه‌گاه‌های حسینی را صادر می‌کرد، دقیقا همان عبارتی را به زبان می‌آورد که پیامبر اکرم (ص) در جنگ بدر با آن مجاهدین را به نبرد ضد خلق و ضد تکامل فرستاد: "یا خیل الله ارکبی و بالجنه ابشری" (ای سپاهیان خدا، رکاب بکشید و به بهشت بشارت برید)

در مقابل، پیوسته مردان راستین راه خدا و خلق تلاش کرده‌اند تا توده‌های محروم را بر جوهر شعارهای خدائی و خلقی واقف نموده و بدین سان، سدی استوار از آگاهی در برابر چنین دستبردهایی به گنجینه‌ی عقیدتی و فرهنگی محرومان، برپا کنند.

نبرد میان دو اردوگاه، میان اسلام ریاکارانه و انحصارطلبانه، با اسلام پاک و بی‌غل و غش تا بامداد پیروزی بر هرگونه ستم و استثمار همچنان ادامه دارد

به راستی هم که غیر از این چگونه می‌توان وجدان و شرف عقیدتی محرومان را از دستبرد عوامفریبان، شیادان و انحصار طلبان مصون داشت...

و اکنون بر سر شعار "نه‌شرقی، نه غربی" همان می‌آید که بر سر بسیاری از مفاهیم و واژه‌های انقلابی اسلام. زیرا که نبرد میان دو اردوگاه، میان اسلام ریاکارانه و انحصارطلبانه، با اسلام پاک و بی‌غل و غش تا بامداد پیروزی بر هرگونه ستم و استثمار همچنان ادامه دارد.

و چنین است که می‌بینیم بازهم شعار "نه‌شرقی، نه‌غربی"، همان شعار شهیدان، در دست‌های مرتجعان به چماقی برای اصیل‌ترین و قدیم‌ترین یاران شهیدان بدل می‌شود. همان انحصارطلبانی که اجداد عقیدتی‌شان "علی"ها را نیز کافر و منافق و "حسین"ها را نیز "خارجی" خواندند و از علی نیز می‌خواستند تا توبه کند!

این‌بار چنانکه در طول یک‌سال گذشته نیز به عینه شاهد بوده‌ایم خلاصه‌ی ماجرا چنین است:

خلقی در زنجیر، از فردای پانزدهم خرداد سال ۴۲، اصیل‌ترین، مومن‌ترین و پاکبازترین فرزندان خجسته خود را به نبرد با اهریمن، همان طاغوت دوران می‌فرستد. جوانان صدیق و پرشور از هیچ جانبازی دریغ نمی‌کنند، آنقدر که حتی در گوشه و کنار جهان، آبرویی برای رژیم قساوت‌پیشه‌ی شاه به جا نمی‌ماند. و دیگر چه به لحاظ داخل و چه به لحاظ بین‌المللی مشروعیت خود را تماما از دست می‌دهد و... سرانجام، توده‌های خلق به همت "امام" که برخلاف سالوسان، هیچ کوتاه آمدن و سازش و مذاکره‌ای را با طاغوت و طاغوتیان نمی‌پذیرد، سلطنت اهریمنی را واژگون می‌کنند...

اما شگفت که میوه‌چینان، همان عافیت جویانی که در بحبوحه‌ی نبرد کنج خانه‌ها خزیده و پاکبازی و شهادت را به انحاء طرق، خوار می‌شمردند، و جز این نبود که در حق شهیدان می‌گفتند: "لو اطاعونا ما قتلوا" (اگر از ما اطاعت می‌کردند، و به مشی ما می‌گرویدند کشته نمی‌شدند!)؛ آری هم اینان انحصارطلبانه در مواضع قدرت لانه کردند. تردیدی نیست که اگر اینان به رغم سوابق ناخوشایندشان، که در مواردی با "سپاس" گوئی به آستان طاغوت آریامهری همراه بود؛ در مواضع قدرت، خط

بقیه در صفحه ۲

یکپارچه و متحد در برابر امپریالیسم غدار انگلیس بپا خیزد و این غول جهان‌خوار را به زانو درآورد.

صرف‌نظر از کاستی‌ها و نواقصی که در آن برهه، نهضت ملی ایران از آن رنج می‌برد، جنبش ضداستعماری ملت ایران که مصدق بزرگ پرچم

اختصار و نابودی تهدید گشت.

بنا بر این نهضت ضداستعماری ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق سرشار از تجاربی است که می‌تواند از هرجهت برای ما آموزنده و نجات‌بخش محسوب گردد. به راستی چگونه بود که مصدق طی دوران رهبری و زمام‌داریش

دانشگاه انقلاب (۱۵)

وظایف دانشجویان انقلابی در قبال اقشار و طبقات اجتماعی

در شماره‌ی قبل سرفصل آموزش‌های ابتدائی لازم برای برخورد آگاهانه و عینی با طبقه‌ی کارگر را ذکر کردیم، و گفتیم که در قسمت بعد به بررسی اشکال مناسب مبارزاتی طبقه‌ی کارگر خواهیم پرداخت. ولی برای تکمیل بحث قبل ابتدا باید یک مساله را یادآور شویم و آن رابطه‌ی "تئوری" و "عمل" است:

می‌دانیم که در روش عینی شناخت، "تئوری" و "عمل" به یکدیگر وابستگی دارند. بدین معنا که در محدوده‌ی دانش بشری شناخت علمی از برخورد با واقعیت‌های جهان خارج ناشی می‌شود و به همین دلیل "تجربه‌پایه‌ی اصلی شناخت علمی است، و بدون آن فعالیت‌های ذهنی یا در سطح قضایا باقی می‌مانند و یا اصولا مسیر انحرافی و پندارگرایانه را می‌پیمایند.

با توجه به همین مطلب، شناخت ما از طبقه‌ی کارگر نیز نمی‌تواند مجزا از برخورد عملی و عینی با این طبقه، رشد یابد و عمق پیدا کند. منتهی می‌دانیم که منظور از برخورد با پدیده‌های جهان خارج صرفا نظاره به آنها نیست، بلکه شناخت آنگاه عمق

بقیه در صفحه ۶

بیمارستان‌های فیروزگر، امام‌خمینی و مهر رفتیم. در این بیمارستان‌ها مجموعا ۴ تن از دوادارن سازمان به اسامی احمدرضانعمتی، سیدرضاحسینی اسداله‌صمدی و عباس‌خاتونی که سه تن از آنها توسط گلوله و یکنفر به وسیله ضربه چماق مجروح شده‌اند بستری هستند.

عباس خاتونی سخن نگفت

در آغاز تصمیم داشتیم که با تمامی این فرزندان دلاور و فداکار خلق که حتی حاضر شده‌بودند تا پای جان و ایثار خون خویش از آرمان‌های توحیدی مجاهدین خلق در برابر حملات مرتجعین فاشیست دفاع کنند، به گفتگو بنشینیم، تا آنها برای ما از صحنه‌های مقاومت و جان بازی‌شان در برابر هجوم‌ها و حملات ژ-۳ به‌دستان سخن بگویند، و لیکن متاسفانه برادرمان عباس خاتونی که هنوز پس از اصابت ضربه چوب به سرش بهوش نیامده، نتوانست با ما سخن بگوید.

بالاخره ما موفق شدیم که کمی با خود آنها و اطرافیانشان به گفتگو بنشینیم.

برادر مجروح احمد رضانعمتی

ابتدا به سراغ برادرمان احمد

در بدن وی باقیست. کمیسیون پزشکی که محل گلوله‌ها را مورد عمل قرار داده‌اند، تصمیم گرفته‌اند که فعلا به خاطر مخاطراتی که ممکن است وجود داشته باشد، گلوله‌ها را خارج ننمایند هنگامی که با او به گفتگو نشستیم از وی خواستیم که درباره‌ٔ ماوقع جریانات و نحوه‌ی تیرخوردنش برای ما توضیح دهد. وی از تمامی صحنه‌هائی که خودش مستقیما شاهد حملات مرتجعین بود برای ما سخن گفت و آن زمانی راکه‌مورد اصابت گلوله قرار گرفت این چنین تعریف کرد:

"روز بعد از برگزاری میتینگ سازمان در قائم‌شهر، یعنی روز جمعه من به همراه دیگر دوستانم برای محافظت از ساختمان ستاد به آنجا رفتیم، ما در اطراف ستاد حلقه زده بودیم که ناگاه دیدیم عده‌ای پاسدار و چماق بدست به طرف ما حمله کردند ما سعی می‌کردیم که پشت دیوارها سنگر بگیریم تا گلوله‌هائی که شلیک می‌گردد به ما اصابت نکند. ولی ناگهان تیری به پایم خورد و من به زمین افتادم، بچه‌ها مرا از زمین برداشتند تا با ماشین به بیمارستان برسانند. در همان حالی که بچه‌ها مرا با خود حمل می‌کردند، پاسداری دیگر با کلتش دومین گلوله را به‌طرف من شلیک کرد، این گلوله از پشت به من

بقیه در صفحه ۱۲

در صفحات دیگر:

- از سخنرانی پدر طالقانی بر مزار مصدق
- فرازهائی از سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در مراسم ۱۴ اسفند ۵۷
- درباره‌ٔ انتقادات فدائیان
- نگاهی به جنبش ضداستعماری - ضد دیکتاتوری عشایر
- اتحاد به شوراها (ضامن پیروزی مبارزات صنفی - سیاسی کارگران
- شهرها در چنگال امپریالیزم
- توضیح خانواده سعادتی در مورد قطع ملاقات او
- طلایه‌داران میلیشیا
- اینست جواب کارگران بیکار؟

ایدئولوژی

خطبه‌ی ۱۷ نهج‌البلاغه

مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع) (قسمت آخر)

برای رهبری یک انقلاب تنها داشتن "حسن نیت" کافی نیست، بلکه آگاهی و بینش عمیق نیز لازم است.

لاملی والله باصدار ما ورد علیه، و لاهو اهل لما فوض الیه، لا یحسب العلم فی شیء مما انکره، و لا یری ان من وراء ما بلغ مذهبا لغیره"

(به خدا سوگند که چنین شخصی قدرت ریشه‌یابی قضایا و مسائلی را که با آنها مواجه می‌شود ندارد و به طور کلی برای انجام مسئولیتی که به عهده‌اش واگذار شده، صلاحیت ندارد هرچه را که او انکار کند، گمان نمی‌برد که ممکن است کس دیگری بر آن آگاه باشد و در ورای نظریات خودش هیچ نظر و راه حل دیگری را متصور نیست.)

در شیوه‌ی رهبری "ذهنی"، از آنجا که رهبری خود در هیچ فعالیت عملی شرکت نجسته و معلوماتش به صورت محفوظات و انباشته‌های ذهنی است، حتی اگر فرض کنیم که این معلومات با حقیقت هم منطبق باشد، بازهم نمی‌توان به کمک آنها یک تحلیل واقع‌گرایانه و همه جانبه از مسائل که مبین عمق و ریشه قضایا باشد، ارائه داد، زیرا چنین دانش‌ها و محفوظاتی در جریان عمل و مبارزه‌ی اجتماعی به کار نیفتاده‌اند و بیشتر به صورت یکسری احکام خشک و منجمد (که گویا جاودانی هم هستند) جدا از واقعیت عینی درنظر گرفته می‌شوند. حال آنکه حتی یک تئوری انقلابی، هیچ‌گاه نبایستی به صورت یک دگم تلقی شود، بلکه به مثابه‌ی راهنمای عمل، باید درجهت تغییر واقعیت به کار رود (مضمون از یک انقلابی معاصر)

یک "انقلابی" از بیخ‌وبن با آنهائی که فقط معلومات "کتابی" دارند، متفاوت است. او معلومات و تئوری‌هایی را که آموخته در عمل به کار می‌بندد. او تئوری را به طور مجرد و بدون هدف معین مطالعه نمی‌کند، بلکه آن را برای یافتن مواضع تئوریک، نظریات و اسلوب - هایی به منظور حل مسائل انقلاب فرامی‌گیرد. از قضا آنهائی که‌همه‌ی توجهشان را به معلومات و تئوریهای بی‌مغز و جدا از واقعیت معطوف می‌سازند، دست آخر چون شیوه‌ی کارشان درست نیست و حقیقت را در واقعیات نمی‌جویند، از "تئوری" به مفهوم واقعی آن نیز چیزی سر در نمی‌آورند. به همین جهت شناخت‌های این قبیل افراد نمی‌تواند به ریشه و منشاء پدیده‌ها (اصدار) نفوذ کند.

بقیه در صفحه ۱۳

در مفهوم "استقلال"

بقیه ازصفحه‌اول

هنوز از راه نرسیده به‌ذبح عقیدتی و عملی انقلابیون پرداختند

مشنی‌ای لااقل انسانی (واگر نه اسلامی) پیشه می‌کردند، ما بازهم دم فرو ـ می بستیم و جز به یاری و حمایت قدم بر نمی‌داشتیم. چه کسی نمی‌داند که اگر هم‌اکنون نیز خدای ناکرده شاه برگردد، چه کسانی در "میدان" اند و پیشاپیش خلق، سینه سپر می‌کنند و چه کسانی سرکار خود می‌گیرند و "کرانه" می‌گزینند؟ و یا به‌این‌بهانه که تضاد اصلی، میان دین‌داران و بی‌دینان است، زبان‌ها و سابه‌ها را (چون بازهم سلاح خطرناک است) به سوی "کفار" و "منافقین" نشانه می‌روند.

بلی، افسوس که آقایان هنوز از راه نرسیده به‌ذبح عقیدتی و عملی انقلابیون آغاز نمودند. به راستی هم که‌جز این نیست‌و باطل جز از میان سینه‌های حق، راه عبور ندارد.

و دیدیم که در این یک سال چه‌ها کردند و چه‌ها گفتند. و به راستی هم کدام برچسبی را شاه به ما می‌زد که آقایان (ولو به زبانی دیگر) نزدند؟

به اعلامیهٔ حزب جمهوری اسلامی قائم‌شهر (روزنامه جمهوری اسلامی مورخ شنبه ۱۱ اسفند صفحه ۵) توجه کنید: مرکز "مجاهدین" در قائم شهر هم شیره‌کش خانه بوده است و هم دارالفحشاء و هم جاسوسخانه و هم...

و ما می‌پرسیم که‌آقایان! در این یک سال که برگردهٔ مردم با عوام ـ فریبی و با سوء استفاده از نام اسلام و "امام" سوار شدید به جاذبهٔ اسلام افزودید یا کم کردید؟

و چه‌کسی نمی‌داند که اگر می‌توانستند با قلب حقایق و اخبار (چنانکه در مورد کردستان کردند)، حکم تکفیر مجاهدین را از امام بگیرند، در ذبح شرعی تک تک ما، یک لحظه هم درنگ نمی‌کردند. لکن البته به رغم همهٔ بدگوئی‌ها، امام مقاومت نموده است. و چرا که نروند و به امام بگویند که مجاهدین دزد ند و جاسوس. منافقند و منحرف و...

اما امروز تنها پس از یک سال برای همگان روشن شده است که سنگر انقلابی اسلام را، سنگر حریت و مردم گرای اسلام را، چه کسانی، حفظ می‌کنند و چه کسانی خدشه دار می‌سازند؟ و سنگر اسلام راستین، همان سنگر خلق است و انقلاب که‌اکنون ملیون‌ها زن و مرد شریف و آزاده در گرد آن حلقه زده‌اند.

عجب‌تر این است که پس از مواجهه با بی‌اعتمادی اکثریت قریب به اتفاق مردم، در جریان ریاست جمهوری، اگر چه آقایان حسب‌المعمول در بسیاری موارد رنگ عوض می‌کنند و به یکباره ضد لیبرال و ضد چماق می‌شوند و حتی برخلاف تمام سوابق تاریخی در روزنامه‌شان یکباره مصدق را قهرمان بزرگ می‌نامند!! اما حملات مسلحانه و غیر مسلحانه بر علیه مجاهدین باز هم تشدید می‌شود. پیوسته چنین بوده است. در بحبوحه‌ی زوال، همه‌ی آنهایی که در تاریخ عقب‌مانده و زایل شدنی بوده‌اند؛ دست و پاهایی مذبوحانه و شدیدتر از معمول می‌زده‌اند، تا شاید در وادی محتوم هلاک سیاسی و اجتماعی مفری بجویند. اما هیهات! که نجات، جز با چنگ زدن به ریسمان "خدا" و ریسمان "خلق" میسر نیست.

"ضربت علیهم الذله، این ماثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس..."

و ضد استثمار نیست. بهانه‌ای که حضرات هر مقدار خون خلق الله را هم به خاطر آن حاضرند بریزند و تا کنون هم ریخته‌اند. به سر مقاله‌ی روزنامه ۱۲ اسفند جمهوری اسلامی نگاه کنید: حسب المعمول با دنائتی زائد الوصف می‌نویسد که از یک سو مجاهدین فعالانه در کردستان حضور داشته‌اند و از سویی دیگر جاسوسان و کارشناسان آمریکائی و اسرائیلی و روسی و عراقی. و چه کسی نمی‌داند که روزنامه‌ی معلوم‌الحال وچرخانندگانش تامرفق دست در خون هم "کرد" و هم "فارس" (برادران پاسدار) دارند و اصولا این حضرات بودند که برای توجیه مواضع دغلکارانه و تفرقه انگیز خود به حمام خونی و یا به یک جنگ صلیبی نیاز داشته‌اند؟ و چه دوست می‌دارند که مجاهدین در کردستان حضور می‌داشتند، کما آن که در تابستان گذشته نیز دوست می‌داشتند که فرقان شاخه‌ای از مجاهدین باشد. ولی اکنون حتی از انتشار علنی محاکمات سران فرقان ابا می‌ورزند. چرا که فرقان در تمامیتش جز یک واکنش (البته کور) در برابر تباه کاری‌ها و سیاه‌کاری‌های آقایانی که برای مجاهدین در کردستان حضور فرضی می‌تراشند نیست. و براستی‌چگونه می‌شود که شما نامردمان و روبه‌صفتانی که مراکز مجاهدین را دارالفحشاء و شیره‌کش‌خانه معرفی می‌کنید تاکنون کمترین برگه‌ای در رابطه با کردستان را غمض عین فرموده و با بوق‌وکرنا در رادیو تلویزیون و روزنامه‌هایی که آنها را به شیوه‌ای‌ضد خلقی غصب کرده‌اید اعلام نفرموده باشید، و تازه‌اسم‌این کارها را می‌گذارند هویت اسلامی و خط راستین انقلاب و امام!! حال آنکه روح اسلام و انقلابی که ما می‌شناسیم، از این دغلکاری‌ها بیزار و متنفر است. آنقدر که با ذره‌ای آگاهی و تقوا هر خواننده‌ای را مشمئز می‌کند. و کوس رسوایی تاریخی‌تان را در دوعالم بازهم بیشتربه صدا در می‌آورد.

اما در مقابل، ادراک انقلابی و مردمی دیگری نیز از شعار مزبور وجود دارد. این ادراک، که همچنانکه در شکل کلمات پیداست اساسا از بُعد منفی (ونه بُعد مثبت) مطرح است و از حاصل دو نفی، منافع و استقلال ملی را به اثبات می‌رساند، سابقه‌ی سیاسی خود را در یک تلقی مصدقی می‌جوید که در آن زمان تحت عنوان "سیاست موازنه‌ی منفی" از آن نام برده می‌شد.

در آثار اقتصادی این سیاست همین بس که در طول تمام حکومت آریامهری و بودجه نویسی پهلوی تا همین امروز فقط به فقط در یکسال و آن هم دوران نخست وزیری پیشوای فقید، صادرات‌ما بر وارداتمان فزونی داشته و سابقه‌ی عملکرد سیاسی خط مشی موازنه‌ی منفی نیز بر می‌گردد به سال‌های بعد از شهریور ۲۰ و مشخصا سال ۱۳۲۳ که مصدق کبیر چه در مقابل آنهائی که نظیر آقایان امروزی (منتها بدون این کلاه شرعی‌ها) از رابطه‌ی نابرابر با غرب دفاع می‌کردند، و چه در مقابل آنها که به منظور حفظ موازنه‌ی مثبت با غرب پوئن دادن به شرق را پیشنهاد می‌نمودند، سیاست موازنه‌ی منفی را عنوان کرد که بر اساس آن نه تنها هیچ رابطه‌ی نابرابری با شرق به رسمیت شناخته نمی‌شد، بلکه امتیاز و شرکت نفت انگلیسی نیز برچیده و ملی می‌گشت.

به این ترتیب باید تصریح کرد، از آنجا که برای یک انقلاب و هم‌چنین برای یک فرد انقلابی و نیز برای یک سازمان انقلابی راستین، هیچ چیز به اندازه‌ی استقلال، ارزشمند نیست، انقلابی بودن با هر نوع رابطه‌ی نابرابر در تعارض آشکار است و از این رو، روح انقلاب از اسلام پناهان ریائی که در مقابل همه‌ی قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی سیاست سکوت و مماشات و سازش، پیشه کرده‌اند بیزار است.

در پایان خوبست برای‌اینکه داد اسلام پناهان بلند نشود که ماتریالیستی ـ دیالکتیکی تحلیل کرده واسم از تضاد برده‌ایم، خوبست ضمن ارجاع دادن قضیه تضاد در کادر فلسفه‌ی توحید از نهج‌البلاغه گرفته تا مولوی و ملاصدرا، به مثال‌مشخصی در این مورد نیز اشاره کنیم تا هیچ تردیدی باقی نماند:

در بحبوحه‌ی اوج‌گرفتن مبارزه‌ی واحد ضد دیکتاتوری و ضد سلطنتی، به دنبال کشتار ۱۷ شهریور مطابق اسناد و شواهد مسلم، ساواک با راهنمائی شاهنشاه آریامهر و اربابان امریکائی‌اش برای تضعیف کل جنبش، مساله‌ی مذهبی و غیر مذهبی را علم نمود که بلافاصله "امام" از پاریس پیام فرستادند که جای طرح این مساله نیست و در نظام اسلامی آینده‌مارکسیست‌ها از حق آزادی بیان و عقیده برخوردارند. حال آنکه اگر کار تماما دست همین آقایان می‌بود، در همانجا هم می‌گفتند که ما به اصطلاح مسلمان‌ها! دو دشمن اصلی داریم. و بدین ترتیب آب در آسیاب شاه می‌ریختند.

در جنگ های اولیه اسلام نیز دیده‌ایم که پیامبر برای رفع شر دشمن اصلی حتی چگونه با پیروان سایر مسالک و مذاهب قراردادهای متقابل عدم مخاصمه و یا اتحاد می‌بست و تا وقتی که طرف مقابل به مفاد قرارداد پای‌بند بود پیامبر نیز سرسوزنی بد عهدی روا نمی‌شمرد.

بازهم در خاتمه‌بایستی تاکید نمود که حرمت خون‌تمام شهیدان بشریت از صدر تاریخ تا به حال، امروز دقیقا در آنست که مقدم بر هر چیز سد اصلی دوران، سرپرست طاغوتهای جهان، آمریکای امپریالیست واژگون شود. بدون این واژگونی، راه تکامل، راه خدا و خلق به سوی مدارج عالی‌تر باز ناشده خواهد ماند. از این رو از قول پدر طالقانی (خطاب به هیأت کوبائی) تاکید می‌کنیم که هر مبارزه‌ای بر علیه استبداد و استعمار و استثمار در هر کجای جهان و توسط هر فرد یا قومی که انجام شود، خصلتی اسلامی دارد. و بر همین اساس ما می‌گوئیم که در صحنه‌ی وانفسای بین‌المللی امروز ما مقدمتا در رابطه با همهٔ کشورها و قدرت‌ها، منافع ملی وانقلابی خودمان و در طیف وسیعتر، منافع انقلابات ملل در زنجیر را تعقیب می‌کنیم. در بازار بین المللی و به لحاظ اقتصادی نیز ما در هر موردمشخص از معامله‌ای حمایت می‌کنیم که برای خلق و اقتصاد ملی‌مان هرچه پرفایده‌تر و هرچه کم زیان‌تر باشد.

این را هم ناگفته نگذاریم که چون به شهادت تمام سوابق‌عملی "مجاهدین خلق ایران" و به شهادت بسیاری اسناد منتشر نشده‌ی لانه‌ی جاسوسی (که مجاهدین را خطرناک ترین نیروی تهدید کننده امریکائیان در ایران می‌دانند) و به شهادت خط مشی و عملکرد ضد امپریالیستی امریکائی ما از آغاز حرکت مکتبی‌و انقلابیمان، اصل دعوای ما در این مرحله‌ی تاریخی با آمریکاست؛ هیچ خوش نداریم که با امثال آقایان به هیچ نوع درگیر شویم. مگر اینکه بازهم مثل همین یکسال اخیر مزاحم حرکت، تشکل و عملکرد ضد امپریالیستی‌ما گردند. ولابد آقایان فراموش نکرده‌اند که مجاهدین خلق ایران سال‌ها قبل از آنکه حتی ایشان بر سر میز مذاکره با "هویزر" بنشینند، با آمریکا و ایادیش جز به زبان گلوله گفت و شنود، نداشته‌اند.

پیام مجاهدین خلق ایران به مناسبت بقیه ازصفحه‌اول

سیزدهمین سالگرد فقدان دکتر محمد مصدق

*****

گسترش آزادی‌های انقلابی ودموکراتیک برای عموم نیروها تامین می‌شد.

۳ ـ سیاست خارجی موازنه‌ی

دست نشانده از اهم این عوامل بودند. و چنانچه بسیج مسلحانه توده‌ای تمامی خلق حول یک سازمان

مذبوحانه و شدیدتر از معمول می‌زده‌اند، تا شاید در وادی محتوم هلاک سیاسی و اجتماعی مفری بجویند. اما هیهات! که نجات، جز با چنگ زدن به ریسمان "خدا" و ریسمان "خلق" میسر نیست.

" ضربت علیهم الذله، این ماثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس. . . "

ممانعت از ریشه‌کن شدن کامل وابستگی

از برجسته ترین نکات ماجرای یک‌ساله اینست که به‌رغم تمام ادا و اطوار ضد امپریالیستی، آقایان حتی هنوز فهرستی از قراردادهای استعماری را به اطلاع مردم نرسانیده‌اند. چه رسد به الغاء و ریشه کنی آنها! و ما پیوسته فریاد می‌زدیم که نگذارید دشمن هم‌چنان در دستگاهها و نهادهای کشور باقی بماند که در مقابل می‌گفتند: منافقید و ضد انقلاب!

و بی تردید مبارزه‌ی ضد منافقی! و گرفتن ستاد مجاهدین دیگر وقتی باقی نمی‌گذاشت که به ستاد نیروی دریائی و تیمسار "علوی"ها رسیدگی شود چرا که فی‌الواقع هم علوی‌ها به دلیل اشتراک نهایتا ماهوی خود با آقایان البته که از مجاهدین کم‌خطرتر بودند. . .

در بحبوحه‌ی زوال، همه‌ی آنهایی که در تاریخ عقب مانده و زایل شدنی بوده‌اند، دست و پاهایی مذبوحانه و شدیدتر از معمول میزده‌اند، تا شاید در وادی محتوم هلاک سیاسی و اجتماعی مفری بجویند.

ملاحظه می‌شود که به حکم واقعیات عملی، و نه لفاظی‌های سالوسانه، تلقی آقایان از "نه‌شرقی، نه غربی" جز یک موضع‌گیری میانه و بینابین والبته کم‌مایه و متزلزل، در میانه‌ی شرق و غرب نبوده است، که البته دقیقا به سود غرب (با توجه به سابقه و نفوذش در کشور ما) و ممانعت از ریشه کن شدن کاملش نمی‌توانسته باشد.

با این تفاوت که حتی بر خلاف برخی رژیم‌های بعثی (که البته آنها هم سرانجام به راه غرب می‌روند) از موازنه‌ی مثبت میان غرب وشرق و بازی قوی‌تر سیاسی، با کارت شرق در مقابل و برعلیه غرب نیز، خودداری ورزیده و بیش از پیش در خط غرب رفته‌اند.

یک نگاه سریع به ساخت اقتصادی موجود ایران نشان می‌دهد که آقایان به رغم توصیه‌های صریح "امام" مبنی بر قطع همه‌ی روابط اقتصادی و سیاسی و نظامی با آمریکا، طی این مدت در خط غرب و در خط سرمایه‌داری رفته‌اند و تازه دو قورت و نیم‌شان هم باقیست. کار تا آنجا بالا گرفته است که روش فرتوت‌ترین جناح‌های سرمایه‌داری غرب را در امر "دومرحله‌ای کردن" انتخابات نیز پیش می‌گیرند و بازهم دم از "نه‌شرقی، نه غربی" می‌زنند. تازه باز هم با این تفاوت که روش دو مرحله‌ای کردن فرانسوی، در هر ناحیه فقط به فقط معطوف به یک کاندیداست. یعنی از لوازم دومرحله‌ای کردن اینست که بخواهند در هر نقطه یک نفر انتخاب کنند و نه مثلا مثل تهران ۳۰ نفر. زیرا که روشن است این ضابطه که بخواهند هر کاندیدا در تهران در صورتی در مرحله‌ی اول وکیل بشود که مثلا ۱/۵ ملیون رای در پشتش باشد، تجاوز آشکار به حقوق اقلیت‌هائی است که مطابق خود قانون اساسی هر ۱۵۰ هزار نفرشان در کشور یک نماینده دارند. توجه کنید که گفتیم هر ۱۵۰ هزارنفر حال آنکه کسانی که از این میان شرایط رای دادن دارند بیش از ۵۰ الی ۶۰ در صد نیستند.

روحا سلام و انقلاب از این دغلکاری‌ها بیزار و متنفر است

ملاحظه می‌شود که شعار "نه‌شرقی، نه‌غربی" بهانه‌ای بیش برای توجیه یک موازنه‌ی غرب گرایانه و آنگاه چماق کردن آن بر سر انقلابیون ضد استعمار

اندازه‌ی استقلال، ارزشمند نیست، انقلابی بودن با هر نوع رابطه‌ی نابرابر در تعارض آشکار است و از این رو، روح انقلاب از اسلام پناهان ریائی که در مقابل همه‌ی قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی سیاست سکوت و مماشات و سازش، پیشه کرده‌اند بیزار است.

آنانکه به بهانه‌ی ترس از شرق ریشه امپریالیسم آمریکا را بیرون نمی‌آورند

و همه می‌دانند که اگر "امام" نبود هنوز همین آقایان جنت مکان (که امروز همچون طاووس علیین شده، با شرقی خواندن مجاهدین مذبوحانه تلاش می‌کنند تا بساط رسوا شده‌ی عوامفریبی‌ها را بازهم رونقی تازه ببخشند) بر سر میز مذاکره با "هویزر" و "بختیار" و "قره‌باغی" و "مقدم" به شغل شریف! به قول خودشان "به‌ثمررسانیدن خون شهیدان!" مشغول بودند. و چه بسا تاکنون آش هم‌سرد شده و سار هم از درخت پریده بود. چرا که تازه با وجود امام معلوم شد که "ثمر"ها را آقایان تاکنون به کدام حسابی واریز نموده‌اند. اوضاع کنونی کشور هیچ نیازی به توضیح بیشتر از این ندارد.

منتها ظرافت کار در اینجاست که به رغم قاعده‌ی "الاهم فالاهم"، و تشخیص دقیق دشمن و تضاد اصلی (البته در عمل و نه در حرف) آقایان معمولا به بهانه‌ی ترس از شرق، ریشه‌ی امپریالیسم امریکا را بیرون نمی‌آورند وبه هرکس هم که‌چنین خواسته‌ای داشته باشد مارک شرقی می‌زنند. توجیهی که حتی برای سعودی‌ها نیز تاکنون خیرات! زیاد داشته است. و حرف ما فقط اینست که در یک لحظه نمی‌توان دو تضاد اصلی داشت، بالا به دام همان سیاست‌های اکنون بی‌اعتباری می‌افتیم که با همه‌ی بوق و کرناهای به اصطلاح انقلابی! در چین نیز آزمایش شده است و آن تئوری مشهور سه جهان و تز دو امپریالیسم می‌باشد و چنانکه بر همگان روشن است، سیاست دو تضاد اصلی در آن واحد در حقیقت جز جاده صاف کن چین، برای پیوند با آمریکا نتیجه‌ای نداشته و در همین مسیر بوده است که چین از "پینوشه" تا "محمد رضا" و پیمان‌هائی نظیر ناتو، در هر کجا دست آمریکا را فشرده و رو در روی انقلاباتی نظیر ویتنام قرار گرفته است. البته بازهم عوامفریبان و کسانی که ماهیتا جز در خط امپریالیسم امریکا نمی‌توانند باشند، می‌توانند این حرفهای ما را به شرق گرایی تعبیر کنند. ولی بدیهی است که ما همچنان آمریکا را "ام‌الفساد" و "شیطان بزرگ دوران" می‌شناسیم و از لوازم واقعی یک چنین شناختی را (که به‌هزار و یک دلیل مسجل است) قائل نشدن به دو تضاد اصلی در آن واحد می‌دانیم. و البته منظورمان از این مطلب با پایه‌ی مصدقی‌اش، به هیچ وجه هم‌اتخاذ یک سیاست موازنه‌ی مثبت نیست. حالا اگر آقایان بازهم چه ما و چه فلسطینی‌ها و "ابوعمار"ها را شرق‌گرا می‌دانند و عملکرد ارتجاعی ـ سازشکارانه خود را به حساب "هویت ناب اسلامی!" می‌گذارند، ما آنها را به قدم گذاشتن در جاده‌ای که به "انورسادات"ها منتهی می‌شود بشارت! می‌دهیم. فی‌الواقع نیز موازنه‌های کذایی مثبت بین قطبین سیاسی جهان فرجامی جز این ندارد و با یک نگاه سریع به نیروهای مورد لطف و حمایت کنندگانشان نیز می‌توان دریافت که قضیه به تنها چیزی که ربط ندارد، "هویت اسلامی" است و الا "مرنا را از سر گشادش نمی‌زدند و نوک تیز حمله به شرق گرایی را لااقل متوجه مجاهدین خلق نمی‌کردند. لکن یقین داریم که دوستان! بازهم‌مثل روزهای اول کهنه‌کاران مصری و چینی، هم‌چنان تضاد اصلی را سمبل نموده و مسیر گرایشات امپریالیستی را هموار خواهند

گسترش آزادی‌های انقلابی و دموکراتیک برای عموم نیروها تامین می‌شد.

۳ ـ سیاست خارجی موازنه‌ی منفی که‌تبلور درست‌ترین‌ومردمی‌ترین معنای شعار "نه‌شرقی و نه غربی" است

۴ ـ . . . .

البته تاریخ مبارزات این نهضت نشان می‌دهد که وفاداری مصدق در این مسیر با تحمل مشقات و رنج‌های بسیار همراه بوده است. چرا که او چه در سیاست خارجی و چه در مبارزه‌اش با پایگاه‌های داخلی دشمن و چه در درون جبهه‌ی نیروهای ملی و مردمی بامشکلات‌ومعضلات انبوهی مواجه بود. لیکن این‌همه هرگز پیشوای بزرگ ملت ایران را از پای فشردن بر شعار اصلی و پی‌گیری سازش ناپذیر آن درمیدان عمل، منحرف نساخت و همواره به ملزومات حفظ وحدت تمام ملت و منجمله رعایت حقوق دمکراتیک‌همه‌ی نیروها وفادار ماند.

بنا بر این امروز تمام ملت ایران و تمام آزادگان و وطن‌خواهان این مرز و بوم و همه‌ی نیروهای مبارز وانقلابی در پیگیری مبارزات ضدامپریالیستی دلیرانه‌ی مصدق کبیر وظیفه‌ای سنگین به عهده دارند. چرا که تجلیل از مصدق، تجلیل از اصول، ارزش‌ها و خصائلی بس گران‌قدر و ارزنده است که در هر جا و هر زمان بر علیه استعمارگران و امپریالیستهای‌تجاوزگر جریان داشته باشد، حیات و حضور الزامی خود را باز خواهند یافت. پس بی‌جهت نیست که از مصدق به عنوان چهره‌ای جاودانه در تاریخ مبارزات ملت ایران یاد می‌کنیم. و میراث گرانقدر او را ارج می‌گذاریم. به این ترتیب روشن است که هرگونه بزرگداشت مصدق و دم زدن ازمیراث و نام او بدون درک ارزشها و اصول ضدامپریالیستی و دموکراتیکی که او سال‌ها بر سر آن پیکار کرد وبدون وفاداری به جوهر مجاهدت‌های اصیل ضداستعماری دکترمصدق، در پیشگاه مردم وتاریخ ایران، ناروا و نابخشودنی است. ازسوی دیگرامروزتمامی‌انقلابیون ایران بر این نکته اتفاق نظر دارند که شرط اساسی استمرار پیروزی‌های مردمی پیشوا، و پاسداری از نهضت پیروزمند ملی، ریشه‌کنی انقلابی همه‌ی عواملی بود که جاده‌ی‌نامیمون ۲۸ مرداد را هموار نمودند. فئودالیسم و ارتجاع داخلی و در راس آن‌ها دربار دست نشانده از اهم این عوامل بودند. و چنانچه بسیج مسلحانه توده‌ای تمامی خلق حول یک سازمان انقلابی و مردمی سامان می‌گرفت دیگر هیچ زمینه و موردی برای شکست‌های بعدی به جا نمی‌ماند.

به‌این ترتیب روشن است که ملت ایران در قراز ضدامپریالیستی انقلابش در حال حاضر بدون برخورداری از تمام تجاربی که طی مبارزات حق‌طلبانه‌اش بر علیه تجاوز و استعمار و به قیمت تحمل سالها خون و رنج کسب کرده است و به ویژه تجارب مبارزات ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق، نمی‌تواند به پیروزی نهائی دست یابد. و این وظیفه‌ای است که بیش از همه‌بردوش نسل انقلابی و مسئول این میهن سنگینی می‌کند؟ چرا که مصدق هم در آخرین لحظات حیات پر ثمرش همین نسل را مخاطب قرار داد و پی‌گیری راهش را از طریق بذل جان وخون و با رفتن به راه مجاهدین پیروزمند الجزایر به ما وصیت نمود.

در پایان بار دیگر به پیشوای بزرگ ملت ایران به خاطر سال‌ها پیکار مداومش بر علیه تجاوز واستعمار و به خاطر صداقت، هوشیاری و موقع شناسی سیاسی ارزنده‌اش و به‌خاطر سعه‌ی صدر و علوطبع گران‌قدرش در مقام رهبری جبهه‌ی تمام نیروهای ملت ایران و به خاطر همه‌ی مصائب، ناملایمات و فشارهائی که در سراسر مبارزه‌اش تحمل کرد و بالاخره به خاطر آخرین پیام حیات‌بخشش به‌نسل جوان و مبارز ملت مبنی بر پی‌گیری جهاد مسلحانه و بذل جان و خون برای نجات میهن، درود می‌فرستیم و نام و یاد پرافتخارش را گرامی می‌داریم. و اینک ما با تاکید بر خطوط ضدامپریالیستی "امام‌خمینی" امیدواریم که این بار کلیه‌ی موانع پیروزی نهائی انقلابمان از پیش پا برداشته شده و دیگر هیچ سد ومانعی در این مسیر نادیده گرفته نشود. تنها به این صورت می‌توان راه پرافتخار ضداستعماری را که‌مصدق آغاز کرد و "امام خمینی" با واژگون نمودن سلطنت دست نشانده، آن را به‌اوج رسانید به ثمر نهائی نشاند.

مجاهدین خلق ایران

۱۲/اسفند/۵۸

www.iran-archive.com

اتحادیه‌ی شوراها ضامن پیروزی مبارزات سیاسی ـ صنفی کارگران

"بی‌طرفی اتحادیه‌ها" نظریه‌ای برای جدا کردن کارگران از سازمان‌ها و احزاب انقلابی

در شماره‌های قبل گفتیم که برای گسترش مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و کسب استقلال کامل سیاسی ـ اقتصادی، شرکت فعال طبقه‌ی کارگر در میدان مبارزه و در صفوف مقدم آن ضرورت حتمی دارد. مبارزه در جهت حاکمیت کارگران و زحمتکشان بر سرنوشت خود در گرو بسیج و سازماندهی توده‌های کارگر در یک تشکیلات سیاسی ـ صنفی یعنی "اتحادیه شوراها" است. تشکیلاتی که محتوائی متناسب با انقلاب رهائی‌بخش خلق داشته و هدفهای آن همگام با انقلاب ضدامپریالیستی مردم تحقق می‌یابد.

ضرورت پیوند طبقه‌ی کارگر با تشکیلات سیاسی رهبری‌کننده تجربه پیروزمند و خونبار جنبش کارگری

پیچیدگی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی با مضمون ضداستثماری، وجود یک تشکیلات سیاسی رهبری کننده ی اصولی را که متکی بر یک ایدئولوژی انقلابی باشد، ایجاب می‌کند. ضرورت وجودی این تشکیلات انقلابی، محصول مبارزات خونین کارگران جهان می‌باشد. تجربه‌ی تاریخی اولین حکومت کارگری در پاریس نشان داد که بدون یک تشکیلات منسجم "سیاسی انقلابی" نمی‌توان بر دشمن خلق پیروز شد.

در مطالعه‌ی جنبش‌های کارگری، از قیام مسلحانه‌ی کارگران شهر "لیون" (فرانسه) تا "کمون پاریس"، همیشه جای یک سازمان رهبری کننده‌ی انقلابی را خالی می‌بینیم. سرگردانی مبارزات کارگری در این دوره و ضرورت انسجام نیروها در یک تشکیلات سیاسی انقلابی گویای این مسئله است.

با پیدایش احزاب سیاسی طبقه‌ی کارگر و پیوسته نوعی رابطه‌ی اتحادیه‌ی بین این احزاب و توده‌های کارگر برقرار شد. اما این رابطه همیشه مثبت نبود. بورژوازی با ایجاد تفرقه و دودستگی در صفوف کارگران و با ایجاد اتحادیه‌های زرد، سعی در ایجاد شکاف بین توده‌های کارگر و احزاب انقلابی داشت. در این شرائط در درون جنبش کارگری جریانات متکی به خرده‌بورژوازی نیز که منافع و وابستگی طبقاتی‌شان اجازه‌ی همگامی با نیروهای نافی استثمار را نمی‌داد، با سرمایه‌داران هم‌صدا شده و با تایید "بی‌طرفی" عاملی در انحراف جنبش کارگری می‌شدند.

نیروهای انقلابی معتقد بودند که تنها یک سازمان سیاسی که در پیوند نزدیک و عینی با طبقه‌ی کارگر باشد، توان بسیج و رهبری طبقه کارگر در جهت نفی کامل استثمار و حاکمیت کارگران و زحمتکشان بر سرنوشت خود را خواهد داشت. مبارزه در جهت کسب قدرت و حاکمیت سیاسی کارگران، با کسب آگاهی و شناخت صحیح نسبت به قانونمندی‌های جامعه و داشتن تحلیلی مشخص از شرائط اجتماعی امکان پذیر است. بنا بر این هر عمل انقلابی اجتماعی، باید متکی بر یک تئوری انقلابی باشد. پس اتحادیه‌های انقلابی کارگری نیز برای پیشبرد مبارزات خود باید دارای یک تئوری راهنمای عمل باشند. اینجاست که مسئولیت خطیر و سرنوشت‌ساز سازمان رهبری کننده‌ی طبقه‌ی کارگر روشن می‌شود. که با ایدئولوژی انقلابی خود نیروی لازم را برای بسیج و سازماندهی توده‌های کارگر تا سرنگونی نظام سرمایه‌داری دارد. یک سازمان انقلابی باید با تحلیل مشخص و اصولی در هر مرحله از مبارزه، رهنمودهای عملی لازم را به درون اتحادیه‌ها ببرد. اتحادیه‌ها برای تحقق اهداف کارگران و زحمتکشان در جهت نفی طبقات راهی جز پیوند با یک سازمان انقلابی نخواهند داشت. اتکاء اتحادیه‌ها به یک سازمان انقلابی با ایدئولوژی ضد استثماری وحدت‌گرایانه، عملکرد خود را در موضعگیرهای صحیح سیاسی اجتماعی نشان می‌دهد.

جریانات انحرافی و اصلاح‌طلب طرفدار نظریه بی‌طرفی اتحادیه‌ها

در کنار محافل سرمایه‌داری که منافعشان را در بی‌طرفی اتحادیه ها توضیح دادیم، جریانات انحرافی و رفورمیست در درون جنبش طبقه‌ی کارگر نیز پیوسته طرفدار نظریه‌ی "بی‌طرفی" و باصطلاح "استقلال" اتحادیه‌ها بوده‌اند.

این جریانات باتوجیهات غیر واقعگرایانه خود ادعا می‌کردند که: "اتخاذ مواضع مشترک و هم‌گامی اتحادیه‌ها با سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر، منجر به تجزیه‌ی صفوف کارگران خواهد شد. بنا بر این برای حفظ وحدت!! کارگران، اتحادیه‌ها بایستی مستقل از نیروهای سیاسی فعال باشند"!!

در برخورد دیگر این جریان‌های انحرافی ادعا می‌کردند که نزدیک شدن به سازمان‌ها و احزاب انقلابی و پذیرش خطوط سیاسی آن نتیجه‌ای جز انتقال اختلاف‌های سیاسی به درون اتحادیه‌ها نخواهد داشت. بدیهی است منظور این جریانات رفرمیستی وانحرافی از "وحدت" همان تعطیل فعالیت های سیاسی اتحادیه ها و درجازدن در مبارزات صنفی است.

چنین نتیجه‌گیری در حقیقت به معنای بازگذاشتن دست سرمایه‌داران در استثمار توده‌های کارگر و زحمتکش می‌باشد.

حال ببینیم شکل‌گیری جریانات انحرافی در درون جنبش کارگری به چه نحو صورت گرفته است: گسترش سرمایه‌داری بزرگ و حاکمیت روابط استثمارگرانه، موجب از بین رفتن تولید کنندگان کوچک گردید. درنتیجه بسیاری از خرده‌سرمایه‌داران ورشکسته به توده‌های محروم کارگر پیوستند. از این طریق فرهنگ و نقطه نظرات خرده‌سرمایه‌داری، منجمله روحیه‌ی فردگرائی، محافظه‌کاری و سودطلبی به میان توده‌های کارگر برده‌شد. تئوری‌های اصلاح‌طلبانه‌ی این جریانات ارمغان نورسیده‌ای برای طبقه‌ی کارگر بود. مراحل رشد "آرام" سرمایه ـ داری عامل دیگری در بروز گرایشات اصلاح طلبانه و انحرافی بود. از طرف دیگر نظام سرمایه‌داری برای تجزیه‌ی صفوف کارگران و ایجاد پایگاهی در بین طبقه‌ی کارگر، سعی درساختن قشری با خصوصیات اشرافی درمیان کارگران نمود. با تطمیع و فاسد کردن عده‌ای از کارگران، آنها را به تدریج از طبقه‌ی خود جدا کرده و در چارچوب فرهنگ و تمایلات سرمایه‌داری سرگردان ساخت. شرکت دادن کارگران در انتخابات مجالس سرمایه‌داری و کشاندن آنها به فعالیت‌های باصطلاح قانونی نیز عامل موثری درجهت بروز و ظهور جریانات انحرافی و اصلاح طلبانه بود.

با پیدایش شرایط عینی لازم جریانات سیاسی بسیاری که گرایشات انحرافی و رفورمیستی مشترک داشتند، شکل گرفت. از قبیل: "فدراسیون بین المللی اتحادیه‌های کارگری"، "سندیکالیست‌های انقلابی!!"، "سوسیال دمکرات های بورژوا"، "اتحادیه‌ی کارگری لیبرال"، "سوسیالیست های انقلابی"!!، "اتزویستها" و...

اتحادیه‌ی شوراها اهرم ارتباطی نیروهای انقلابی با توده‌های کارگر

به طور مثال سندیکالیست ها فعالیت خود را به مبارزه‌ی صنفی محدود کرده و به اعضاء خود و سایر کارگران، "بیزاری از سیاست" یا "سیاست بی‌طرفی" را تبلیغ و تلقین می‌نمودند. خصوصیات فردگرایانه و اصلاح‌طلبانه دراتحادیه‌های متشکل از سندیکاهای منحرف به طور وسیع حاکم بود. آنها به یک تشکیلات منظم و سازمان‌یافته که پایگاهی برای توده‌های کارگر در جهت مبارزه‌ی طبقاتی باشد، اعتقاد نداشتند.

نمونه‌ی دیگر، اتحادیه‌ی کارگری لیبرال (آمریکائی)، که طرفدار بی‌طرفی اتحادیه‌ها ودرنتیجه معتقد به همزیستی طبقات و سازش بین کارگران و سرمایه‌داران بود.

"منشویک‌ها" جریان انحرافی معتقد به نظریه‌ی بی‌طرفی اتحادیه‌ها در روسیه تزاری بودند. آنها با خصوصیات خرده‌سرمایه‌داری معتقد به تئوری شکست‌خورده "استقلال اتحادیه‌ها از رهبری حزب انقلابی" بودند. در حالیکه نیروهای انقلابی اصولی اتحادیه‌ها را اهرم مهمی برای ارتباط با توده‌های کارگر می‌دانستند. و برای جلوگیری از بی‌تفاوتی کارگران نسبت به مبارزات سیاسی معتقد به ایجاد پیوند با آنها بودند. دراین رابطه تنگاتنگ سازمان‌ها واحزاب انقلابی، اتحادیه‌ها به‌مثابه تشکیلات کارگران، سازمانی برای بسیج طبقه‌ی کارگر شده و جنگ برای آزادی کامل زحمتکشان را در برنامه‌ی کار خود قرار می‌دهند.

در کنار جریاناتی که از مواضع راست‌روانه، طرفدار "بی‌طرفی" اتحادیه بودند، جریان اپورتونیستی "اتزویستها" قرار داشت. این جریان با شعارهای چپ روانه سعی در جذب کارگران داشت. در صورتیکه از نظر طبقاتی متکی بر خرده‌بورژوازی بود.

به‌طور کلی می‌توان چنین گفت که: همه‌ی جریانات انحرافی، اصلاح طلب و ضدکارگری طرفدار نظریه‌ی "بی‌طرفی" بودند. نظریه‌ای که درعمل نتیجه‌ای جز به انحراف کشاندن جنبش اتحادیه‌ی کارگری و نهایتا "ضربه‌زدن به انقلاب خلق‌ها ثمره‌ای نداشت.

چماق، ژ ـ ۳ و تهمت، آیا این است پاسخ کارگران بیکار؟!

گچساران از مناطق نفت خیز جنوب است. این شهر سال‌هاست که عرصه‌ی تاخت و تاز و غارت شرکت‌های نفتی می‌باشد و هزاران انسان شرافتمند محروم از ثمره‌ی تلاش خویش در آن، زندگی دشواری را می‌گذرانند.

تا قبل از قیام بهمن، ۱۷ شرکت پیمانکاری در گچساران فعالیت داشتند که با استثمار بیرحمانه‌ی کارگران، سودهای کلانی را به جیب می‌زدند. با پیروزی قیام بهمن، کارگران با تشکیل شورای کارگران، تلگراف سابق را با اجازه‌ی مقامات مسئول بازسازی کرده، در آن مستقر شد. شورا از ابتدای کار، مبارزه‌ای وقفه‌ناپذیر را با پیمانکاران (که عمدتا فئودال‌های منطقه میباشند) و حامیان آنها آغاز کرده و به بیش از ۳ هزار کارگر قول داد که تا بازگشت همهٔ کارگران به سر کار این تلاش را ادامه می‌جوشانیم".

فردای آن روز یعنی ۲۳ بهمن و به دنبال بی‌جواب ماندن خواست‌ها، بیش از سه‌هزار کارگر به همراه خانواده‌هایشان (جمعا حدود ۷ هزار نفر) در طبقه‌ی پائین فرمانداری دست به تحصن زدند.

چماق، ژ ـ ۳ و تهمت! آیا این است پاسخ کارگران بیکار؟!

پس از پایان نماز عده‌ای چماقدار که تعدادی از آنها نیز به‌کلت مجهز بودند، و عمدتا از دو روستای "دیل" و "آرو" آورده شده بودند (این دو قشر عناصر ارتجاعی در قبال حرکت داد‌خواهانه‌ی کارگران بیکار که محتاج نان روزانه‌ی خود بودند، اعمال و رویه‌های غیر قانونی از جمله تبدیل تریبون نماز جمعه به وسیله‌ای برای تحریک علیه کارگران و سپس توسل به حربه و منطق چوب و چماق و ژ ـ ۳ بود، آغاز این سریال ارتجاعی از آنجا شروع شد که ابتدا دادستان انقلاب شهر، نمایندگان را خواست و به عوض توجه به‌خواست‌های آن‌ها شروع به تهدید نمود. کارگران می‌گویند برای بیشترشان، موضع دادستان از قبل روشن بود؛ چرا که او فردی است که در سال ۴۶ با سرودن شعری در مدح

www.iran-archive.com

کارگری در این دوره و ضرورت انسجام نیروهادریک‌تشکیلات‌سیاسی‌انقلابی‌گویای این مسئله است.

با پیدایش احزاب سیاسی‌طبقه‌ی کارگر، پیوسته نوع رابطه‌ی اتحادیه‌های کارگری با این احزاب موردسوال، بحث و یا کشمکش قرار می‌گرفت.

جریان‌های انقلابی معتقد بودند که اتحادیه‌ها برای جلوگیری از هرنوع انحراف و به بن‌بست رسیدن باید حصارهای صنفی را شکسته و همراه و هماهنگ با سازمان سیاسی انقلابی در مبارزات سیاسی ـ اجتماعی، فعال شوند. اتحادیه‌ی انقلابی برای‌ایجاد تغییر بنیادی در جامعه و زیر و رو کردن نظام سرمایه داری بایدتوده‌های کارگر را در جهت مبارزات سیاسی بسیج نماید. مسئولیت اتحادیه‌ی انقلابی بمثابه‌ی تشکیلات‌رشددهنده‌ی آگاهی کارگران، عمق بخشیدن به مبارزه‌ی ضداستثماری است. به این ترتیب تداوم و عمق بخشیدن به مبارزات متشکل کارگری، جز در رابطه‌ی تنگاتنگ اتحادیه‌ها با یک سازمان اصولی مسلح به ایدئولوژی ضداستثماری امکان پذیر نیست.

عوامل‌سرمایه‌داری مبلغ "بی‌طرفی "اتحادیه‌ها

نظام سرمایه‌داری پیوسته برای‌به انحراف کشیدن مبارزات ضداستثماری کارگران،در پی بیطرفی اتحادیه‌ها و جدا کردن تشکیلات کارگری ازجریانات انقلابی بوده‌است. عوامل سرمایه‌داری با آگاهی به اینکه اتحاد تشکیلات کارگری با سازمان سیاسی طبقه‌ی‌کارگر، به معنی حرکت در جهت دگرگونی سریع نظام‌سرمایه‌داری ونفی‌موجودیت آن می‌باشد باسوءاستفاده ازجریانهای منحرف کارگری، بی‌طرفی اتحادیه‌ها را مطرح می‌کردند. زیرا به خوبی می‌دانستند که سازمانها و احزاب انقلابی معتقد به نفی طبقات بوده واز نظر اقتصادی ـ اجتماعی بنیادا "با نظام سرمایه‌داری تضاد دارند.

سرمایه‌داران با طرح بیطرفی اتحادیه‌ها می‌خواستندتشکیلات‌کارگری را در خود و در چارچوب مبارزه‌ی‌صرفا "صنفی "محدود نمایند. تا در نهایت با بردن فرهنگ بورژوائی در درون طبقه‌ی کارگر جنبش اتحادیه‌ای را به همزیستی و سازش طبقاتی!!، بکشانند استثمارگران، دغلکارانه خطاب به کارگران می‌گفتند: "اگر مستقل عمل نمائید، ما راحت‌تر می‌توانیم باشما همکاری کرده، با هم کنار آمده و به داشت. اتکاء اتحادیه‌ها به یک سازمان انقلابی با ایدئولوژی ضد استثماری وحدت‌گرایانه، عملکرد خود رادر موضعگیرهای صحیح سیاسی ـ اجتماعی نشان می‌دهد.

در نتیجه دور نگهداشتن اتحادیه‌ها از سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر و اعمال شعار "بی‌طرفی "به‌معنای جدا کردن آن‌ها از ایدئولوژی انقلابی است.

پیروزی یک‌خط‌اصولی‌انقلابی درعمل‌اجتماعی

تجربه‌ی جنبش کارگری آلمان گویای نتایج شوم پذیرش نظریه‌ی "بی‌طرفی" و باصطلاح "استقلال" اتحادیه‌ها از احزاب و سازمان‌ها می‌باشد. انحراف اتحادیه‌های کارگری و به بن‌بست رسیدن آنها در آلمان سرانجامی جز حرکت در چارچوب قوانین سرمایه‌داری وحل شدن‌تدریجی در نظام سرمایه‌داری را نداشت. از طرف دیگر مبارزات خون‌بار و موفقیت آمیز توده‌های کارگر در جنبش انقلابی روسیه،ضرورت رابطه‌ی مستقیم اتحادیه وسازمان‌سیاسی انقلابی را به اثبات رساند. پیروزی اعتصاب‌های توده‌ای "اکتبر" و "ژانویه ۱۹۰۵ "در روسیه که با شرکت صدهاهزار نفر از کارگران برپا شد، درستی این تجربه را در عمل نشان داد. نیروهای انقلابی با تحلیل صحیح از شرائط اجتماعی و طرح شعارهای متناسب،عامل مهمی در فلج کردن سیستم ضدخلقی "تزاری" وپیروزی مرحله‌ای جنبش انقلابی مردم، بودند

هم‌چنین‌نزدیک شدن پیوندهای کارگران آگاه و مبارزه واتحادیه‌ی کارگری با سازمان انقلابی تاسال۱۹۱۷ نتایج تعیین کننده‌ای بر موفقیت‌های جنبش ضداستبدادی خلق داشت. این پیوند تا آنجا پیش رفت که رژیم تزار را مجبور به عقب نشینی‌های مرحله به مرحله، نمود

تاریخ مبارزات جنبش کارگری جهان گویای این مطلب است که: "پیوسته اتحادیه‌ها و دیگر تشکل های کارگری به کمک سازمان‌های پیشتاز و احزاب انقلابی حرکت رهائی‌بخش‌خود را آغاز نموده و به سطح توده‌های میلیونی کارگران گسترش داده‌اند. با توجه به نقش سازمان‌های انقلابی در سازمان‌دهی توده‌های کارگر،نظریه‌ی ضدکارگری "بی‌طرفی" درجدانگه ـ داشتن اتحادیه‌ها از سازمان‌های انقلابی روشن می‌شود.

وقفه‌ناپذیر را با پیمانکاران (که عمدتا فئودال‌های منطقه میباشند) و حامیان آنها آغاز کرده و به بیش از ۳ هزار کارگر قول داد که تا بازگشت همهٔ کارگران به سر کار این تلاش را ادامه دهد.

ماهها تلاش شورا و شکایات‌متعدد به شورای انقلاب، وزارت کار و امور اجتماعی، استانداری، فرمانداری و مسئولین شرکت نفت، گوش شنوائی نیافت. آنها بارها اعلام کردند که نیروی انسانی ماهر، نیمه ماهر و ساده منطقه قادرند با نظارت مستقیم دولت کلیه‌ی‌پروژه‌های نیمه تمام را با عالی‌ـ ترین شکل به پایان برسانند. ولی پروژه‌ها نیمه تمام و کارگران گرسنه ماندند.

آنها که خود سال‌ها با کارمستمر، شرکت‌ها را ساخته بودند مجبور شدند با فروش وسائل ناچیز زندگی، قوت روزانه خود را فراهم کنند،ولی این جریان تا کی می توانست ادامه یابد؟ زمانی رسید که کارگران دیگر آهی در بساط نداشتند،وطبیعی بود که کاسه‌ی صبر کارگران لبریز شود.

خواست‌های‌انقلابی وبه‌حق‌نفت‌گران‌بیکار

به این دلیل در آستانهٔ سال‌گرد انقلاب، شورا خواست‌های عمومی کارگران را اعلام کرد و اخطار نمود که در صورت بی‌جواب ماندن آن، پس از یک هفته کارگران دست به تحصن خواهند زد. خواست‌های کارگران عبارتند از:

۱ـ ایجاد کار بدون سرمایه امپریالیستی و قطع دست پیمانکاران و دلالان.

۲ـ حق بیمه بیکاری برای همه‌ی بیکاران که مستقیما از طریق شورا باید پرداخت شود.

۳ـ تامین بهداشت و خدمات درمانی برای عموم کارگران و زحمتکشان،بدون هیچ قید و شرطی.

۴ـ کنترل قیمت‌ها به خصوص ارزاق عمومی و کنترل بازار توسط نمایندگان صالح و مردمی بازار.

در سالگرد انقلاب کارگران بیکار برای آنکه نشان دهند خواهان تداوم انقلاب هستند، فعالانه در تظاهرات عمومی شرکت کردند ولی در عین حال آنها انتظار داشتند که انقلاب حداقل وسائل معیشت را برای آن‌ها فراهم سازد. یکی از کارگران در خیابان فریاد می‌زد: "زن و دختران من از فقر..." و دیگری می‌گفت: "خورشت خانه‌ی ما استخوان‌های قصابی است که

تشکیل‌شورا وآغازمبارزه‌ی‌متشکل

کارگران بزودی دریافتند که دست‌های متفرق و پراکنده،محکوم به شکست است. لذا چاره‌ی‌کار را در تشکیلات شورائی دیدند. در پی این مساله باتلاش مستمر کارگران "شورای کارگران پروژه‌ای (فصلی) گچساران و حومه" با انتخاب ۵ عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل و ۲ بازرس،موجودیت یافت و ساختمان مخروبهٔ پست و

پس از پایان نماز عده‌ای‌چماقدار که تعدادی از آنها نیز به‌کلت مجهز بودند، و عمدتا از دو روستای "دیل" و "آرو" آورده شده بودند (این دو روستا در منطقه‌ی نفوذ مدیر کل آموزش و پرورش قرار دارد) برای آنکه به ندای امام جماعت پاسخ مثبت داده باشند به سوی محل شورا رفته و تمام اثاثیهٔ آن را به غارت بردند و بعد از آن به محل تحصن رفتند. رجاله‌ها و اوباش پس از تعارفات معموله! یعنی همان رکیک‌ترین دشنام‌ها که این روزها معمولا نثار تمام انقلابیون و عناصر مترقی می‌شود، حملات همه ـ جانبه‌ای را علیه‌کارگران و خانواده ـ های شان آغاز کردند. در این هجوم سه نفر از کارگران متحصن از ناحیه کتف، دست و پا با گلوله زخمی شده و حدود ۳۰ نفر،به ضرب چماق مجروح و تعداد بیشتری مضروب گردیدند. ۱۶ نفر از کارگران متحصن نیز دستگیر شدند. در این‌میان مادر یکی از کارگران نیز از شدت‌ترس به طور غیر طبیعی وضع حمل می‌کند. به گفته‌یکی از کارگران در این روز بیش از تمام دوران رژیم طاغوت،در گچساران تیر شلیک شده است.

فردای آن روز و برای تکمیل پیروزی! اوباش و چماق‌داران و افراد مسلح با تعداد بیشتری ازعشایر همراه با پاسداران،ساختمان فرمانداری را محاصره می‌کنند و نمایندگان شورای پروژه‌ای را با تهدید اسلحه مجبور به امضای توافق‌نامه می‌نمایند. در این توافق نامه گفته شده به ۵۰۰ نفر از کارگران بیکار،در اولین فرصت کار داده خواهد شد و دیگران در آینده به طور زنجیره‌ای باید در انتظار کار بمانند. وقتی کارگران از محتوای توافق‌نامه (که‌در واقع زورنامه‌است) مطلع می‌شوند دست به تظاهرات می‌زنند.

پس از این جریان،دادستان ۱۸ نفر از کارگران،از جمله تعدادی از نمایندگان را خرابکار و ضد انقلاب خوانده و آن‌ها را "تحت‌تعقیب‌قانونی" قرار می‌دهد. اسامی این کارگران از رادیو فارس نیز اعلام می‌گردد.

سپاه پاسداران گچساران‌نیز با صدور اعلامیه‌ای اعلام می‌کند: "... به عوامل سودجو و فرصت طلب اخطار می‌شود که در صورت اخلال و بلوا به عنوان مفسد فی‌الارض و قیام علیه جمهوری اسلامی، دستگیر و تحویل دادگاه انقلاب اسلامی خواهند شد."

تحصن با حمایت وسیع عناصر و نیروهای مترقی روبرو شد، اما پاسخ

توجه به‌خواست‌های آن‌ها شروع به تهدید نمود. کارگران می‌گویند برای بیشترشان ،موضع دادستان از قبل روشن بود؛ چرا که او فردی است که در سال ۴۶ با سرودن شعری در مدح شاه خائن،شاه را حامی اصلی قرآن و مذهب شیعه و بانی انقلاب سفید نامیده و در عوض از یک شغل ساده به پست نان و آب‌دار رسیده بود (در حال حاضر این شخص دادستان استان کهگیلویه و شهرستان بهبهان نیز می‌باشد).

بعد از جواب دادستان، نوبت نماز جمعه رسید، در این مراسم که مصادف با چهارمین روز تحصن بود، رئیس آموزش و پرورش گچساران و فئودال‌ها و خوانین با نفوذ منطقه که به گفته کارگران بیکار همگی در مقابل خواست‌های کارگران ایستاده‌اند، برای اولین بار شرکت کردند؟!

در آنجا امام جماعت‌ضمن‌حمله‌ی شدید به شورای پروژه‌ای، شورا را جاسوسخانه، و افراد آن زائد انقلاب نامید و علنا مردم را علیه کارگران تحریک کرد.

ایجادکارهمراه‌باخلع‌ید ازسرمایه‌داری‌وابسته راه‌حل‌مشکل‌بیکاران

اما مسئولین امور باهمه‌ی بزن و بگیرها و سایر اقداماتی که انجام داده‌اند نتوانستند و نخواستند این مساله را درک کنند که بدون برآوردن حقوق حقه‌ی کارگران بیکار،زمینه برای قدرت گرفتن شورا روز به روز بیشتر می‌شود تا جائی که امید است این نفتگران انقلابی، به خواست‌های حقه‌ی خود یعنی ایجاد کار و مبارزه‌ی متشکلتر در جهت خلع ید از سرمایه داران پیش بروند.

www.iran-archive.com

نگاهی به جنبش ضد استعماری، ضد دیکتاتوری و ضد فئودالی عشایر قهرمان "قشقائی"، "لر" و "خمسه"

ارتش رضاخان ۵ تن از مردان ایل خمسه را زنده زنده به چاه انداخت و روی آنها را با خاک و لجن پر کردند

*****

در جنوب و جنوب غربی و قسمتی از نواحی مرکزی ایران ۳ ایل بزرگ "ترک" و "لر" و "خمسه" به سر می‌برند، که در مجموع بیش از ۱/۵ میلیون نفر جمعیت دارند، ترک‌ها یا قشقائی‌ها بزرگ‌ترین ایل منطقه از ۷ طایفه‌ی نسبتا" بزرگ، لرها از ۴ طایفه و خمسه نیز از دو طایفه تشکیل شده‌اند در دهه‌های اخیر، ایل بزرگ قشقائی در مسائل سیاسی مملکت دخالت فعال داشته است.

ترکیب اجتماعی ایل

در ایلات، اقشار مختلف اجتماعی کاملا از هم متمایزند، "قشر مطرود" پائین‌ترین قشر اجتماعی ایل متشکل از آهنگران، شتربانان، نوازندگان و... می‌باشد که بیشترین بار فشار و ستم اجتماعی و طبقاتی بر دوش آنهااست. پس از آن رعایا یا افراد معمولی ایل هستند، که اغلب دامدار و کوچ‌نشین و برخی از آنها زارعان ساکن می‌باشند. اینها نیز مانند آهنگران و شتربانان بار بیشتر فشارها و نارسائی‌های ایلاتی و بیگاری ـ ها و مزدوریها را به دوش می‌کشند. بعد از رعایا کد خداها، رئیس تیره‌های کوچک هستند. کار آنها رساندن دستورات اقشار بالاتر به رعایا و رسیدگی به امور اداری آن‌هاست. بالاتر از کدخداها کلانتران قرار می‌گیرند، که خود به دو دسته "کلانتران درجه اول" و "کلانتران درجه دوم" یا "کیخاها" تقسیم می‌شوند. کار کلانتران درجه اول، انتخاب کدخدا برای هر تیره، نظارت بر کارهای آنان و دادن دستورات لازم برای حفظ نظم عشایری و مسائل اداری و سیاسی عشایر می‌باشد. "کیخاها" از نظر درجه اجتماعی قدری پائین‌تر از کلانتران قراردارند، و عمدتا" افرادی هستند که به‌علل مختلف نتوانسته‌اند کلانتر شوند

بالاتر از کلانتران، "خوانین" هستند، خوانین در واقع روسای تیره‌ها و طوایف بوده و برکلیه‌ی امور اداری، سیاسی و اقتصادی و روابط عشایر حاکم‌اند. در راس همه‌ی خوانین و سایر طبقات مردم "ایلخان" قرار می‌گیرد.

عامل اصلی وجود و ادامه زندگی ایلی فقر و بدبختی ناشی از روابط و مناسبات استثماری و حاکمیت امپریالـ

مبارزه‌ی ضد استعماری و ضد دیکتاتوری عشایر

استعمارگران انگلیسی که مدتها پیش از حکومت رضاخان نفوذ خویش را در ایران گسترش داده‌بودند، در جریان جنگ جهانی اول، مناطق جنوب را یکسره زیرسلطه‌ی استعماری خود درآوردند. و با تشکیل "پلیس جنوب" از هیچگونه قتل و غارت و تجاوز فروگذار نمی‌کردند. عشایر دلیر منطقه، در برابر هجوم آنها ر شادتها و دلاوریهای بسیاری از خود نشان داده، پس از سالها جنگ و گریز توانستند، پلیس جنوب را منحل کرده و قوای هند و انگلیس را از جنوب خارج سازند.

ایل‌ها در زمان حکومت قاجار و اوایل حکومت رضاخان بعلت ضعف قوای دولتی، سد و مانعی درجهت اهداف آنها بودند، زیراکه خانها هرگز تمایلی به‌اطاعت‌ازحکومت‌مرکزی نداشتند، لذا دولت مرکزی هم با انواع و اقسام حیله‌ها، تفرقه و تشتت آتش جنگ و برادرکشی را در میان

ما از همان اول مصدقی بودیم

بعد از کودتای امریکایی و با تثبیت دولت کودتا و تشکیل ساواک، بسیاری از خوانین مزدور با قبول همکاری ساواک، تحت حمایت کودتاـ چیان درآمده، شروع به‌معامله‌ی سیاسی بر سر توده‌ی عشایر و گرفتن پست و مقام‌های دولتی کردند. به قول یکی از ریش سفیدان "دره‌شوری": "ما از همان اول مصدقی بودیم و اکثر خانها شاهی بودند".

در فاصله سالهای ۳۹ ـ ۳۲ دولت و دربار برای تثبیت خود به خوانین مزدور روی آوردند، تا از این طریق عشایر دلیر را تحت انقیاد خویش درآورند. بافرستادن افسران انتظامی به داخل توده‌ی عشایر و ایجاد انتظامات، رژیم در واقع همان برنامه‌ی "اسکان" و کنترل سیاسی ـ نظامی رضا خان را دنبال می‌کرد. منتهی این بار انتظامات عشایر از حمایت کلانتران و خوانین مزدور برخوردار بود.

در سالهای ۴۲ ـ ۳۹ با بالا توسل جستند. دربرخی از روستاها زمین‌هارا مکانیزه اعلام کردند، در حالی که اصلا تراکتور و کمباین در کار نبود. در بعضی دیگر از روستاها با بهره‌گیری از درگیری و دو دستگی بین عشایرسلطه‌ی‌خود را برقرار می‌کردند. در پیاده‌شدن این اهداف پلید، ژاندارمری و دستگاههای انتظامی با گرفتن رشوه‌های گوناگون با آنها همکاری می‌کردند.

عشایر روستاهای فوق که اکثرا از طایفه‌ی "دره‌شوری" هستند، برعلیه این روابط ظالمانه اعتراض می‌کنند. خوانین به منظور خفه‌کردن هرنوع اعتراض و برای قدرت‌نمائی و ترساندن دیگران، تیره‌ی "نفر" ازطایفه‌ی "دره شوری" را با قریب ۲۲۰ خانوار جمعیت، از محل اصلی خود به فیروزـ آباد تبعید می‌کنند. و اراضی و مراتع آنهارا تصاحب نموده از کشت عشایر "نفر" روی زمینها جلوگیری می‌کنند. در همان حال به کمک ژاندارمری از هیچ شکنجه و آزاری نسبت به عشایر فروگذار نمی‌کنند. به گفته‌ی یکی از عشایر "رئیس انتظامات وقت عشایر در جواب سلام، گورستان را نشان ما می‌داد، چون می‌خواست قدرت خوانین راباالا ببرد".

خوانین منطقه بعد از رفرم با غصب اراضی و مراتع روستائیان تلاش می‌کردند برای چراگاههای آن روستاها پروانه‌ی "چرا" بگیرند تا به حاکمیت خویش در مراتع جنبه قانونی بدهند، این امر حتی مغایر با اصل باصطلاح ملی‌کردن جنگلها و... بود. از طرف دیگر چون چراگاهها و مراتع و اراضی متعلق به‌توده‌ی عشایر بود، زحمتکشان به هیچ قیمتی حاضر نمی‌شدند آن را از دست بدهند. و کوشش می‌کردند تا از صدورپروانه‌ی "چرا" برای خوانین جلوگیری کنند.

بعد از شکایات زیاد و سالها

شهرها در چنگال امپریالیسم

گذری در محلات شهر (۶)

فساد یکی از عملکردهای نظام سرمایه‌داری و امپریالیزم در جامعه

و فرعون ذی‌الاوتاد الذین طغوا فی‌البلاد فاکثروا فیهاالفساد.
سوره فجر آیه ۱۲ ـ ۱۰

" فرعون و سیستم حاکم که صاحب پایه‌های قدرت و کاخهای استوار بودند، در زمین وشهرها (با ظلم و ستم و استثمار توده‌های محروم) به طغیان (علیه قانونمندیهای تکامل و نظام حاکم بر هستی) پرداختند و فساد را (که از ماهیت استثمارگرانه و تجاوزکارانه‌شان برمی‌خاست)، اشاعه و رواج دادند.."

در جستجوی آثار و عملکرد امپریالیزم وسرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه و بطورخاص در میهن خودمان، به بررسی حاشیه‌نشینی پرداختیم و بدنبال آن به نمونه‌هائی از گودنشینی و حاشیه‌نشینی اشاره کردیم. اگرچه در این زمینه سخن بسیار زیاد است و نمونه‌های فراوانی در دست است، ولی بدلیل محدود بودن صفحات نشریه، موقتا از بیان آنها می‌گذریم و درج آنها را به فرصتهای بعدی موکول می‌کنیم.

اما در این مقاله سعی خواهیم کرد که وجه دیگری از حضور امپریالیزم را در شهرها مورد بررسی قراردهیم.

ضمن بحث‌ها و گزارشهای قبلی، یکی از مقولات عامی که در شهرها، گودها و حاشیه‌ها با آن برخورد کردیم مسئله رشد فساد، دزدی، اعتیاد، جنایت و... بود. مسائلی که شاید لحاظ اجتماعی مطلوب نبوده و مورد پذیرش عموم نیست. کارهائی که برای ارضاء خواستها و تمایلات کاذب یا تجاوزکارانه صورت می‌گیرد. مثلا کسی که دزدی یا قماربازی یا عیاشی می‌کند، اغلب در نظرگاه عامه مردم فردی فاسد و... بحساب می‌آید. از این نکته فعلا صرفنظر می‌کنیم که معیارهای رایج تا چه حد مبتنی بر حقایق است. من‌باب مثال آیا نسبت به دزدیهای کوچک و ناشی از اضطرار، بیشتر حساسیت وجوددارد یا در مورد غارت دسترنج توده‌های مردم توسط استثمارگران و یا...

بهرحال بحث ما پیرامون مسائل و یا انحرافاتی نظیر فحشاء، اعتیاد، دزدی، قمار و... است که ازمظاهر جوامع طبقاتی بطور عام و جوامع سرمایه‌داری و وابستگان آنها بطور خاص است. از جمله شاهدیم که در کشور خودمان علیرغم اینکه یکسال از جنبش مردمی و قیام خونین بهمن ماه می‌گذرد، از این نظر هم جامعه دچار تغییر و دگرگونی اساسی نشده‌است، و کم وبیش در همان ابعاد جامعه قبلی ادامه یافته‌است.

همچنانکه در حاشیه شهر و در پرتگاههای گود، شاهد زندگی فلاکت‌بار محرومین جامعه‌مان هستیم. در گوشه و کنار شهر نیز شاهدانسانها و بخصوص جوانانی هستیم که متاثر از نظام استثماری و عملکردهای

www.iran-archive.com

قرار می‌گیرد.

عامل اصلی وجود و ادامه زندگی ایلی فقر و بدبختی ناشی از روابط و مناسبات استثماری و حاکمیت امپریالیزم برجامعه‌ی ماست. علت جابجائی ایل‌ها و کوچ آنها ازاین منطقه به آن منطقه ناشی از تغییر آب و هوا در فصول مختلف سال می‌باشد.

در زندگی ایلاتی دامها و انسان ها دقیقا زندگی همدیگر را کنترل می‌کنند، اقتصاد ایلاتی بر تعداد گوسفندانش استوار می‌باشد که در واقع مفیدترین و مناسب‌ترین ثروت عشایر است.

در بین عشایر، کوچ‌کردن، تقریبا بحالت تقدس رسیده، به طوری که اسکان در یک شهر یا روستا برایشان ناراحت‌کننده است. "اسکان" برای آنها سلب آزادی و اسکان‌های اجباری دولتها را تداعی می‌کند. عشایری که مجبور به اسکان شده‌اند، یا بعلت نداشتن مراتع و یا به سبب زورگوئی های سیاسی دولت‌های وقت از بین رفته، و پس از مدتی در روابط شهر نشینی حل می‌شوند.

در کنار عوامل طبیعی نند خشکسالی، زورگوئی‌های خوانین، ز از عوامل محرومیت عشایر از سرخ و چراگاه می‌باشد. خوانین با تصرف کلیه‌ی زمین‌های عشایرنشین هرساله حدود ۷۰۰ ــ ۶۰۰ تومان برا ی هر "بر" (۳۰۰ رأس) گوسفند حق‌المرتع می‌گیرند، علاوه بر آن سالانه ۳۰٪ بهره‌ی‌مالکانه دریافت می‌دارند. این بهره‌های مالکانه و حق‌المرتع‌ها برای توده‌ی عشایر بسیار سنگین می‌باشد. و هنگامی که نتوانند آن را بپردازند یا اعتراض کنند، اجبارا تن به زندگی تاجیک (غیرعشایری) می‌دهند.

توده‌ی عشایر به خاطر تحرک زندگی‌شان روحیه‌ای پرصلابت دارند، در گذشته اسب سواری و شکار حیوانات وحشی جزئی از ورزش‌ها و تفریحات‌شان بوده‌است.

در زندگی ایلاتی تمامی دستورات از طرف خوانین صادر می شود، تلاش خوانین و عمالشان این است که فرهنگ خان‌خانی و فئودالی را بر اساس "چه فرمان یزدان چه فرمان خان" بین توده‌ها گسترش دهند ترویج این فرهنگ حاصلی جز فقر، گرسنگی و محرومیت برای توده‌ها ندارد. این واقعیت را درسیمای آفتاب سوخته و رنج‌کشیده‌ی تک‌تک عشایر محروم می‌توان دید.

هرگز تمایلی به‌اطاعت‌ازحکومت‌مرکزی نداشتند، لذا دولت مرکزی هم با انواع و اقسام حیله‌ها، تفرقه و تشتت آتش جنگ و برادرکشی را در میان آنها روشن می‌کرد. تا اینکه رضاخان با تکیه به انگلستان توانست عده‌ای از خانها را سرکوب کرده، عده‌ای دیگر را هم اسکان و بعضی را هم به جاهای دیگر کوچ دهد.

در سال ۱۳۱۳ حکومت مرکزی تصمیم به اسکان آنها گرفت، از آنجا که اسکان عشایر به خاطر اهداف سیاسی و نظامی بود، در جریان آن هیچگونه توجهی به شرایط اجتماعی و اقتصادی زندگی عشایری نشد. ایلات توسط نیروهای ارتش در نقاط مختلف از حرکت بازنگهداشته شدند و هرگونه مقاومت آنها توسط نیروهای نظامی سرکوب گردید. در داراب به‌گفته‌ی‌یکی از عشایر ارتشی‌ها ۲۰ تن از مردان یک تیره از عشایر عرب آیل خمسه را زنده زنده به چاه ریختند و چاه را از خاک و لجن پرکرده و دهانه‌اش را بستند. یک مرد عشایری می‌گفت "هیچکدام ما به مرگ خدانمردیم، همه‌ی‌ما را رضاشاه تو چاه ریخت". جریان "اسکان"، تا تبعید رضاخان ادامه داشت، اما چون سکون مغایر با ضرورتهای زندگی عشایر بود، عشایری که "اسکان" داده شدند بر اثر همان تحرک و غرور خاص ایلیاتی خویش، نبودن آب و چراگاه و نامناسب بودن زمینها برای زراعت نمی‌توانستند آرام بگیرند. درنتیجه گروه‌گروه دست به فرارزده، با کوله باری از خشم و نارضایتی خود را برای انتقام آماده می‌کردند. در جریان جنگ جهانی دوم، با کاهش فشار نیروهای نظامی، عشایر مهاجرت را از سر گرفتند. اما کینه و نارضایتی از رژیم را همچنان بدل نگیداشتند. بعدا این خشم انقلابی را با حمله به پادگانهای ژاندارمری در سال ۲۲ و نهضت جنوب در سال ۲۵ نشان دادند. درسال ۲۲ ضربه‌ی سنگینی به قوای دولتی و ژاندارمری وارد نموده و با انفجار پل "خان" در راه "مرودشت" توانستند راه ارتباطی آنهارا قطع کنند. درنهضت جنوب، توده‌ی‌عشایر، پادگان وشهرهای کازرون و بوشهر را تصرف کرده و در صدد تصرف شیراز بودند که با توطئه‌ی خوانین مزدور مجبور به تسلیم گردیدند. در این جریان بسیاری از مراتع، خانه‌ها و دارایی عشایر از بین رفت.

خان را دنبال می‌کرد. منهی این بار انتظامات عشایر از حمایت کلانتران و خوانین مزدور برخوردار بود.

در سالهای ۴۲ ــ ۳۹ با بالا گرفتن سروصدای رفرم ارضی و نیز بروز خشکسالی، فکر داشتن زمین و آب بین عشایر رشد کرد. و خیلی از آنان با این ترتیب به کشاورزی و سکونت روی آوردند.

اگرچه با شروع رفرم، رژیم تلاش می‌کرد، فئودال‌ها و خوانین رابه سمت سرمایه‌داری وابسته بکشاند، اما خوانین کمتر تسلیم این جریان شدند. رفرم ارضی که حاکمیت آنها را در روستاها بلامانع می‌دانست، بر ایشان حداقل یک ده شش‌دانگ در نظر می گرفت. لذا خوانین توانستند، زیر عنوان اراضی مکانیزه و بهانه‌های دیگر روستاهای زیادی را کماکان تحت حاکمیت فئودالی و خانی خود حفظ کرده و از رعیتهابهره‌ی‌مالکانه دریافت نمایند.

این خوانین فئودال، برای چرای گوسفندان خود که در آن موقع بیش از نیم میلیون راس بودند، به مراتع نیاز داشتند. لذابهره‌ی‌مالکانه را افزایش داده و برای عشایر حق المرتع تعیین کردند. آنهابرای‌ادامه‌ی غارت و چپاول عشایر به‌انواع حیله‌ها

از دست بدهند، و نوسن می‌دردند تا از صدوربروانه‌ی "چرا" برای خوانین جلوگیری کنند.

بعد از شکایات زیاد و سالها سرگردانی، که در نتیجه‌ی آن هزاران راس دام از عشایر از بین رفت، در سال ۴۸ از جانب رژیم دو نفر مامور برای رسیدگی به شکایات مردم تعیین می‌شوند، ولی آنها بجای برآورده کردن خواسته‌های عشایر، از آنان تقاضای رشوه می‌کنند، اما اهالی "دره‌شوری" ازاین‌کارخودداری می‌کنند، در مقابل مامورین فوق با همکاری خوانین، شبانه با گروهی مزدور مسلح به اهالی حمله می‌کنند. تا به خیال خود آنها را سرکوب نمایند. این درگیری‌ها بدون نتیجه تا سال ۵۰ ادامه پیدا می‌کند.

با شروع مبارزه‌ی مسلحانه و اوجگیری آن، از یکسو و وجود زمینه های عینی و شرایط مساعد استراتژیک مناطق عشایری، از سوی دیگر، رژیم به وحشت افتاده و برای پیشگیری از گسترش‌مبارزه‌ی مسلحانه بویژه در این منطقه، سیستم پلیسی و خفقان‌آورتری را برقرارمی‌کند. و به دنبال آن در گیریها و اعتراضات عشایر هم سرکوب می‌شود.

(ادامه دارد)

زندگی‌نامه‌برادرحاج‌حمزه

بقیه‌از صفحه ۱۶

سازمان و منجمله مجاهد شهید علی میهن‌دوست جلسات تعلیماتی داشت. در بیستم مهر ۵۰ به دلیل ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر و به سلول‌های اوین منتقل شد. دوران بازجوئی را در اوین هم‌بند مجاهدین شهید علی‌اصغر بدیع‌زادگان، علی میهن دوست و... بود و خاطرات شورانگیزی از این دوران بیاد دارد. در بیدادگاه رژیم نتوانستند مدرکی برعلیه او پیداکنند، و لذا پس از هفت ماه در دور دوم محاکمه تبرئه و در اردیبهشت ۵۱ از زندان آزاد شد.

بعد از خروج از زندان فعالیت‌هائی را در زمینه جلب حمایت مادی و معنوی برای مجاهدین آغاز کرد، و در محافل مخفی طرفدار سازمان،فعالیت نمود.

سال‌های ۵۴ ــ ۵۳ پس از ضربه منحرفین چپ‌نما به سازمان، ارتباط‌او قطع شد. به این علت فعالیت‌های سیاسی را در کنار جناح‌های مترقی مذهبی و تنی چند از اعضای جوان نهضت آغاز کرد. سال ۵۶، در شروع مبارزات توده‌ای مردم، به کمک همراهانش، تحت عنوان جنبش مسلمانان ایران و به منظور جهت دادن به محافل سیاسی مذهبی، حرکت را ادامه داد. پس از آزادی عده‌ای از برادران مجاهد از زندان مجددا ارتباطش را با آنان برقرار نمود، و فعالیت‌هایش را در جهت حمایت از سازمان گسترش داد. به هنگام ورود امام به ایران در کمیته استقبال مستقر در مدرسه رفاه فعالیت می‌نمود. شب پیروزی قیام بهمن ماه ۵۷، در تحویل گرفتن رادیو تلویزیون شرکت داشت، و دو هفته اول پس از قیام اخبار رادیو تلویزیون زیر نظر او تنظیم می‌شد. بعد از این مرحله امور مهندسی رادیو تلویزیون را به عهده گرفت. حدود ۶ــ۵ ماه در پست معاونت وزارت کشور خدمت می‌کرد، و اکنون نیز معاونت وزارت ارشاد ملی در امور جهانگردی را به عهده دارد.

گودها و حاشیه‌ها با آن برخورد کردیم مسئله رشد فساد، دزدی، اعتیاد، جنایت و ... بود. مسائلی که شاید با اندکی مسامحه در محاورات روزمره و مصطلح بتوان از آن تحت عنوان کلی فساد نام برد. هر چند دراینجا ممکن است موارد فوق مصداق حقیقی این کلمه نباشد، چرا که قاعدة عملکردهای جنایت بار و ضدبشری استثمارگران با اقداماتی که اساسا از روی اضطرار و در اثر حاکمیت ظلم و استثمار و نابرابری و... صورت می‌گیرد، به لحاظ مضمون و محتوی مشابه نیست، اما بهرحال در یک بررسی اجمالی با این واقعیت برخورد می‌کنیم که مسائلی نظیر اعتیاد و... بخلاف مسائل قبل، نه تنها در جنوب شهر، در گودها، حاشیه‌ها و... بلکه در مناطق مرفه‌تر و حتی در شمال شهر هم حضور دارد، ولی از موضع مختلف اجتماعی ــ طبقاتی که مسئله را از اساس دگرگون می‌کند. به این معنا که در شمال شهر از فرط برخورداری از امکانات زندگی و تجمل و رفاه برای تسکین و آرامش بخشیدن به وجدان و درون خود به مواد مخدر و یا عیش و نوشهای آنچنانی پناه می‌برند. در حالیکه در جنوب شهر بدلیل فقر و محرومیت از حداقل نیازهای اولیه زندگی، و متاثر از فرهنگ منحط اجتماعی و تبلیغات و... بدامن چنین گردابهای خانمان براندازی می‌افتند.

.... اما قبل از واردشدن به بحث توجه به این نکته ضروری است که "امپریالیزم و عملکردهای مختلف آن در جامعه ما" از یکدیگر تفکیک پذیرنیست. بعبارت دیگر بر شمردن وجوه مختلف آن به معنی عدم ارتباط و فقدان پیوستگی آنها نسبت بهم نمی‌باشد، بلکه این بررسی‌ها که از زوایای مختلف بعمل می‌آید برای شناخت دقیق‌تر جامعه و بویژه عوارض گوناگون حضورو حاکمیت امپریالیزم می‌باشد. وگرنه جهل و فقر،دو روی یک سکه‌اند، کمااینکه فساد و بیکاری همزادند و... و همه اینها مقدمتا ناشی از سلطه امپریالیزم است. بااینحال درجهت بازشدن بیشتر این مسئله است که آنرا از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم. و اما اصل بحث:

براساس‌قضاوتهای‌رایج، فساد به مجموعه اعمالی اطلاق می‌شود که به

در گوشه و کنار شهر نیز شاهدانسانها و بخصوص جوانانی هستیم که متاثر از نظام استثماری و عملکردهای امپریالیستی و فرهنگ ضد مردمی به نوعی به فساد آلوده شده‌اند.

واقعیت تلخی که با آن مواجه هستیم اینست که، مستمرا شاهد گسترش کمی اینگونه مسائل در سطح کشورهای تحت سلطه و ازجمله میهن خودمان هستیم. روشن است که این گسترش، در شهرها ابعاد بسیار گسترده‌تری دارد و قابل مقایسه با روستاها نیست. حتی آمار و ارقام دولتی و رسمی زمان شاه را هم که در دادگستری مشاهده کنیم، نشانگر رشد مداوم چنین پدیده‌ای است. تعداد معتادین همواره رو به افزایش است، آمار قتل‌ها هرروز بیشتر می‌شود، دزدی ابعاد وسیع‌تری بخود می‌گیرد و فحشاء گسترده‌تر می‌گردد. آمار فجایع مختلف در شهرهائی نظیر تهران، قاهره، آنکارا، بوئنوس آیرس و... سرسام آور است. و گوئی در هر لحظه و ثانیه‌ای قتلی و غارتی و تجاوزی و... شکل می‌گیرد.

روشن است که فساد مورد بحث اختصاصی به کشورهای تحت سلطه ندارد، بلکه در ابعاد بسیار گسترده‌تر و بشکل دیگر در کشورهای سرمایه‌داری بویژه امریکا، انگستان و فرانسه مشهود است. البته فسادی که در درون کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیستی وجوددارد، اساسا متفاوت با فسادی است که در کشورهای تحت سلطه است، شبیه تفاوتی که در بین طبقات مرفه و طبقات محروم است. چرا که کشور های امپریالیستی با استثمار خلق‌ها، خود منشاء فسادند.

تلقی‌های متفاوت از مسئله‌فساد:

در جامعه ما کسی نیست که فساد را تائید کند و یا حتی در محکوم‌کردن و در خیال خویش به مبارزه با آن پیش قدم نشود. حتی شاه خود را از پیشگامان مبارزه بافساد می‌دانست!! و هر از چندی رهنمودی! هم در این زمینه‌ها می‌داد، و یااین اواخر ماده و قانونی را برای از بین بردن فساد به لیست طویل مواد انقلاب سعیدش اضافه می‌کرد! (ادامه‌دارد)

www.iran-archive.com

مردم و مجاهدین

خواهران و برادران عزیز!

این هفته نامه‌های زیادی داشتیم در مورد یکی از شگردهای جدید ارتجاع. این حمله‌ی جدید وقتی مفهوم واقعی خود را می‌یابد که در کنار سایر حملات به ما، که گزارش‌هایش را خوانده‌اید و می‌خوانید بررسی گردد. اصل قضیه این است که در شماره ۱۵ مجاهد آیه‌ای مورد استناد قرار گرفته که دوکلمه‌ی آن به علت اشتباه چاپی جا افتاده است. این مسئله دست‌آویزی شده‌است تا مرتجعین در کمین نشسته به خیال خود برگ برنده‌ای را بدست آورند و جنجال بپا کنند و چاپخانه‌های احزاب و دستجات معلوم‌الحال به کار بیافتد و اعلامیه پشت اعلامیه صادر بفرمایند که آی جماعت به فریاد برسید که اسلام - برباد رفت و مجاهدین کاری با قرآن می‌کنند که در عرض ۱۴۰۰ سال کسی جرات آن را نداشته است. چرا؟ چون‌که در مجاهد شماره ۱۵ صفحه ۱۲ دو کلمه "دمرالله" از آیه مربوطه "تعمدا" جا افتاده و آیه تحریف شده‌است! البته ما را با اعلامیه‌نویسان کذائی و هوچی‌گران حرفه‌ای کاری نیست و با توجه به اینکه در همان جا شماره آیه ذکر شده‌بود، مساله‌را اصولا منتفی می‌دانیم. ولی به خواهران و برادران خود تذکر می‌دهیم که علیرغم این قبیل عوام‌فریبی‌ها که هم برای‌ما و هم برای شما چندان هم نامانوس‌وغریب‌نیزنیست، دو کلمه جا افتاده به هیچ وجه به نفع مرتجعین نیست، زیرا از قضا بر اساس همین دو کلمه حتمیت نابودی مرتجعین تاکید می‌گردد.

و تاسف ما از اینکه اشتباه‌مان اتفاقا در مورد این تاکید (جاافتادن عبارت دمرالله) صورت گرفته براستی مضاعف است. ما این قبیل عوام‌فریبی‌ها را چیزی جز قسمتی ازیک‌توطئه‌ی حساب شده و گسترده علیه خود و توسط نیروهای مرتجعی که خود را در آستانه‌ی‌زوال‌می‌بینند‌نمی‌بینیم. ما به خوبی می‌دانیم که اساس موجودیت معیارها و ارزش‌های جدید و انقلابی برخورد کرد. فی‌المثل اگر فرزند شما شاگرداول بوده و حالا به علت آغاز یا گسترش مبارزات اجتماعی خود مثل گذشته به درس و مشقش نمی‌رسد نباید ناراحت شد. باید دید فی‌الواقع ارزش‌های جدیدی که در طول مبارزات خلق قهرمان‌مان بوجود آمده چقدر عمل فرزندان شما را تائید و یا تکذیب می‌کند. از سوی دیگر خواهران و برادران ما نیز باید توجه داشته باشند که با آداب و سنن و ارزش‌های اجتماعی - چگونه برخورد کنند. به خصوص مسئله اخلاق انقلابی در این رابطه بسیار بسیار مهم است. خواهران و برادران ما باید به این نکته‌ی‌اساسی‌و اصولی آگاه باشند که یک مجاهد باید چه درصحنه‌ی‌نبرد و چه در صحنه‌ی سیاست و چه در محیط خانواده و چه... همواره اخلاق انقلابی یک مجاهد را داشته باشد. کسی نمی‌تواند نام مجاهد را به روی خود بگذارد مگر اینکه با ارزش‌های مجاهدین زندگی کند. مثلا عشق به خلق، تقدم دادن به منافع خلق، فداکاری و ایثار در راه خلق به عنوان یک اصل مهم اخلاقی، باید تبلور عینی داشته باشد و بنابراین نمی‌توان در خانواده از این مسائل چشم پوشید آیا خانواده ما، پدر و مادر و خواهران و فامیل ما جزئی از این خلق نمی‌باشند؟ آیا نباید آنها را با معیار اخلاق انقلابی خود دوست داشت و در راهشان فداکاری کرد؟

● خواهران‌وبرادران‌کارگروروستائی‌ما اخیرا در اغلب نامه‌های خود شهادت مجاهد شهید عباس‌عمانی را به ما تبریک و تسلیت گفته‌اند، و هریک با بیانی از اویاد کرده‌اند. در بین نامه‌ها، نامه برادران م. ب از ماسال، ع.م.ش کارگر نیروگاه برق یزد، ع.ن از مشهد، ک.م از همدان از محتوای عاطفی و هشداردهنده‌ای برخوردار بوده‌است که ازکلیه‌ی این خواهران و برادران تشکر می‌کنیم.

۱۵۰ مجاهد در خانه‌ها و دکان‌های این محل به فروش می‌رود. مجاهد را به‌درسازهای کوچک آشنا، دکان‌های خلوت بی‌مشتری، به کارگاه‌های پر سرو صدا در میان شاگردهای رنجبر و مکانیک و نراشکار، به خانه‌های محقر پاک که در آنجا دوستان‌مان را می‌یابیم، می‌بریم.

زنگ‌خانه‌ی‌یکی از کوچه‌های اول فلکه را زدیم. در بازشد، زن خانه‌داری ظاهر شد. اولین بار بود که مجاهد می‌خرید، وقتی پرسیدیم مجاهد را می‌شناسی؟ گفت: "شوهرم کارگر است یکسال و نیم‌است که بیکار است. خیلی به رجوی علاقه دارد. آخر فقط اوست که طرفدار کارگر است. آنقدر قرض کرده‌ایم که از خجالت می‌خواهیم زیر خاک برویم." مجاهد را گرفت و پولش را به اصرارداد. هفته‌بعد که به در خانه‌اش رفتیم بی‌مقدمه پرسید "پولش چقدر است؟" مجاهد را به نانوائی محل بردیم، آن شاگرد خمیر گیر صدایمان کرد و مجاهد راخرید. جلوی چشمان‌مان در حالی که عرق می‌ریخت و با سرعت و زحمت کار می‌کرد، مجاهد را باز کرد و به آن خیره شد. دیگر منتظر پولش نشدیم در یک کارگاه کشبافی برادری پرسید چرا مجاهد دیر آمد؟ این بار هر چهار نفرشان یک مجاهد خریدند.

برادری که‌قبلا مجاهدرا کمونیستی می‌دانست، این بار آن را خرید. مادر پیرش هم کنارش بود. یکباره مادر با خشم شروع‌به ناسزا گفتن کرد. و به پسر حمله کرد. پسر آنقدر عصبانی شد که برای چند ثانیه شروع به کتک‌زدن مادر کرد. بعد مکثی کرد و پابه فرار گذاشت. مادرش با درماندگی گفت "هفت سر عائله هستیم بخدا بچه‌ام مریض است و نمی‌توانم ببرمش دکتر. بخدا نفت نداریم، پول نان شب نداریم، این جنس‌ها قرضی است، همه‌اش را قرض کرده‌ایم، آن وقت این پسره دو تومن پول می‌دهد روزنامه می خرد".

"به زنی خواستیم مجاهـــد را بفروشیم، گفت سواد ندارد، فردایش در خیابان طالقانی دیدمش چادر مشکی روی سرش انداخته بود و کنار خیابان های‌های گریه می‌کرد. جلو رفتم او هم مرا شناخت. گفت هر روز

● خواهر م.ح.الف از تربت جام گزارشی از وضع انجمن جوانان مسلمان تربت جام (اهل تسنن) برایمان فرستاده‌اند. ضمن خوشحالی بسیاری که از این گونه فعالیت‌های خواهران و برادران اهل تسنن خود به ما دست داد، آرزو می‌کنیم این پیوند هرچه بیشتر عمیق و گسترده گردد. خوشحال خواهیم شد که گزارش فعالیت‌های دقیق این عزیزان را بخوانیم و در صورت لزوم چنانچه کمکی از دست‌مان برآید کوتاهی نخواهیم کرد.

از همه خواهران و برادران اهل تسنن می‌خواهیم که: با توجه به اینکه دربرنامه‌ی کار ما تساوی اسلامی بین تسنن و تشیع از اهمیت خاصی برخوردار است چنانچه در مواردی لغزش‌هایی از هریک از خواهران و برادران‌مان دراین‌زمینه مشاهده کردند ما را در جریان قراردهند تا در اصلاح آن بکوشیم، موفق باشید.

● خواهری بنام الف. م از همدان نامه بسیار صادقانه‌ای نوشته است و ضمن تکرار انتقادات متعددی که به سازمان از جانب نیروها و گروه‌های دیگر می‌شود، از ما خواسته است که نامه‌اش را چاپ کنیم. این خواهر و هم‌چنین برادر ح.م. از نجف‌آباد که از همین موضع برایمان نوشته‌است و سایر خواهران و برادران از این قبیل ما را دچار تضادی اخلاقی می‌کنند. چراکه از یک سو افراد صادقی هستند که علیرغم نظرات اشتباه‌شان، موضعی کینه‌توزانه نداشته و درنتیجه ما در قبال آنها احساس مسئولیت می‌کنیم. ضمن استقبال از شهامت و صداقت این خواهران و برادران، توصیه می‌کنیم که مقداری در نوشته‌ها و اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای عملی ما دقیق‌تر باشند.

● برادر پاسداری از تهران - بدون نام - برایمان نوشته: "ارتجاعیون و فالانژهارا تحمل خط امام نیست و روز به‌روزبه‌ضعف این معلوم‌الحال‌ها افزوده می‌شود" این برادر پاسدار پیشنهاد کرده‌است از آنجا که ما به راستی و خالصانه همراه و همگام با امام خمینی بوده‌ایم، تحلیلی از قیام و نهضت امام همراه‌با تمام مدارک جانباری رضائی‌ها حنیف‌نژادهاو... در یک مجموعه گرد آوریم. برادر عزیز مسلما تو خودت

تلگرام کاندیداهای منتخب شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی‌خواه برای مجلس شورای ملی به آقای بنی‌صدر رئیس جمهوری

ما نامزدهای انتخاباتی از سوی شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی‌خواه برای شرکت در انتخابات نخستین دوره‌ی مجلس شورای ملی جمهوری اسلامی ایران اعتراض شدید خود را به تصمیمی که در زمینه‌ی انجام انتخابات در "دومرحله" اتخاذ شده است اعلام می‌داریم و از شما به عنوان مسئول تضمین آزادی‌های اساسی و حقوق قانونی مردم ایران تقاضا داریم که با استفاده از اختیاراتی که قانون اساسی و روح مبارزه‌ی انقلابی ملت ایران بر عهده‌ی شما گذاشته است از اجرای این طرح که هدفی جز ایجاد مانع برای شرکت نمایندگان انقلابی ملت در مجلس شورای‌ملی ندارد جلوگیری نمائید.

۵۸/۱۲/۱۱

غلامرضا آذرش - عباس آگاه - مهدی ابریشم‌چی - سیدمحمود احمدی علی‌محمد تشید - حسن توانائیان‌فرد - یزدان حاج‌حمزه - عباس داوری اشرف‌ربیعی - مسعودرجوی - ماه‌منیر (فاطمه) رضایی - محمد سیدی‌کاشانی معصومه شادمانی (کبیری) - حاج‌محمدشانه‌چی - مریم طالقانی عذرا علوی‌طالقانی - مریم قجرعضدانلو - علی گلزاده غفوری سیدعبدالکریم لاهیجی - مجید معینی - محمد ملکی - علیرضا جعفری منصوری - منوچهر هزارخانی - پرویز یعقوبی

اگر مدرکی هست چرا ارائه‌نمی‌دهید؟

در روزنامه‌های کثیرالانتشاردهم بهمن‌ماه از قول آقای وجیهه‌الله‌موسوی دادستان انقلاب اسلامی همدان اتهاماتی به آقای حسن بشردوست نسبت داده شده است. این اتهامات مورد تکذیب شدیدحزب "مجاهدان جنگل" قرار گرفته است. رونوشت‌متن تلگرافی‌که از ستاد روابط عمومی این حزب به آقای قدوسی مخابره شده است به انضمام مقداری اسناد و مدارک در رابطه با همین جریان به دست ما نیز رسیده است. در این تلگراف ضمن بر شمردن سوابق مبارزاتی آقای بشردوست - رهبر حزب - شدیدا به نحوه‌ی برخورد دادستان انقلاب اسلامی همدان حمله شده است. در قسمتی از تلگراف آمده است "با مارک ضد انقلابی و سرسپردگی رژیم به این مجاهد، متاسفانه تمامی‌عمال‌مزدوررژیم وفئودالهای‌خونخوارمنطقه‌ای‌وایادی‌اراذل و اوباش شان... اینک با نیشخند از ما توقع معذرت خواهی دارند" آنگاه ضمن اشاره به گذشته‌ی آقای دادستان توصیه شوند مگر خونریزی‌های مناطق برادران کردنشین و ترکمن نشین و بلوچ نشین را اکتفا نمی‌کند؟". حزب در تلگراف خود اکیدا خواستار رسیدگی عادلانه به موضوع شده است. و درخواست کرده که چنانچه دلیل و مدرکی در بین‌هست بهتر است که به جای جار و جنجال از طریق محاکم قانونی به دادستانی تهران احاله شود تا حقایق بر همگان روشن گردد. در خاتمه ضمن تاکید بر رهبری "امام خمینی" و اشاره به نقش مبارزاتی‌چون "میرزا کوچک خان" و "دکتر مصدق" و "دکتر حسین فاطمی" پشتیبانی خود را در خط ضد امپریالیستی ضد صهیونیستی از "امام" اعلام کرده است.

از آنجا که بازار تهمت و شایعه و عوام‌فریبی کاملا داغ است، ما نیز از کلیه‌ی مقامات مسئول می‌خواهیم که با در نظر گرفتن مسئولیت سنگین خویش برخوردی انقلابی و شایسته با این قبیل مسائل داشته باشند. و چنانچه

حساب شده و گسترده علیه خود و توسط نیروهای مرتجعی که خود را در آستانه‌ی زوال می‌بینند نمی‌بینیم. ما به خوبی می‌دانیم که اساس موجودیت این نیروها بر عوام‌فریبی استواراست و به همین دلیل از پخش هرگونه شایعه و افترا و تهمتی روگردان نیستند.

کسی نمی‌تواند نام مجاهد را بر روی خود بگذارد مگر اینکه با ارزشهای مجاهدین زندگی کند.

اخیرا تعدادی نامه از پدران و مادرانی رسید که از وضع مبارزاتی و یا اخلاق مبارزاتی و اجتماعی فرزندان خود، که هوادار سازمان می‌باشند گله کرده‌اند. بدون اینکه وارد موارد تک تک و خاص هریک از نامه‌ها بشویم چند تذکر را لازم می‌بینیم. اول اینکه این پدران و مادران عزیز توجه داشته باشند که با چه "فرزندانی" سروکار دارند. این فرزندان به راستی و به حق نسل انقلاب هستند. و نسل انقلاب بودن یعنی تفاوت کیفی داشتن در تمام مراحل و مقاطع و ابعاد زندگی با یک زندگی معمولی. بنابراین باید در برخورد با این عزیزان با

عاطفی و هشداردهنده‌ای برخوردار بوده‌است که ازکلیه‌ی این خواهران و برادران تشکر می‌کنیم.

گزارشی از یک کار عمیق سیاسی ــ مردمی

گزارش بسیار جالبی داشتیم از یک تیم فروشنده مجاهد از یکی از محلات جنوب شهر. این گزارش در عین حال تکان دهنده، گذشته از اینکه برای خود ما بسیار انگیزاننده بود، می‌تواند برای خواهران و برادران دیگر ما رهنمودی باشد که شیوه‌ی کمک به ما را به بهترین وجهی می‌آموزاند. این گزارش در واقع گزارش یک کار عمیق سیاسی ــ مردمی‌است و بنابراین جا دارد کلیه‌ی خواهران و برادرانی که از ما رهنمود می‌خواهند که چه کاری می‌توانند بکنند، بارها و بارها آن را بخوانند و آموزش ببینند. متاسفانه به علت کمبود جا فقط قسمت‌هائی از این گزارش را می‌آوریم:

" هر هفته و هربار که مجاهد و ویژه‌نامه‌هایش در می‌آید، در فلکه و کوچه‌های یکی از محله‌های جنوب شهر تهران، مجاهد را مثل یک پیک رهائی بخش، پیک آزادی و پیک بهاری به کوچه‌های زمستان‌زده محرومان می‌بریم. محله‌ی کوچکی است اما هربار ۱۲۰ تا

در خیابان طالقانی دیدمش چادر مشکی روی سرش انداخته بود و کنار خیابان های‌های گریه می‌کرد. جلو رفتم او هم مرا شناخت. گفت هر روز به بدبختی‌ام گریه می‌کنم... ریشه‌ی دردها را خوب می‌شناخت. همچنین با مجاهد آشنا بود."

"پیوند مردم هرروز بیشترمی‌شود آخر مجاهد، با قلم نوشته نشده، مجاهد با خون نوشته شده‌است. برای همین است که ماهم با تمام وجود درک کرده‌ایم. پیوند مجاهد و خلق در کلمات و جملات تنها نیست، بلکه این کلمات، کلمه نیستند، پاره‌های وجودند... برای همین هم وقتی آنان نمی‌توانند مجاهد را بخرند و یا نمی‌توانند محتوای مطالب آن را خوب بفهمند ناراحت می‌شوند. نمی‌توانیم پیشنهاد ساده‌تر کردن جملات یا نوشتن معانی لغات سخت را بکنیم می‌دانیم که قلب‌تان بیشتر از ما با مردم می‌طپد و مشکلات چگونه‌است.

با تشکر، فرزندان خلق، سلام خدا و خلق بر شما، تیم روزنامه‌فروش مجاهد".

برای تمام این فرزندان راستین خلق آرزوی موفقیت کرده، امیدواریم که تا به شمررسیدن تمامی هدف‌هایمان در کنار هم باشیم.

بوده‌ایم، تحلیلی از قیام و نهضت امام همراه با تمام مدارک جانبازی رضائی‌ها حنیف‌نژادها و... در یک مجموعه گرد آوریم. برادر عزیز مسلما تو خودت شاهدی که بیشترین تحلیل‌ها و خالصانه‌ترین تجلیل‌ها را ما از امام و قیام شکوهمند خلق‌مان کرده‌ایم ــ به گواهی تمامی‌انتشارات سازمان در این یکساله‌ی‌اخیر ــ و بازهم این‌کار را ادامه خواهیم‌داد حالا شکل و زمان انتشارش چگونه و چه موقع باشد این بسته به امکانات و شرایط است.

برادری از شیرگاه بنام م.ف برایمان نوشته‌است شخصی که در گذشته مامور ساواک بوده و برای خوداو هم گزارش داده‌است، پس از ۴ ماه زندان آزاد گشته و از کارمند ساده دفتری به ریاست شعبه‌ای در همان اداره ارتقاء مقام یافته‌است. و جالب‌تر اینکه هم‌اکنون نیز علیه انقلاب تبلیغ می‌نماید. ما در این رابطه چیزی‌نداریم بگوئیم جز چشم روشنی گفتن به آقایانی که انسان ــ دوستانه به فکر این قبیل افرادهستند!

برادر طلبه‌ای از قم نامه‌ای در دو خط برایمان فرستاده که به علت کوتاهی عینش را درج می‌کنیم:

" چوب و چماق و تهمت دیگر اثر ندارد ــ فاشیست، فالانژ، مرتجع گویا خبر ندارد". موفق باشید.

کلیه‌ی مقامات مسئول می‌خواهیم که با در نظر گرفتن مسئولیت سنگین خویش برخوردی انقلابی و شایسته با این قبیل مسائل داشته باشند. و چنانچه دلیل و مدرکی وجود دارد رسما ارائه دهند و اگر نیست چنین اتهاماتی را عنوان‌نکنند.

بقیه از صفحه اول

هشدار مجاهدین خلق ایران نسبت به انواع توطئه‌ها بر علیه مجاهدین در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی

حیثیت مجاهدین خلق را مخدوش کرده و افکار عمومی را بر علیه سازمان تحریک و فتنه و آشوب به راه اندازند.

از جمله این توطئه‌ها:

۱ــ چاپ و نشر اعلامیه‌های مجعول (حتی با آرم سازمان) به نام مجاهدین خلق به عنوان اعلامیه‌های منتشره‌ی سازمان، یا به عنوان اعلامیه‌هائی که قبلا چاپ شده ولی منتشر نشده و از مراکز مجاهدین خلق به دست آمده است. خبر چنین توطئه‌ای مشخصا از چند شهرستان رسیده است.

۲ــ جعل نامه‌ها و اعلامیه‌هائی به نام احزاب و گروه‌های دیگر و خطاب به مجاهدین خلق با استفاده از اوراق چاپی و مارکدار این گروه‌ها که در دستبردها و حملات به مراکز آنها به دست آورده‌اند، یعنی در صدد هستند با استفاده از اوراقی که ضمن تصرف مقر بعضی احزاب و گروه‌ها به دست آورده‌اند نامه‌هائی خطاب به مجاهدین جعل کرده و سپس به‌اصطلاح دست به افشاگری بزنند.

۳ــ تهدید به حمله یا ترتیب دادن حملات ساختگی به مراکز و موسسات دولتی به نام مجاهدین خلق، منجمله در روزهای اخیر به برخی از این موسسات تلفن شده که مجاهدین خلق قصد حمله به این موسسات را دارند و نیز ایادی ارتجاع به دنبال پخش کردن اعلامیه مجعول و مسخره‌شان به نام "عملیات بزرگ" که از طرف دادستان کل انقلاب به‌اصطلاح کشف و توسط محافل و ارگان‌های شناخته شده مورد تبلیغات فتنه‌انگیزانه قرار گرفت، در صدد برآمده‌اند تا حملاتی ساختگی را به برخی موسسات دولتی‌کرده و چنین وانمود کنند که حمله از جانب مجاهدین صورت گرفته است....

مجاهدین خلق ایران بدین وسیله توجه کلیه‌ی هموطنان مبارز و خلق قهرمانمان را نسبت به این قبیل توطئه‌ها جلب کرده و پیشاپیش توطئه‌گران را نسبت به عواقب سوء این قبیل توطئه‌های خائنانه هشدار داده و یادآور می‌شوند که:

یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون.

مجاهدین خلق ایران ۵۸/۱۲/۱۲

اعلام جرم مجاهدین خلق ایران علیه روزنامه جمهوری اسلامی

حضرت آیت‌اله قدوسی دادستان کل انقلاب!

روزنامه جمهوری اسلامی در مسیر تحریکات و فتنه‌انگیزی‌های خود علیه مجاهدین و درجهت ایجاد آشوب در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی، در شماره مورخ یکشنبه ۱۲ اسفند ۵۸ در سرمقاله روزنامه تحت عنوان "شعارها و هدفها" ضمن طرح یکسری مطالب بی‌ربط، اتهامات ناروا و تحریک کننده‌ای را به مجاهدین خلق ایران وارد آورده‌است.

منجمله در این سرمقاله از "حضور فعال مجاهدین خلق در کردستان" صحبت شده‌است. از آنجا که مطالب مطروحه کذب و صرفا برای تحریک و فتنه انگیزی می‌باشد و اساسا مغایر مواضع سیاسی مجاهدین خلق بوداست، بدین وسیله علیه این روزنامه اعلام‌جرم نموده و تقاضای رسیدگی فوری داریم.

با احترام ــ مجاهدین خلق ایران

۵۸/۱۲/۱۲

هوشیاری انقلابی خود را حفظ کنیم

با توجه به هشدار اخیرمجاهدین خلق‌ایران پیرامون توطئه‌های طراحی شده برعلیه سازمان، در آستانه‌ی انتخابات، توجه تمام اعضاء و هواداران را به‌نمونه‌ی جالب ذیل جلب نموده و لزوم هشیاری بیش از پیش را موکداً متذکر میگردیم.

در تاریخ یکشنبه ۵۸/۱۲/۱۲ حدود ساعت ۸/۵ بعد از ظهر جوان تقریباً ۲۵ساله‌ای‌به دفتر مرکزی سازمان مراجعه می‌نماید. وی خود را هوادار سازمان در یکی از شهرهای جنوب (میناب) معرفی نموده و اظهار میدارد که به خاطر هواداری از سازمان فشارهای زیادی را متحمل گردیده است. منجمله اخیرا شغلش را از دست داده است. او دردنباله‌ی اظهاراتش می‌گوید چند روز قبل پس از اخراج از کار به یک عمل بمب‌اندازی به سوی مرکز حزب جمهوری اسلامی، مبادرت ورزیده است! فرد مورد اشاره ضمنا اظهار می‌دارد که چند روزی است به تهران آمده و اکنون برای بازگشت به شهر خودش پول نداشته و تقاضای کمک مالی دارد.

یکی از مسئولین سازمان پس از اطلاع از این امر، احساس می‌کند که علی‌القاعده باید توطئه‌ای علیه مجاهدین تدارک دیده شده باشد تا در آستانه‌ی انتخابات، سازمان ما را به یک ماجرای مشکوک بکشانند و یا برچسب و اتهام تازه‌ای را به ما منتسب نمایند.

بنابراین شخصا با او برخورد نموده و سوالاتی به عمل می‌آورد و می‌گوید آنچه تو انجام داده‌ای به هیچ وجه کار یک هوادار ما نیست و از او می‌خواهد تا چنانچه واقعا دست به چنین کاری زده است بایستی الساعه همراه با نماینده سازمان خودش را به مقامات مسئول معرفی نماید.

جوان مراجعه کننده پس از مواجهه با این برخورد، که احساس می‌کند دستش روشده است ابتدا دچار لکنت زبان و تناقض‌گوئی گشته و شرکت خود را در عمل مورد ادعایش انکار وسپس با عجله و درحال فرار دفترسازمان‌راترک‌می‌کندومی‌گویدکه‌من از ابتدا چنین حرفی نزده‌ام.

www.iranarchive.com

بقیه از صفحه اول

وظایف دانشجویان انقلابی در قبال اقشار و طبقات اجتماعی

می‌گیرد که "در تغییر پدیده" شرکت کنیم.

علی (ع) با زیباترین بیان در مورد کسانی که از شناخت عمیق برخوردار نیستند می‌گوید: *"لم یعض علی العلم بضرس قاطع"* (خطبه ۱۷) هرگز بر دانش دندان تیز نفشرده است (تا به عمق آن دست یابد، آن را بچشد و لمس کند) به قول یکی از انقلابیون "برای شناخت گلابی باید آن را به دندان کشید (وخورد)."

به همین دلیل وقتی صحبت از برخورد با طبقه‌ی کارگر می‌کنیم منظور ما فقط مشاهده‌ی حالات آنها نیست بلکه در جوهر قضیه منظور "شرکت در تغییر انقلابی طبقه کارگر" است. بدین معنا که فقط وقتی دانش ما در مورد طبقه‌ی کارگر واقعا ارتقاء خواهد یافت که پابپای دریافت‌های کلی و تئوریک از این طبقه به‌میان آنها برویم و به تبلیغ در میان کارگران بپردازیم و آنها را در جهت تشکل و ارتقاء مبارزات‌طبقاتی‌شان راهنمائی کنیم. در غیر این صورت یک پای شناخت ما می‌لنگد.

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود که، هرچند دست‌یابی به تحلیل صحیح از وضع طبقه کارگر ایران و رسیدن به تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بررسی تئوریک تمام مطالبی که در شماره‌ی قبل ذکر کردیم را ایجاب می‌کند، ولی این بدان معنا نیست که مدت‌های طولانی بنشینیم و مطالعه کنیم، تا "انبانی از تئوری" درباره‌ی طبقه‌ی کارگر شویم و تازه آن وقت برخورد عینی با این طبقه را شروع کنیم. بلکه شیوه‌ی صحیح این است که پس از کسب معلومات اولیه و داشتن حداقل لازم از آموزش‌ها به تدریج به میان کارگران برویم و ضمن شرکت فعال در تغییر انقلابی این طبقه، دریافت‌های طبقاتی خود را عمق بخشیم. در این صورت تئوری و عمل پا به پای هم رشد خواهند یافت و درک ما از طبقه‌ی کارگر "واقعا" عمق خواهد گرفت.

چه راه‌هائی برای برخورد عینی با طبقه‌ی کارگر وجود دارد؟

الف — برخورد مستقیم: بدین معنا که از هر فرصت ممکن برای تماس با توده‌های کارگر و لایه‌های مختلف آن استفاده کنیم. اصلی‌ترین شکل برخورد با کارگران همانا شرکت فعال در امر تولید، دوشادوش کارگران می‌باشد. با چنین شیوه‌ای ما از نزدیک با کارگران آشنا خواهیم شد مشکلات آنها را خواهیم شناخت و ضمن شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی‌آنها موفق خواهیم شد با دست یافتن به دریافت‌های واقعی، شیوه‌های صحیح مبارزاتی را در برابر آنها قرار دهیم. غالبا موثرترین نوع تبلیغ در میان کارگران در جریان شرکت فعال در امر تولید امکان پذیر می‌شود.

ولی در بسیاری از موارد روشنفکران ممکن است به دلیل سایر اشتغالات سیاسی و تشکیلاتی نتوانند در جریان شرکت در فعالیت‌های تولیدی به هدف تغییر انقلابی این طبقه جامه‌ی عمل بپوشانند در این صورت باید درپی فرصت‌های دیگر برای برخورد عینی با کارگران بود.

در این حالت بهترین راه،شرکت فعال در فعالیت‌های صنفی — سیاسی کارگران است. این فعالیت‌ها ممکن است در محیط کارخانه و یا در سایر محل‌ها انجام گیرد مانند راهپیمائی‌ها و میتینگ‌های کارگری، اعتصابات و تحصن‌ها و... در این صورت باید فعالانه در گردهم‌آئی‌های کارگری شرکت کنیم و ضمن آن در فرصت‌های مناسب به بحث و گفتگو با کارگران بنشینیم و در همین جریان است که می‌توانیم ضمن جهت دادن به حرکت کارگران از آنها بسیاری چیزها را فرابگیریم. کما اینکه این روزها کارگران راه‌پیمائی‌ها، سمینارها و سایر مراسم خاص خود را دارند، وظیفه‌ی دانشجویان انقلابی است که از اخبار این گردهم‌آئی‌ها مطلع شوند و در آنها شرکت کنند. بدین ترتیب است که با تماس‌های تنگاتنگ با طبقه‌ی کارگر درک ما از استثمار ارتقاء خواهد یافت و معنی حرف‌هایمان را در مورد این طبقه خواهیم فهمید.

ب — شیوه غیر مستقیم: از آنجا که حتی اگر موفق شویم تماس نسبتا زیادی از نزدیک با کارگران داشته باشیم درک عینی ما، درمحدوده‌ی خاصی خواهد بود و با بخش محدودی از کارگران تماس خواهیم داشت، برای گسترش اطلاعاتمان در این زمینه می‌بایست به عینیت‌هائی که بطور غیر مستقیم قابل دسترسی است بهای کافی بدهیم.

به این منظور باید بطور مرتب صفحات کارگری نشریات مختلف را بخوانیم و نیز نشریات و کتب جدید در این زمینه را مورد مطالعه قرار دهیم، مخصوصا مطالعه نشریات ویژه کارگران که منعکس کننده مسائل کارگری، خواسته‌ها و طرز تلقی خاص کارگران از مسائل روز است، "حتما" باید مطالعه شود. همچنین باید اخبار کارگری را با علاقه دنبال کنیم و با جمع‌بندی آنها تغییرات عمومی طبقه کارگر را مورد بررسی قرار دهیم مثلا این روزها کارگران ما با تاکید بسیار در مبارزه‌ی همه‌جانبه برای پایه‌ریزی شوراهای واقعی کارگری،فعال هستند همچنین تلاش می‌کنند تا جلوی تدوین و تصویب هر نوع قانون کاری را که کارگران و نماینده‌های واقعی آنها در تهیه‌ی‌آنها نقش تعیین کننده نداشته باشند بگیرند، و نیز با خواسته‌ی صنفی روز یعنی مساله‌ی "سود ویژه" روبرو می‌باشند، دانشجویان انقلابی باید با دقت به مطالعه و پی‌گیری این اخبار بپردازند.

به این ترتیب ضمن آشنائی با مسائل ویژه‌ی کارگران از نزدیک تئوری‌های ما از شکل کلی و عام به صورت مشخص و خاص درخواهد آمد در چنین جریانی است که قادر خواهیم بود قضاوت‌های صحیح‌تری نسبت به مبارزات طبقه‌ی‌کارگر داشته باشیم.

اشکال عام مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر

می‌دانیم که در هر مرحله از مبارزات خلق‌ها برحسب ضرورت‌های خاص تاریخی و شرایطی که حاکم است شیوه‌های گوناگون و اشکال متفاوتی برای تحقق اهداف مبارزه‌ی علمی باید رعایت شود. طبقه‌ی کارگر از بدو شکل‌گیری در ستیزی دائمی با خصم خود یعنی سرمایه‌داری بسر می‌برد. این مبارزه در جوهر خود پیوسته نابودی نظام سرمایه‌داری را در نظر دارد؛ منتهی شکل مبارزه بر حسب شرایط تغییر می‌کند ولی می‌توان اشکال مبارزاتی طبقه کارگر را بطور کلی به دو دسته تقسیم کرد: (۱)

الف — سندیکائی

این نوع تشکل معمولا در جوامعی مناسب است که به هر دلیل هنوز طبقه‌ی کارگر به مرحله‌ی کسب قدرت سیاسی و نابودی تام و تمام نظام سرمایه‌داری نزدیک نباشد. به همین علت در این مرحله مبارزه سندیکاها معمولا در محدوده‌ی خواستهای صنفی و افزایش امتیازات اقتصادی محدود می‌شود. البته این بدان معنا نیست که مبارزات سندیکائی کارگران جنبه‌ی سیاسی ندارد بلکه جنبه‌ی سیاسی مبارزات مغلوب، و در مقابل بعد اصلی یعنی بعد اقتصادی جنبه‌ی فرعی دارد. مثلا در جوامع صنعتی اروپائی و آمریکائی که سرمایه‌داری پیشرفته غرب در سایه‌ی استثمار و غارت وحشتناک زحمتکشان کشورهای زیر سلطه هنوز به عمر تاریخی خود ادامه می‌دهد، کارگران در سندیکاها و اتحادیه‌ی سندیکاهای کارگری متشکل می‌شوند.

ب — شورائی

شوراهای کارگری در واقع اشکالی از مبارزه کارگران را شامل می‌شوند که در حقیقت کارگران در فکر کسب قدرت سیاسی می‌باشند. البته باید متذکر شویم که منظور ما شوراهای واقعی است نه شوراهای قلابی و شکلی که این روزها نهادهای سرمایه‌داری و ارتجاعی سعی می‌کنند بر کارگران تحمیل کنند.

در شماره‌ی آینده به بررسی شوراها بطور خلاصه خواهیم پرداخت.

---

(۱) — در این‌بحث، ما مساله اشکال عام مبارزه‌ی طبقه کارگر را به طور کلی و خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم چرا که این موضوع در شماره‌های مختلف نشریه‌ی مجاهد و انتشارات بخش کارگری سازمان به طور مفصل بررسی شده است.

به یاد استاد شهید نجات‌اللهی

اخیرا به مناسبت آغاز کار کمیسیون تحقیق جنایات شاه خائن مادر استاد شهید نجات‌اللهی‌کتابی درباره‌ی او گردآوری کرده،و یک نسخه آن راهم برای سازمان ماارسال داشته است. ما نیز بدین وسیله یاد این فرزند دلیرخلق را بیش از پیش زنده نگه می‌داریم.

" خوشا به حال انسان‌هائی که برای رهائی‌انسان‌های زیر ستم بپا می‌خیزند، مبارزه می‌کنند، جهاد می‌کنند و مرگ شرافتمندانه، مرگ سرخ را استقبال می‌کنند و... " سخنان بالا قسمتی از پیام پدر طالقانی به مناسبت شهادت فرزند آگاه و رشید خلق، استادکامران نجات‌اللهی است براستی که خلق قهرمان ما حق دارد به داشتن و فداکردن چنین فرزندانی به خویش ببالد. استاد نجات‌اللهی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های بخون طپیده میهن ما است. چهره‌هائی که تبلور شرف و آزادگی و عشق به رهائی خلقند. لیکن چیزی که به وی ویژگی خاصی می‌دهد، و چهره او را از سایر شهدا متمایز می‌گرداند، موقعیت خاص و مناسبت ویژه‌ی شهادت او بود. استاد در واپسین لحظات رژیم فاسد شاه خائن، و در اوج وحشی‌گری‌های سگ‌های زنجیری شاه و امپریالیسم به شرف شهادت نائل شد. ژنرال‌های فاشیست به‌عنوان‌آخرین برگ‌های شاه، قدرت را دردست گرفتند و با ادامه حکومت نظامی به کشتار گسترده فرزندان خلق پرداختند. دانشگاه که همواره به عنوان سنگرآزادی،مدافع‌آگاه توده‌ها و صدای اعتراض آنان بوده است بار دیگر به جنبش درآمد و انجام رسالت سنگین خویش را بدوش گرفت. تحصن قهرمانانه استادان موجی جدید در حرکت رو به‌تصاعد مبارزات ضد دیکتاتوری بود و خون استاد نجات‌اللهی این تحصن را در خدمت اعتلای هرچه بیشتر جنبش خلق قرار داد. فرزند دلیر خلق کرد با شهادت خویش بار دیگر پیوند اقشار مختلف را مستحکمتر نمود و خونش رهنمودی‌برای کسانی شد که در زیر چکمه‌های ارتش مزدور آزادی‌را فریاد می‌کردند.*

براستی‌که "خوشابه‌حال‌انسانهائی‌که...

بقیه از صفحه اول

خواستهای قانونی مجاهدین خلق ایران از ریاست جمهوری و سرپرست ...

قانونی به نجات این انتخابات قیام نموده و وسایل زندگی تفاهم‌بار شورائی و مسالمت‌آمیز کشور را در آینده فراهم نمایند:

۱ — یک مرحله‌ای کردن انتخابات.

۲ — دخالت فعال قضات منتخب ریاست جمهوری در کلیه‌ی مراحل انتخابات وبه‌ویژه‌در تشکیل هیئت‌های فرعی نظارت و گماشتن اعضاء صندوق‌ها.

۳ — منع دخالت عموم نیروهای انتظامی منجمله کمیته‌ها در تشکیل هیئت‌های فرعی نظارت و اعضاء صندوقها.

۴ — منتفی کردن بعضی جابه‌جائی‌ها و تصفیه‌های هفته‌های اخیر در وزارت کشور و فرمانداری‌ها که با تمایلات و حب و بغض های ویژه‌ی گروهی صورت گرفته است، مخصوصا" در رابطه با کارمندان بی‌گناه آن وزارت‌خانه.

بدیهی است که انتظار داریم شخص ریاست‌جمهوری وفرمانده‌ی‌کل قوا و همچنین سرپرست وزارت کشور، براساس بی‌طرفی و احترام به آراء همه‌ی اقشار و صفوف مردم، و با توجه به مسئولیت‌های قانونی‌شان به خواست‌های حقه‌ی فوق هرچه زودتر جامه‌ی عمل بپوشانند.

مجاهدین خلق ایران

۵۸/۱۲/۱۲

www.iran-archive.com

خواهد گرفت.

چه راه‌هائی برای برخورد عینی با طبقه‌ی کارگر وجود دارد؟

خاص تاریخی و شرایطی که حاکم است شیوه‌های گوناگون و اشکال متفاوتی برای تحقق اهداف مبارزه‌ی علمی باید رعایت شود. طبقه‌ی کارگر از بدو شکل‌گیری در ستیزی دائمی با خصم

و خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم چرا که این موضوع در شماره‌های مختلف نشریه‌ی مجاهد و انتشارات بخش کارگری سازمان به طور مفصل بررسی شده است.

همه‌ی اقشار و صفوف مردم، و با توجه به مسئولیت‌های قانونی‌شان به خواست‌های حقه‌ی فوق هرچه زودتر جامه‌ی عمل بپوشانند.

مجاهدین خلق ایران

۵۸/۱۲/۱۲

پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به پیشگاه خلق قهرمان صحرا و رهبری انقلابی آن، جبهه پولیساریو

همان طور که قبلا" به اطلاع رسید به دعوت جبهه‌ی پولیساریو هیاتی از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران برای شرکت در مراسم سالروز اعلام تشکیل "جمهوری دموکراتیک عربی صحرا" عازم این کشور شد. این هیات پیامی به شرح زیر برای مردم صحرا و جبهه‌ی پولیساریو به همراه داشت:

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان صحرا و ایران

و

به نام تمام خلقهای مستضعف جهان

هیات نمایندگی "سازمان مجاهدین خلق ایران" افتخار دارد که صمیمانه ـ ترین درود و تبریکات انقلابی و توحیدی را از سوی کلیه خواهران و برادران مجاهد خود به مناسبت چهارمین سالروز اعلام "جمهوری عربی دمکراتیک صحرا" به پیشگاه خلق قهرمان صحرا و رهبری انقلابی آن، جبهه‌ی پولیساریو تقدیم دارد.

"جبهه آزادی‌بخش خلق" "ساقیه‌الحمرا ووادی الذهب" نام شکوهمندی است که انقلابیون ایران از سالهای سیاه دیکتاتوری شاه با آن آشنا بوده و میعاد بسته‌اند و نام شهید "ولی مصطفی سید" نیز همیشه در کنار انقلابیون و دیگر شهدای بخون خفته‌ی خلق‌ها برای ما یادآور مبارزات قهرمانانه و گواهی بر حیات انقلابی خلق صحرا بوده است. مادر "ساقیه‌الحمرا" رود سرخ خروش خلق را می‌بینیم که از صحرا تا آمریکای لاتین، از فلسطین تا ایران، از اریتره تا فلیپین جاریست. و در آن نبض هزاران مرد و زن انقلابی تا قله‌ی رفیع شهادت در طپش است.

ما در سرزمین طلائی (وادی الذهب) صبح پیروزی خلق‌ها را می‌بینیم که بزودی در غروب مرگبار امپریالیسم جهانخوار طلوع خواهد کرد: "الیس الصبح بقریب" صبحی روشن در افقی طلائی که تا محو کامل استثمار انسان از انسان و ظهور "جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی" امتداد دارد. و خلق‌های مستضعف، هم چنانکه قرآن پیام داده رهبر آنند: "ونریدان نمن علی‌الذین استضعفوا فی‌الارض و نجعلهم ائمه ونجعلهم‌الوارثین..." اراده‌ی خدا (که در عزم آهنین خلق متجلی‌است) رنجبران و محرومان را سرانجام بر عرصه‌ی گیتی حاکم می‌گرداند. و آنان را وارث به‌حق زمین قرار می‌دهد. بنابراین شرکت در اجتماع نمایندگان جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابی جهان که در حقیقت پیشتازان مستضعفین هستند، از نظر مجاهدین خلق بسیار افتخار آمیز است چرا که این مجمع تجلی عالی‌ترین و انقلابی‌ترین آرمانهای انسان عصر ماست؛ عصر کبیر آگاهی خلقها، عصر رشد و شکوفائی جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان.

خواهران و برادران رزمنده و انقلابی! امروز در شرائطی کنار شما عزیزان آمده‌ایم که یک‌سال از قیام شکوهمند ۲۲ بهمن ۵۷ در ایران می‌گذرد و خلق قهرمان ایران به رهبری قاطعانه "امام خمینی" بزرگ‌ترین دیکتاتوری قرن اخیر را ساقط و مرحله‌ی اول پیروزی خود را جشن گرفته است. آمده‌ایم تا بگوئیم مطمئن باشید که مصمم‌تر از پیش در کنار هم مبارزه را تا نابودی کامل امپریالیزم جهانخوار و مرتجعین ادامه خواهیم داد. آمریکا و دست نشاندگانش ملک حسن‌ها و سادات‌ها و... را در زباله‌دان تاریخ مدفون خواهیم ساخت. آمده‌ایم تا بر ضرورت هرچه بیشتر پیوند میان جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابی تاکید کنیم. و از رمز پیروزی در داخل و خارج مرزها که تنها و تنها در پناه جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی امکان پذیر است سخن بگوئیم. امروز در مملکت ما علیرغم تلاش‌های مذبوحانه‌ی مرتجعین و سازشکاران لیبرال فریاد خروشان خلق: "مرگ بر آمریکاست".

خلق قهرمان ما خواستار ادامه‌ی پیگیر مبارزه با آمریکاست و مجاهدین خلق نیز از بدو پیروزی انقلاب با تاکید بر لغو کلیه‌ی مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی با امریکا در جهت فراهم آوردن زمینه‌های عینی و عملی حدت ضدامپریالیستی خلق تلاش نموده‌اند و با حمایت توده‌های میلیونی و نیروهای انقلابی و مترقی از برنامه‌ی ۱۲ ماده‌ای کاندیداتوری برادر مجاهد مسعود رجوی، سازمان ما عملا" در مرکز ثقل انقلابی کشورمان قرار گرفت.

خواهران و برادران!

سازمان مجاهدین خلق ایران با توجه به دستاوردها و تجربیات ۱۵ ساله‌ی انقلابی خود که از میان خون و اسارت و شکنجه بدست آورده توانسته است به‌سهم خود پیچ و خم و مشکلات یک مبارزه‌ی آزادی‌بخش را درک کند و به همین دلیل امروز ما و شما معنی حرف‌های یکدیگر را می‌فهمیم، چرا که هر دو وارث تاریخی خونبار از مبارزات درازمدت خلقهای‌مان با استعمار و امپریالیزم و ارتجاع منطقه هستیم. تولد ما و شما در فردای مرگ رفرمیسم و مبارزات قانونی در کشورهای‌مان بوده است. به‌درستی می‌توان سرکوب خونین "العیون" در ۱۹۶۷ را با ۱۵ خرداد ۴۲ در ایران مقایسه کرد. تولد سازمان مجاهدین خلق و جبهه‌ی پولیساریو، سپاس خون شهیدان العیون و ۱۵ خرداد است. ما و شما پیشتاز مبارزه‌ی مسلحانه، وجنگ چریکی در کشورهای‌مان بوده‌ایم، و آن‌را رمز پیروزی تمام خلق‌های تحت ستم بر امپریالیزم می‌دانیم. بسیج و سازمان‌دهی عظیم خلق، تکامل نظام شورائی که البته‌دارای سنت‌های تاریخی در کشور شماست و نقش فعال و سازمان‌یافته‌ی زنان و جوانان در انقلاب شما که نشانه‌ی بلوغ سیاسی این انقلاب است همه و همه ثمرات نبرد مسلحانه آزادی‌بخش در گادر یک سازمان سیاسی ـ نظامی است. درود بر جبهه‌ی آزادی‌بخش پولیساریو که توانست بنیاد این مبارزه‌ی مسلحانه را پی‌ریزی نماید. درود بر مردم قهرمان صحرا که رنج تاریخی استعمار کهنه و نو را به‌دوش کشیدند و مبارزه‌ی خود را به‌سمت پیروزی نهائی رهنمون‌گشتند.

و این چنین است که شما توانسته‌اید در نامساعدترین شرائط جغرافیائی و با استفاده ازکمترین امکانات تکنیکی پیروزی‌های چشم‌گیر سیاسی-نظامی به دست آورید. چرا که شما بر نیروی لایزال خلق تکیه داشتید وعلیرغم ضربه ـ ها، رشد کردید. و توطئه‌های دشمنان غدار، کاری از پیش نبرد. اکنون نیز، در ایران اوج‌گیری مجدد مبارزات ضدامپریالیستی خلق ما امریکا را به‌عکس ـ العملهای بین‌المللی در قبال ایران واداشته است. صهیونیست‌های جنایتکار و مرتجعین وابسته به تلاش‌های مذبوحانه‌ای دست می‌زنند، اما غافل از اینکه حرکت جوشان خلق‌ها چون سیل بنیان کنی بنیاد پوشالی‌شان را در هم‌خواهد ریخت.

آیا سرنوشت شاه‌خائن برای آنها کافی نبود؟ آیا آنها فریاد شهیدان را نشنیدند؟ آنها نمی‌دانند که شهادت آرزوی هر انقلابی راستین و از بندرسته است. اما به هرحال، از دیدگاه ما، تشکل جبهه‌ی متحد خلق در داخل کشورمان جدا از پیوند ضدامپریالیستی با دیگر خلق‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش جهان نمی‌باشد. و برهمین اساس در برنامه‌ی ۱۲ ماده‌ای و برنامه‌ی حداقل انتظارات مرحله‌ای خود از جمهوری اسلامی حمایت کامل و کمک مادی و معنوی از تمام جنبش‌های انقلابی وآزادی‌بخش را طرح کرده‌ایم. به عبارت دیگر جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان همه اجزاء یک پیکر واحدند که بدون مدد یکدیگر قادر به ادامه‌ی حیات نمی‌باشند. همچنان‌که دشمنان آنها نیز یک صف واحدند و ما از همان آغاز حیات سیاسی جدید ایران بر این نکته پای‌فشرده‌ایم که پیروزی انقلابمان بدون پیروزی دیگر خلق‌ها کامل نیست.

مجاهد نستوه پدر طالقانی در دیدار با هیئت کوبائی می‌گوید:

هر انقلاب ضد استبداد، ضداستعمار، ضداستثمار، در هر کجای جهان، انقلاب اسلامی است. این گفته‌ی پدر بیانگر وحدت و یکپارچگی مبارزات رهائی‌بخش در سراسر جهان است.

ما با تکیه بر همین دیدگاه سعی کرده‌ایم که در داخل کشورمان مرزهای کاذب بین جریانات انقلابی خلق را درهم بشکنیم و آن‌را تا سطح مرزبندی سیاسی ـ استراتژیک ارتقاء دهیم.

تاثر پذیری معنوی سازمان ما از انقلاب الجزایر و تاثیرپذیری مادی و معنوی آن از انقلاب فلسطین پیشتاز جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه گواه این مدعاست و اینک خوشحالیم که پیوندهای معنویمان با "جنبش آزادی‌بخش خلق صحرا" نیز با این دیدار گم‌کم زمینه‌های عینی و عملی‌خود را پیدا می‌کند. ما احساس کردیم که به منظور ایفای مسئولیت خود بایستی پولیساریو را به مردممان معرفی و بشناسانیم وبدین‌جهت در نشریه‌ی "مجاهد" ارگان رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران چندین شماره به معرفی پولیساریو برای توده‌های وسیع مردم پرداختیم و سپس مجددا" بر ضرورت حمایت‌های مادی و معنوی تاکید کردیم و ما از همان فردای انقلاب ایران خواستار گشایش دفتری برای پولیساریو در تهران بودیم.

ما با چنین دیدگاهی آرزومندیم که به‌زودی شاهد شکل‌گیری جبهه‌ی نیرومندی از نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست در شمال افریقا باشیم که در آن پولیساریو نقش اساسی و انقلابی خود را به‌عهده بگیرد.

ما اراده کرده‌ایم تا در مسیر آرمان‌های مکتبی و توحیدی خود همراه باشما وآفریقای بپاخواسته گامهای هرچه بلندتری در جهت تحکیم وحدت ضد ـ امپریالیستی خلق‌ها برداریم از جزیره‌های ثبات امپریالیسم ویتنام‌ها بسازیم و آمریکا و تمامی امپریالیست‌ها و مرتجعین را در آن مدفون سازیم. چه خوب می‌گوید چه‌گوارا: "عمل ما فرا خواندن به جنگ گروهی علیه امپریالیسم است، پیامی برای اتحاد ملل علیه دشمن بزرگ نسل بشر یعنی امپریالیزم امریکا" اگر مرگ است، گو در رسد". این همان امید منبعث از حقیقت است، حقیقت تداوم راه انقلاب و حقیقت لایزال پیروزی که در سرنوشت مستضعفین جهان رقم خورده است. و در پیش روی ما پیام الهی است: "الا ان نصرالله قریب". آگاه باشید به‌درستی که یاری خدا نزدیک است.

سلام بر صحرا ـ درود بر ایران
مرگ بر امپریالیسم و مرتجعین وابسته‌اش
پیروز باد مبارزات خلق‌های جهان
سازمان مجاهدین خلق ایران

www.iran-archive.com

باسوابق انقلابی کاندیداهای مجاهدین خلق ایران آشنا شویم

برادر مجاهد مجید معینی

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی ازتهران

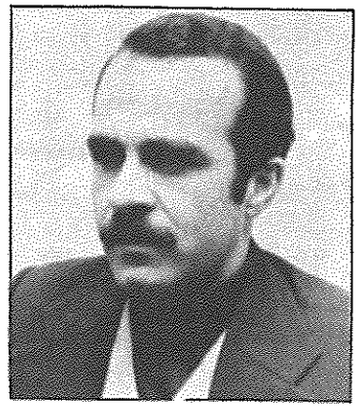

برادر مجاهد مجید معینی یکی از اعضای فعال سازمان مجاهدین‌خلق ایران است که بیشترین‌عمرمبارزاتی‌ـ اش را در زیر شکنجه‌های جلادان آریامهری گذرانده است.وی پس از ۴ سال و ۶ ماه پایداری دلیرانه در زیر شکنجه به عنوان سمبل مقاومت مجاهدین شناخته شد.

مجید در سال ۱۳۲۶ در یکی از محلات جنوب شهر تهران متولد شد. وی از همان کودکی یک زندگی سخت و توام با کار و زحمت را گذراند. احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت مردم محروم و محنت زده‌ی ما در زیر چنگال رژیم ستمکار پهلوی،وی را به میدان مبارزه کشاند. او به عنوان یک طلبه‌ی پرشور و یک موحد انقلابی به جامعه‌ای می‌اندیشید که عاری از هرگونه ظلم و بهره‌کشی انسان از انسان بوده و یگانگی و توحید اجتماعی را محقق سازد، لذا وقتی که ارزنده‌ای که مجید در آن ایام برای سازمان تهیه کرد، نقش به‌سزائی در استحکام و تثبیت سازمان مجاهدین در سال‌های سخت و بحرانی ۵۱ـ۵۰ ایفا کرد.

گستردگی فعالیت‌های مجید

مجید بارها و بارها اقدام به چاپ و تکثیر دفاعیات، جزوات و اعلامیه‌های سازمان کرد. شبکه‌های متعددی که وی با کمک یاران برای پخش اعلامیه‌ها و مخصوصا دفاعیات شهید مهدی رضائی در بهمن‌ماه ۵۱ (کمی پس از جشن‌های دهمین سال "انقلاب سفید") در تمام تهران و اکثر شهرستان‌های ایران بوجود آورد، ساواک را دچار وحشت ساخته بود، مزدوران در حالی که گیج شده بودند، دربدر به دنبال پیداکردن سرنخ‌ها و فعالین این شبکه‌ی گسترده بودند. در جریان همین پیگردها بود که مجید در ۱۵ بهمن ۵۱ در یکی از خانه‌های مرکز فعالیت او و هم‌رزمانش، دستگیر شد.

عجزودرماندگی شکنجه‌گران

از این لحظه به بعد مجید به مدت چهار سال و ۶ ماه تحت بازجوئی وشکنجه‌ی‌مزدوران ساواک قرار داشت، تمام ابزار گوناگون شکنجه بر روی بدنش به آزمایش گذارده شد، تمام زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های تهران را دید. او با همه‌ی بازجویان و شکنجه‌گران در این مدت برخورد کرد و همه‌ی آنها را خسته و عاجز کرده بود، از لحظه‌ای که‌وی را دستگیر کردند، شکنجه شروع شد و به‌جز مدت کوتاهی که به زندان قصر فرستاده شد بقیه‌ی‌این مدت را در شکنجه‌گاه‌های قزل قلعه، اوین، کمیته‌ی مشترک و ساواک زیر بازجوئی بسر می‌برد. پشت

در سال ۵۳ وقتی که جلادان مجید را پس از کشف برخی از دروغ‌های" او و آشکار شدن اسرار فعالیت‌هایش به شکنجه‌گاه کمیته بردند، مزدوران به وی گفتند: "آن زمان که تو شکنجه می‌شدی و مقاومت می‌کردی سال ۵۱ بود، حالا سال ۵۳ است! شکنجه‌ها خیلی کاملتر شده، دیگر نمی‌توانی حرف‌نزنی..."

اما این دفعه هم مجید مزدوران را به خفت و درماندگی دچار ساخت این‌بار مجید ۱۳ ماه زیر شکنجه قصابی شد. سال ۵۴ مزدوران به او گفتند: ما ابزارهای جدید شکنجه را روی تو آزمایش می‌کنیم. شکنجه‌گران هربار که در نبرد با اراده‌ی مقاوم مجید شکست می‌خوردند از جانب مقامات بالاترشان مورد سرزنش قرار می‌گرفتند و این مساله بازجویان را بیشتر خشمگین می‌کرد. پس از شکست یک تیم بازجوئی، او را به تیم دیگری می‌دادند. آن تیم هم برای بحرف درآوردن مجید وحشی‌گری را شدیدتر می‌کرد. یکبار در شب عاشورا مجید را به اتاق شکنجه بردند، شکنجه‌گر از او پرسید: "امشب چه شبی است؟" مجید پاسخ داد:"شب عاشورای حسینی". جلاد به مجید می‌گوید "نه! امشب شب عاشورای توست" آنشب مجید را تا صبح شکنجه کردند ولی بازهم چیزی به دستشان نیامد.

مجید در داخل سلول و هنگام رفت و آمد به بهداری (برای پانسمان زخم‌ها) و یا داخل اتاق بازجو و هر جائی که امکان تماس با سایر زندانیان وجود داشت از فعالیت باز نمی‌ایستاد. خبر می‌گرفت، پیام می‌فرستاد، روحیه می‌داد و... بعد از مدتی که مزدوران فهمیدند که شکنجه در این شکل هیچ نتیجه‌ای جز خسته کردن خودشان ندارد، برای مجید جیره‌ی شکنجه مقرر کردند. به این صورت که او را به طور مرتب هر روز تعداد معینی شلاق می‌زدند (این را شکنجه‌گران‌جیره‌ی روزانه می‌گفتند) سپس وقتی که خرف نمی‌زد این مقدار مبارزه برنداشت او به خاطر اقامت طولانی‌اش‌در سلول‌ها و آشنائی وسیع نسبت به نحوه‌ی بازجوئی پس دادن، تحمیق بازجوها، تجارب خود را جمع بندی کرده و رهنمودهائی تهیه کرده بود که به افراد تازه دستگیر شده و هرکس که با او در یک سلول قرار می‌گرفت، آموزش می‌داد؛ و در ضمن روحیه‌ی‌رزمندگی و مقاومت آنها را تقویت می‌کرد. مجید هر وقت به شکنجه‌گاه می‌رفت آیات قرآن را با صدای بلند می‌خواند ولی شکنجه‌گران هر بار به وی می‌گفتند "بجای قرآن اشهدت را بگو که دیگر بر نمی‌گردی".

بر اثر چهار سال و نیم شکنجه و اسارت در سلول‌های انفرادی که شب و روز در آنها معلوم نبود، مجید به شدت ضعیف شد و عمده‌ی توانائی‌های جسمی‌اش را از دست داد عوارض شدید ناشی از شکنجه هنوز مجید را رنج می‌دهد.

مجید هرگاه به سلول عمومی انتقال می‌یافت، از طریق سایر زندانیان با بیرون ارتباط برقرار می‌کرد؛ یکبار در سال ۵۴ نحوه‌ی ارتباط او با بیرون لو رفت، و در نتیجه یکی از مخفی‌گاه‌های اسلحه و مدارک او به دست ساواک افتاد، شکنجه دوباره شروع شد.

سرمشق مقاومت

شکنجه‌مجید بالاخره در سال ۵۶ هنگامی که نمایندگان صلیب سرخ برای بازدیداز زندانیان سیاسی به ایران آمدند، قطع شد. پس از آن مجید را بەزندان قصر فرستادند، در زندان قصر در کنار سایر برادران مجاهد به فعالیت خود ادامه داد. او به عنوان یک عضو ارزنده و کارآمد همواره نقش فعالی در مبارزات داخل زندان داشت به خصوص‌روحیه‌ی شکست ناپذیری و مقاومت او همواره به عنوان یک سرمشق و الگو، برای برادران مجاهد اسیر آموزنده بود.

مجید در طول ۶ سال اسارت خود در سخت‌ترین شرایط و زیر انواع

برادر مجاهد علی محمد تشید

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی ازتهران

برادر مجاهد علیمحمد تشید، از اعضای سال ۴۸ سازمان مجاهدین خلق ایران است. وی هنگامی که سال اول دانشکده‌ی علـــم و صنعت بود عضوگیری شد و در یکی از خانه‌های جمعی سازمان، مشغول فعالیت‌گردید. فعـــالیت‌او بیشتر در شاخه‌ی نظامی سازمان متمرکز بود و در جریان تجدید سازماندهی سال ۵۰ که به منظور ایجاد شکل متناسب برای ورود به مرحله‌ی عملیات نظامی، صورت گرفت او در یکی از گروههای ضربت، مسئولیت نظامی‌تیم را به عهده داشت.

مقاومت دربرابر شکنجه‌گران‌ساواک

لیکن پس از مدت کوتاهی، قبل از اینکه سازمان از هر حیث برای ورود به مرحله‌ی عملی آماده شود، ضربه‌ی شهریور ۵۰ پیش آمد که در اثر آن عده‌ی‌زیادی از اعضاء و از جمله علیمحمد دستگیر شدند.

علیمحمد در اوین بشدت زیر شکنجه قرارگرفت. ساواک در حالیکه می‌دانست مقادیر معتنابهی اسلحه و مهمـــات‌متعلق به سازمان توسط علیمحمد جاسازی شده‌است، ولی مقاومت برادرمجاهد ما موجب گردید که دشمن نتواند باین سلاحها دسترسی پیداکند. درنتیجه‌همه‌ی‌آنها توسط اعضای بیرون زندان جابجا شدند و بعدا درمبارزه‌ی‌مسلحانه علیه رژیم شاه مورداستفاده‌ی‌مجاهدین قرار گرفتند. این مساله که خشم ساواک را برانگیخته بود، موجب گردید که محکومیت او را در بیدادگاه بالابرند. وی در سال ۵۱ در یک بیدادگاه نظامی محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

در دوران اسارت نیز علیمحمد همچنان به مبارزه‌ی‌خود علیه پلیس مزدور زندان ادامه داد. پلیس‌او را در سال ۵۱ به زندان شیراز تبعید

در آن ایام بشدت مورد هجوم‌های فرصت‌طلبانه‌ی‌اپورتونیست‌های چپ‌نما و مرتجعین راست قرار داشت، به فعالیت پرداخت.

اودرزمره‌ی‌آن‌دسته‌ازاعضای‌متعادل‌و مقاوم سازمان بود که در روزگار سختی و فتنه، هرگز از موضع اصولی ـ انقلابی و یکتاپرستانه‌ی‌یک مجاهد واقعی عدول نکرد و در هر شرایطی با انحراف و ارتجاع در صفوف نیروهای خلق به مبارزه برخاست.

علیمحمد تشید در سال ۵۷ بـه دنبال اوجگیری مبارزات‌قهرمانانه‌خلق ایران از زندان آزاد شد و به صفوف مجاهدین در بیـــرون زنـــدان پیوست

مسئولیت‌های‌نظامی

در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن‌ماه علیمحمد در بخش نظامی سازمان اقدامات ارزنده‌ای درجهت دستگیری جانیان ساواک و تحویل آنها به دادستانی انقلاب انجام داد. وی در حین انجام یکی از این ماموریت‌های نظامی که به دستگیری‌عده‌ی‌زیادی از سرسپردگان رژیم سابق منجر شد، از ناحیه یا مورد اصابت گلوله قرارگرفت

www.iran-archive.com

جامعه‌ای می‌اندیشید که عاری از هرگونه ظلم و بهره‌کشی انسان از انسان بوده و یگانگی و توحید اجتماعی را محقق سازد، لذا وقتی که با ایدئولوژی و خط مشی سازمان مجاهدین خلق ایران آشنا شدو چهره‌ی اصیل و انقلابی اسلام را شناخت لحظه‌ای در پیوستن به صفوف مجاهدین درنگ نکرد. مجید از سال‌های ۵۰–۴۹ از طریق شهدا، مصطفی جوان خوشدل و محمد مفیدی با سازمان ارتباط داشت او مدتها ضمن برگزاری جلسات مذهبی نیمه مخفی در محلات و مساجد جنوب شهر به شناسائی و ارزیابی عناصر مبارز و مستعد برای عضوگیری می‌پرداخت، هم‌چنین نقش فعالی در برقراری ارتباط بین گروه‌ها و معرفی افراد و گروه‌های انقلابی مسلمان به سازمان طی سال‌های ۵۱–۵۰ ایفا کرد.

فعالیت‌های گسترده‌ی برادر مجاهد مجید معینی طی سال‌های ۵۱–۵۰ در زمینه‌ی ترویج مشی مسلحانه و فرهنگ سازمان (اسلام انقلابی) در میان مردم و جذب عناصر علاقمند و سمپاتیزان وتهیه‌ی انواع امکانات حیاتی از قبیل اسلحه، پول، مواد شیمیائی، خانه و امثالهم برای سازمان بسیار مغتنم بود به خصوص در آن سال‌ها که سازمان جز به اتکاء به این حمایت‌ها و امکانات نمی‌توانست باقی بماند.

زندگی مخفی

یک بار ساواک در اوایل فروردین ۵۱ به قصد دستگیری مجید به محل سکونت‌وی درمدرسه‌ی علمیه‌شاهچراغ حمله کرد که وی از این حمله قبلا آگاه شده، و آنجا را ترک نموده بود. ساواک به نقاط دیگری نیز برای دست‌یابی به مجید یورش برده بود، لیکن هربار حملات ماموران با هشیاری مجید عقیم می‌ماند. بالاخره مجید برای فرار از تور پلیسی زندگی مخفی را آغاز نمود.

از اوائل سال ۵۱ رابطه‌ی مجید با سازمان فعالتر گردید، و مسئولیت‌هائی در زمینه‌ی تامین تدارکات سازمان‌و تهیه‌ی سلاح به وی‌واگذار گردید. او بخوبی از عهده‌ی انجام تمام این مسئولیت‌ها برآمده، و طی مدت کوتاهی توانست‌مقادیر معتنابهی اسلحه برای سازمان تهیه کند، که قدرت آتش مجاهدین را در مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه افزایش می‌داد، امکانات

کردند، شکنجه شروع شد و به‌جز مدت کوتاهی که به زندان قصر فرستاده شد بقیه‌ی این مدت را در شکنجه‌گاه‌های قزل قلعه، اوین، کمیته‌ی مشترک و ساواک زیر بازجوئی بسر می‌برد. پشت او را بارها و بارها سوزاندند به طوری که تا مدت‌ها نمی‌توانست راست بایستد. مجید را به طور فرسایشی شکنجه می‌دادند، بدین معنی که ساواک وقتی پی برده بود که به این سادگی نمی‌تواند مقاومت او را بشکند، تصمیم گرفت که برای احتراز از مرگ او در زیر شکنجه، شکنجه‌ها را بطور تدریجی اما دائم بر او وارد کند شکنجه‌ها شامل بی‌رحمانه‌ترین انواع آن از قبیل شلاق، آپولو، قفس‌آهنی (قفسی که کف آن آهنی بود و با شعله حرارت سرخ می‌شد و زندانی را به داخل آن می‌انداختند) و شوک الکتریکی، به صلیب کشیدن، سوزاندن زیر ناخن (به وسیله‌ی سوزنی که روی آتش سرخ می‌شد) سوزاندن با شمع، بی‌خوابی و... بود. شکنجه آنقدر ادامه یافت و پایداری مجید چنان استوار و خلل ناپذیر بودکه‌همه‌ی جلادان بعد از مواجهه با او به عجز و درماندگی خود اعتراف می‌کردند، اغلب بازجویان و حتی مقامات ساواک از بازجوئی کردن مجید و روبرو شدن با او کراهت داشتند. مقاومت‌مجید در سلول‌های کمیته در سال ۵۴ بر سر زبان‌ها افتاده بود. زندانیان سیاسی بیاد دارند که این مقاومت در جو آن سال‌ها چه تاثیر شگرفی برروحیه‌ی زندانیان داشت. مجید آنقدر بازجویان را عصبانی کرده بود که هرگاه وی را به شکنجه‌گاه می‌بردند، شکنجه‌گران مجبور می‌شدند داروی اعصاب بخورند. گاهی اوقات جلادان از شدت ضعف از او عاجزانه تقاضا می‌کردند که حرف بزند! یکی از بازجویان به نام "محمدی" به هنگام شکنجه و بازجوئی وی همواره تعادل عصبی‌اش را از دست می‌داد. مجید را یک‌بار در سال ۵۲ به زندان قصر فرستادند، حتی به بی‌دادگاه نیز فرستاده شد و به ۳ سال زندان محکوم شد ولی چیزی نگذشت که مزدوران ساواک متوجه شدند مجید هیچکدام از اسرار فعالیت‌های سازمان را که در سینه داشته فاش نساخته است و بنابراین شکنجه دوباره شروع شد.

اوج وحشی‌گری‌های ساواک

مجید هرگز رازی را برای بازجوها نمی‌گشود، نتیجتا آنها بیهوده وقت خود را تلف می‌کردند.

این صورت که او را به طور مرتب هر روز تعداد معینی شلاق می‌زدند (این را شکنجه‌گران جیره‌ی روزانه می‌گفتند) سپس وقتی که حرف نمی‌زد این مقدار را در روز بعد افزایش می‌دادند و به این ترتیب حجم شکنجه به تدریج به صورت تصاعدی افزایش پیدا می‌کرد. از این موقع به بعد مجید را هر روز پس از صبحانه مستقیما به اتاق حسینی جلاد می‌بردند و بر روی بدن پر از زخم و مجروحش ضربات شلاق (کابل ضخیم) را بی‌رحمانه می‌کوفتند. تا مدتی مجید به این نحو شکنجه می‌شد، ولی باز هم نتیجه‌ای نمی‌داد.

محکومیت مجدد

مزدوران پس از این که ۲ سال از پایان محکومیت ۳ ساله‌ی او می‌گذشت دوباره او را محاکمه کردند و این بار به حبس ابد محکوم ساختند. مجید در داخل سلول نیز لحظه‌ای دست از

و الگو، برای برادران مجاهد اسیر آموزنده بود.

مجید در طول ۶ سال اسارت خود در سخت‌ترین شرایط و زیر انواع ضربات دشمنان بیرونی و درونی خلق هرگز از مواضع انقلابی و یکتاپرستانه‌ی یک مجاهد واقعی عدول نکرده و از درون آزمایش‌های بزرگی سرفراز بیرون آمد. او نه تسلیم شکنجه‌گران ساواک شد و نه به دام اپورتونیسم چپ نما افتاد، و نه فریب سالوس و اسلام پناهی مرتجعین را خورد. مجید بالاخره در سال ۵۷ به همت خلق دلیر و مبارز ایران از زندان آزاد شد و فعالیت خود را در صفوف مجاهدین خلق ایران ادامه داد، او علیرغم ضعف و ناراحتیهای شدید جسمی، فعالانه در انجام مسئولیت‌هائی که در سازمان به عهده دارد تلاش کرده و می‌کند، زیرا شکنجه تنها جسم‌اش را ناتوان ساخته، ولی روحش همچنان قوی و رزمنده است.

در دوران اسارت نیز علیمحمد همچنان به مبارزه‌ی خود علیه پلیس مزدور زندان ادامه داد. پلیس او را در سال ۵۱ به زندان شیراز تبعید کرد. در زندان شیراز نیز علیمحمد دست از مبارزه برنداشت. در جریان درگیری سختی که میان زندانیان سیاسی شیراز و مزدوران ساواک در اوائل ۵۲ رخ داد، علیمحمد بعنوان عامل محرک و شروع‌کننده این درگیری همراه‌با عده‌ی دیگری از زندانیان تحت شکنجه و آزار پلیس قرارگرفت. بدنبال این درگیری علیمحمد را به مدت ۷ ماه در یک سلول انفرادی قراردادند. او همچنین یک دوره اعتصاب غذای طولانی را در زندان با موفقیت از سرگذراند.

عدم انحراف از مواضع مجاهدین خلق

سال ۵۴ علیمحمد به اوین انتقال یافت‌و در روابط مجاهدین، که

دادستانی انقلاب انجام داد. وی در حین انجام یکی از این ماموریت‌های نظامی که به دستگیری عده‌ی زیادی از سرسپردگان رژیم سابق منجر شد، از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرارگرفت و مجروح گردید. علیمحمد تا مدتی بعد از پیروزی قیام چنین مسئولیت‌هایی در بخش نظامی سازمان برعهده داشت.

به دنبال پیشنهاد طرح "میلیشیای مردمی" (چریک نیمه‌وقت) که سازمان مجاهدین خلق ایران به منظور مقابله‌ی توده‌ای با حملات و تهدیدات امپریالیستی و به عنوان مکمل ارتش خلق درآذرماه جاری ارائه داد، سازماندهی و ایجاد واحدهای "میلیشیا" در دستور کار سازمان قرار گرفت. برادر مجاهد علیمحمد تشید از بدو تشکیل این واحدها که عمدتا از نیروهای جوان ترکیب‌یافته‌اند، در شورای فرماندهی آن فعالیت داشته و نقش فعال و ارزنده ای در آموزش ورهبری‌آنها داشته‌است.

مادر مجاهد معصومه‌ی شادمانی (کبیری)

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی از تهران

مادر مجاهد "کبیری" در سال ۱۳۱۰ دریک خانواده‌ی‌مذهبی در اراک متولد شد. از سنین جوانی (حدود ۱۶ سالگی) در پی شناخت اسلام راستین و انقلابی در محافل و مجالس مذهبی فعالانه شرکت می‌کرد. از حدود سال ۵۰ با مجاهدین خلق آشنا شد. اسلام انقلابی را که به دنبالش بود در مجاهدینی چون مصطفی جوان خوشدل که با او آشنائی خانوادگی داشت فرا یافت. از این پس فعالیت اجتماعی ـ سیاسی‌اش شکل گرفت. در اعتراضات افشاگرانه‌ی خانواده‌های مجاهدین اسیر فعالانه شرکت می کرد. رژیم جلاد پهلوی قصد آن کرده‌بود که رهبران سازمان مجاهدین خلق را تیرباران کند. در وحشت حکومت سرنیزه و شلاق کمتر کسی جرات اعتراض داشت. اما در همین زمان بازار تهران بیاد دارد که مادران و خواهران پرشوری الله‌اکبرگویان دست به افشای رژیم زدند. خانم شادمانی از عناصر فعال این تظاهرات بود. سال ۵۱ در حمله‌ی ساواک به منزلشان یکی از فرزندان او در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می‌شود، و فرزند دیگرش مخفی می‌شود. از این پس زندگی پراضطراب و دغدغه‌ای را آغاز می‌کند. مزاحمت‌های پی‌درپی ساواک مانع از ادامه‌ی مبارزه‌اش نمی‌شود. در این فاصله چندین بار دستگیر می‌شود. یکبار در سال ۵۲ به مدت ۶ روز در اوین تحت بازجوئی قرار می‌گیرد، ولی پلیس بجائی نمی‌رسد.

همراهی و همگامی و کمک و مساعدت خانواده‌های زندانیان سیاسی از کارهای او در این دوران است. اینان ساعتهای متوالی پشت درهای شکنجه‌گاه کمیته‌ی مشترک ساواک‌وشهربانی، و درهای زندان قصر به‌شرایط سخت فرزندان اسیرشان اعتراض می‌کردند. مادرکبیری در روحیه دادن به خانواده‌های زندانیان و کمک به محرومین بی سرپرست جنوب شهر یا خانواده‌هایی که زندانی داشتند فعالانه قدم بر می‌داشت. سال ۵۲ جلادان زندان قصر محدودیت‌فراوانی برای اقامه‌ی نماز زندانیان سیاسی ایجاد می‌کنند. بازهم مثل همیشه او به همراهی دیگر خانواده‌ها فریاد و پیام فرزندان اسیرشان را به گوش مردم می‌رسانند. همگی به قم می‌روند و جلوی صحن حضرت معصومه (ع) فریاد اعتراض بلند می‌کنند.

خانواده‌های زندانیان مجاهد بخوبی یاد دارند که چگونه بر سر ماموریت زندان که از باده‌ی غرور سرمست بودند، مادرکبیری فریاد می‌زد و آنان را به عاقبت شومشان و پیروزی حق و خلق قهرمان هشدار می‌داد.

تشکیل محافل اجتماعی ـ مذهبی و شرکت در جلسات آموزش قرآن (بخصوص در ماه رمضان) همواره در متن فعالیت‌هایش جای خاصی داشت.

دستگیری و شکنجه

ششم مهر ۵۳ به همراه فرزند دیگرش دستگیر می‌شود. یازده ماه در کمیته‌مشترک ساواک و شهربانی توسط جلادانی چون تهرانی و آرش و محمدی و... وحشیانه شکنجه می‌شود. آثار و عوارض این شکنجه‌ها هنوز پس از چندین سال او را رنج می‌دهد. بالاخره در بیدادگاه نظامی رژیم به حبس ابد محکوم می‌شود. درزندان باحفظ روحیه‌ی انقلابی خود در مبارزات سیاسی زندانیان همچون اعتصاب ملاقات (نوروز ۵۷) و اعتصاب غذا برای‌اعتراض به‌کشتارمردم مبارز تهران در ۱۷ شهریور فعالانه شرکت می کند.

بالاخره پس از تحمل ۴ سال و ۴ ماه زندان در ۲۱ دیماه ۵۷ به همت خلق قهرمان ایران آزاد می‌شود. عکس او به هنگام خروج از زندان در حالیکه عکس بزرگی از امام را بر سر دست دارد و شعار "درود بر خمینی، سلام بر مجاهد" رامی‌دهد، در مطبوعات داخلی و خارجی منعکس می‌شود.

پس از آزادی از زندان بطور فعال در ارتباط با مجاهدین خلق، مبارزات سیاسی ـ اجتماعی‌اش را در جهت حفظ و تداوم انقلاب ادامه می‌دهد.

مادرانی چون کبیری در پیشبرد انقلاب و پرورش نسل انقلابی نقش بسزائی دارند. نسلی که‌باجانفشانی‌اش طومار منحوس نظام شاهنشاهی را درهم پیچید و اکنون نیز بر سر آنست که پیروزی‌اش را تا تحقق جامعه‌ی قسط اسلامی تداوم بخشد.

www.iran-archive.com

برادر مجاهد علیرضا جعفری منصوری

برادر مجاهد "علیرضا منصوری" در سال ۱۳۲۵ در شهر لاهیجان متولد شد. زندگی علیرضا تبلور همه‌ی رنج‌ها و فشارهائی است که در جامعه‌ی نابرابر و مبتنی بر استثمار، نهایتا بر دوش طبقه‌ی محروم و رنجبر به ویژه کارگران، سنگینی می‌کند. از همان اوان کودکی با فقر آشنا شد،فقری که می‌بایست سال‌ها آن را تجربه کند. هنوز کودکی بیش نبود که کانون کوچک خانواده‌شان از شدت فقر از هم پاشید. برادر بزرگترش همراه پدر به دست فروشی پرداخت، و علیرضا همراه مادر، از پدرش جدا گردید وزندگی‌مشقت‌باری را آغاز کرد.

آشنائی با کارطاقت‌فرسا

مادر فقیر علیرضا در مزارع جای کار می‌کرد، و علیرضا که هنوز شش ساله نشده بود،در همان مزرعه کنار مادر به طور روز مزد مشغول کار شد. دوره‌ی ابتدائی را همراه با کار طاقت‌فرسا به پایان رسانید و وارد دبیرستان شد. ولی به: علت فقر و محرومیت نتوانست به تحصیل ادامه دهد. لاهیجان راترک کرد و به تهران آمد. مادرش نیز قبلا به تهران آمده بود و درکمال فقر زندگی خود را می‌گذرانید. علیرضا در تهران هرطور بود وارد یک هنرستان شبانه روزی شد. سال سوم هنرستان بود که ۱۵ خرداد پیش آمد. هنرستانهای‌شبانه‌روزی فعال شده بودند و رژیم که برای سرکوب مردم و خواباندن شورش از هر وسیله‌ای سود می‌جست تصمیم گرفت که برای جلوگیری از فعالیت هنرستان‌های شبانه روزی، فرم هنرستان را فقط روزانه کند. با این کار مشکلی دیگر بر انبوه مشکلات علیرضا و سایر همکلاسیهای فقیر و محرومش اضافه شد. بعدازظهرها در مغازه‌ی الکتریکی و بعدها در نجاری کار می‌کرد و مخارج مادر و زندگی خود را تامین می‌نمود. ایمان او به آینده و انگیزه‌های قوی و متعالی اوسبب شد که با هر مشقتی که شده دوره‌ی هنرستان را به پایان برساند، و در کارخانه‌ها به طور موقت مشغول به کار شود.

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی ازتهران

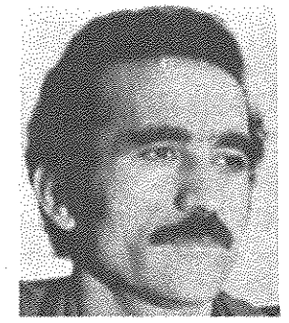

می‌چرخد. او پس از مدتی توانست چندتن از کارگران را متشکل کند، و علیه سران منفور بخش‌های کارخانه مشغول فعالیت شود. رئیس یکی از بخش‌ها علیه او وسایر کارگران پرونده سازی می‌کند و علیرضا و دوستان کارگرش را به عنوان اخلالگر و خرابکار به قسمت‌امنیتی‌کارخانه‌معرفی‌می‌نماید.

فعالیت علیرضا و سایر کارگران سرانجام به ثمر می‌رسد و منجر به بازنشستگی رئیس مزبور می‌گردد. رئیس مربوطه مجبور می‌گردد مخارج زیادی‌جهت بایگانی کردن شکایت‌های علیرضا و کارگران صرف کند.

همزمان با اوج‌گیری قیام توده‌ها، رژیم سرسپرده مانند ماری زخمی به خود می‌پیچید، و به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد. بارها سعی می‌کرد توسط عناصر سرسپرده‌اش در راه آهن و با استفاده از ناآگاهی برخی از کارگران آنها را به تظاهرات به نفع خود بکشاند. لیکن علیرضا با افشاگری و کار توضیحی گسترده مانع از پیوستن کارگران به چنین تظاهراتی می‌شد. یک بار که او را به زور سرنیزه برای شرکت در مراسم ششم بهمن برده بودند از مراسم فرار کرد، و به جرم فرار از مراسم مورد مواخذه و بازخواست و پرداخت جریمه قرار

دوباره برخی از همان مهره‌های سرسپرده رژیم سابق،نقاب اسلام و انقلاب به روی خود کشیده و مشغول فعالیت‌های ضد کارگری خود هستند. او می‌دید که مرتجعین نیز، میدان را کاملا برای فعالیت این عناصر شناخته شده،باز و آماده می‌کنند. به هر حال تنها کاری که از دستش بر می‌آمد افشاگری و آگاه کردن کارگران بود. فعالیت های زیاد و آگاهی بالای او باعث شد که بعد از قیام به نمایندگی شورا در راه آهن انتخاب شود. در همین ایام برای بالا بردن آگاهی‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود شروع به مطالعه‌ی کتاب‌های مذهبی مترقی و روزنامه‌های مختلف نمود. در همین ایام بود که با اعضای سازمان مجاهدین خلق‌که از طرف شورا برای آموزش کارگران به راه آهن دعوت شده بودند،آشنا شد، و در این رابطه در صددارتقاءآگاهی سیاسی خود برآمد.

کارگر مجاهد علیرضا منصوری از مدتی پیش با چند تن دیگر از کارگران اقدام به تهیه نشریه‌ای کارگری نمودند که در افزایش آگاهی‌های سیاسی– ایدئولوژیک کارگران نقش ارزنده‌ای داشته است. او تا کنون جهت ارتقاء آگاهی کارگران،اقدام به نمایش فیلم در کارخانجات راه آهن و سایر محیط های کارگری نموده است، و در برنامه‌های جمعی و فعالیت‌های‌گروهی کوهنوردی، فعالانه شرکت می‌کند.

برادر مجاهد علیرضا منصوری همان گونه که زندگیش نشان می‌دهد هیچگاه نه در مقابل رژیم منفور پهلوی و نه در برابر جیاولگران‌و استثمارگران سر تسلیم فرود نیاورده و در عمل ثابت کرده است که اهل هیچگونه سازش با دشمنان طبقه‌ی کارگر نیست. او کارگر آگاه و رزمنده‌ای است که علیرغم فشار استثمار و مشکلات متعددی که کارگران محروم میهن ما با آن مواجه هستند، از مبارزه، به خاطر نابودی امپریالیزم‌و پیروزی آرمان طبقه‌ی کارگر غافل نیست. بدون تردید تحقق آرمان‌های ضد استثماری "مجاهدین" و بنای ساختمان جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی اساسا به اتکاء کارگران و دهقانان و

خواهر مجاهد مریم عضدانلو

خواهر مجاهد "مریم عضدانلو" در سال ۳۲ در یک خانواده‌ی متوسط در جنوب شهر تهران متولد شد. دوران ابتدائی و متوسطه را در تهران به‌اتمام رسانید، و وارد دانشگاه صنعتی شریف، رشته‌ی متالوژی شد. او با عنوان مهندسی از این دانشکده فارغ التحصیل گشت.

آغاز حرکت‌های سیاسی–اجتماعی

فعالیت‌های سیاسی خود را به طور مشخص از سال ۴۹ که دانش آموز کلاس چهارم دبیرستان بود آغاز کرد. در دوره‌ی دانشگاه ابتدا در گروهی که افرادش عمدتا از دختران مبارزی تشکیل می‌شد که از دوره‌ی دبیرستان باهم آشنا شده بودند، فعالیت خود را گسترش داد. البته اقدامات این گروه عمدتا شامل جمع‌آوری اخبار و مطالب از رادیوهائی که در حمایت از انقلاب خلق ایران برنامه پخش می‌کردند، می‌شد. در ضمن او رهنمودهای سازمان را در رابطه با کوهنوردی، شهرگردی، کارگری، در کارخانجات مختلف و... بکار می‌بست. و با بهره‌گیری از کتاب‌های ایدئولوژیک و سیاسی سازمان، شناخت تئوریک خود را بالا می‌برد. او در این مسیر عمدتا از راهنمائی‌های برادر مجاهدش محمود عضدانلو بهره می‌گرفت. بعد از دستگیری برادرش در سال ۵۲، مریم در رابطه با گروه جدیدی که از سازمان تغذیه می‌کرد، قرار گرفت. همچنین ،از آن تاریخ به بعد او به مثابه‌ی یک کانال ارتباطی فعال بین داخل و خارج زندان انجام وظیفه می‌نمود. و نیز از هیچگونه کمک مادی و معنوی به خانواده‌های زندانیان سیاسی که‌آسیب فراوانی از رژیم وابسته دیده بودند، دریغ نمی‌ورزید.

موضع قاطع در برابر جریان اپورتونیستی

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی ازتهران

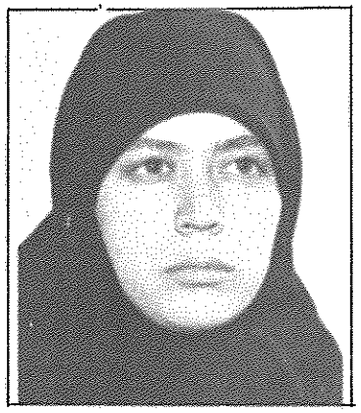

خواهر مجاهد مریم عضدانلو، در دوره‌ی دانشگاه، در بسیج و سازمان‌دهی خواهران دانشجو در فعالیت‌های کوهنوردی، ورزش، مطالعات سیاسی، اعتصابات و بیرون کشیدن آنها از جریان‌های انحرافی چپ‌نما و راست، و هدایت آنها در خطوط اصیل و انقلابی مجاهدین همواره نقش شایسته‌ی خود راایفاکرد، و بر نظرگاههای سازمان تاکید فراوان نمود.

در آن سالها با مجاهدین شهید "علیرضا الفت" و "حسن بصیرزاده" رابطه‌ی فعال سیاسی – صنفی داشت. علاوه بر این در جریان ملاقات با برادرش توانسته بود رابطه‌ی نزدیکی با خانواده‌ی شهدای مجاهدین و سایر زندانیان سیاسی برقرار کند و از این طریق با مجاهد شهید "بهجت تیفتکچی" آشنا شده،و در رابطه‌ی سیاسی با او بود که خواهر شهید به‌زندگی مخفی روی آورد.

عضویت در سازمان مجاهدین خلق

مریم در سال‌های خفقان و دیکتاتوری در اندیشه‌ی یک مبارزه‌ی

بار سنگینی را از دوش سازمان بر می‌داشت. شب‌های‌متعددی را تا صبح بیدار می‌ماند و به آماده کردن و تکثیر مطالب آموزشی می‌پرداخت.

***

در سال ۵۶ سازمان هنوز با آثار شوم ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نماچه به لحاظ مادی و چه به‌لحاظ معنوی درگیر بود. کمبود امکاناتی از قبیل خانه، ماشین و ... از یکطرف و تور گسترده‌ی پلیسی رژیم از طرف دیگر، از تحرک نیروهای انقلابی به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاسته بود. مریم در چنین شرایط یاسرآوری سازمان را یاری می‌داد. او از یکطرف امکانات مادی برای سازمان تهیه می‌نمود و از طرف دیگر با اجرای قرارهای پیچیده باعث رد گم کردن‌و فرار انقلابیون از چنگال پلیس می‌شد.

***

مریم به علت ارتباط فعالی که با دانشجویان داشت در جمع‌آوری اخبار دانشجویی و انتقال آنها به سازمان نقش عمده‌ای را ایفا می‌کرد. و بالعکس خطوط سازمان را در رابطه با محیط‌های دانشگاهی پیاده می‌نمود.

ماموریت سازمانی دیگر خواهر مجاهد مریم عضدانلو در سال ۵۶ ارتباط گرفتن با گروه‌هائی بود که عمدتا بعد از ضربه‌ی ۵۴ شکل گرفته بودند، و جدا از سازمان عمل می‌کردند. ارتباط با این گروه‌ها به سبب جو عدم اعتمادی که پس‌از ضربه و نیز در اثر سپاشی‌های رژیم وابسته و در محیط خفقان‌آور، بوجود آمده بود، بسیار مشکل می‌نمود. مریم با این گروه‌ها علیرغم مشکلات فراوانش تماس می‌گرفت، و در ارائه‌ی کیفیت سیاسی – ایدئولوژیک سازمان به آنها تلاش می‌کرد. او در جریان قیام مردم در سال گذشته نقش فعالی ایفا کرد.

بعد از قیام نیز جزو اولین ایجاد کنندگان تشکل دانشجویی در دانشگاه بود که بعدها منجر به تشکیل انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف شد.

***

www.iran-archive.com

انگیزه‌های قوی و متعالی اوسبب شد که با هر مشقتی که شده دوره‌ی هنرستان را به پایان برساند، و در کارخانه‌ها به طور موقت مشغول به کار شود.

علیرضا سرانجام در راه آهن به طور روز مزد با حقوق ماهیانه ۳۳۰ تومان مشغول به کار شد. در همانجا بود که به ماهیت ضد کارگری رژیم، بیشتر پی برد و شعله‌های آگاهی در وجودش زبانه کشید و چراغی شد فراراه فردایش. او کارگران قدیمی را که به طور پیمانی استخدام شده بودند می‌دید که چگونه وحشیانه استثمار می‌شوند. علیرضا بارها بجای کارگران قدیمی، که بلحاظ تحصیل در سطوح بسیار پائینی بودند و برای تبدیل شدن از کارگر پیمانی به رسمی، مجبور بودند امتحان بدهند، در امتحانات آنها شرکت می‌کرد تا بتواند تاثیری در افزایش حقوق آنها داشته باشد. او می‌دید که چگونه امور کارخانه دست مشتی مفت‌خوار و رشوه‌گیر برای شرکت در مراسم ششم بهمن برده بودند از مراسم فرار کرد، و به حرم فرار از مراسم مورد مواخذه و بازخواست و پرداخت جریمه قرار گرفت. در دوران انقلاب در تسخیر پادگان‌ها شرکت بسیار فعالی داشت. در پادگان "جی" با جوان دیگری در سنگری به فاصله ۱۵۰ متر از محل تیراندازی مزدوران رژیم، مشغول پرکردن خشاب بودند که تیر مزدوران به سر رفیق همراهش می‌خورد. علیرضا با تلاش زیادی برادر مجروحش را از سنگر خارج کرده و جسد نیمه جانش را از لای درختها به بیرون منتقل می‌کند. ولی تلاش‌های او سودی نمی‌بخشد و آن عزیز شهید می‌شود. علیرضا در شب‌های بعد از قیام تا صبح با مردم و نوجوانان محل، پاسداری می‌داد، وروزها راجهت بالابردن آگاهی های سیاسی خوددردانشگاه می‌گذراند.

پس از پیروزی قیام شکوهمند خلق در ۲۲ بهمن، علیرضا می‌دید که بدون تردید تحقق آرمان‌های ضد استثماری "مجاهدین" و بنای ساختمان جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی اساسا به اتکاء کارگران و دهقانان و عموم زحمتکشان رزمنده‌ای تحقق می‌پذیرد که ضامن اجتماعی پیروزی نظام قسط و رمز بنیادین استقرار آن به شمار می‌روند. این همان وعده‌ی الهی حاکمیت مستضعفین بر زمین و محو تاریخی طبقات استثمار گر و هرگونه ظلم و بهره‌کشی است. این نیز مسلم است که در شرایط اقتصادی- اجتماعی و سیاسی کنونی میهنمان، کارگران در کنار سایر نیروها و اقشار خلق نقش فعالی در مبارزه علیه دشمن امپریالیست دارند که با همت عناصر آگاه و پیشتاز این طبقه در جهت رشد آگاهی سیاسی آنها، روز به روز چشم‌انداز انقلاب رهائی بخش ضد امپریالیستی و در نهایت ایفای نقش رهبری کننده‌ی طبقه‌ی کارگر را در این انقلاب روشن‌تر می‌نماید.

موضع قاطع در برابر جریان اپورتونیستی

در سال ۵۴ سازمان با ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ نما مواجه شد. مریم علیرغم کوشش‌های مذبوحانه و ممتد اپورتونیست‌ها که از کانال‌های مختلف برای جذب او به عمل آوردند، هرگز به دامشان نیفتاد. او علاوه بر موضع قاطع در برابر آنان کوشید تا در مواضع اصولی و صحیح استوار بماند. به عبارت دیگر او جزو آن دسته از افراد معدودی بود که در اثر ضربه‌ی جریان اپورتونیستی به مواضع انحرافی یا ارتجاعی دچار نشدند. او که پیوسته در جستجوی حقیقت اصیل و انقلابی اسلام بود، هیچگاه به تفکرات و استنباطات راست‌گرایانه و بی محتوا، گرایش پیدا نکرد.

سازمان مجاهدین خلق

مریم در سال‌های خفقان و دیکتاتوری در اندیشه‌ی یک مبارزه‌ی انقلابی و رهائی‌بخش و اسلامی به سازمان مجاهدین خلق ایران روی آورد، و در سال ۵۶ به عضویت سازمان درآمد، و همگام با انقلابیون پاک باخته‌ی خلق مبارزه کرد. سازمان در آن شرایط در جهت خنثی کردن آثار ضربه‌ی اپورتونیستی بود، و عمدتا انرژی‌هایش را در رابطه با شکل‌گیری و انسجام درونی خود صرف می‌کرد. در آن دوره با وجود شرایط بلیسی وحشتناک حاکم بر جامعه، سازمان توانسته بود از یک قوام نسبی برخوردار شود. و آموزش‌های سیاسی ایدئولوژیک را در داخل سازمان آغاز کند. منظم کردن مطالب آموزشی انرژی زیادی می‌گرفت. و دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان‌نیاز به تکثیر و گسترش داشت، و مریم در این زمینه همکاری وی با مجاهدین اسیر، در ارتقاء دانش و شخصیت انقلابی او تاثیر فراوان گذاشت.

فعالیت در شهرک اکباتان

در سال ۵۶ از زندان آزاد شد. او در ایام قیام در شهرک اکباتان به کارگری مشغول بود و در تشکیل اجتماعات و آگاهی دادن به کارگران و هدایت تظاهرات نقش فعالی داشت. فعالیت‌های او چندان اوج گرفت که به درگیری با عوامل ساواک انجامید و مجبور شد که کار خود را ترک و از شهرک اکباتان خارج شود. او بعد از آن نیز همچنان در تظاهرات خیابانی و درگیری با پلیس فعالانه شرکت می‌کرد! و در روزهای قیام در سقوط پادگانهای "باغشاه" و پادگان "جی" در سنگرمبارزه‌ی مسلحانه قرار داشت، و مردم را تعلیم می‌داد. بعد از قیام شکوهمند خلق دوباره به نیروی هوایی رفت و از بدو ورودش اجتماعاتی تشکیل داد و به آگاه کردن پرسنل انقلابی ارتش در مبارزه علیه بقایای عوامل رژیم سابق و رکن ۲ پرداخت.

فعالیت شورائی و تدوین اساسنامه

غلامرضا می‌دانست که به هر بهایی که شده نباید گذاشت سیستم روابط استعماری در درون ارتش باقی بماند و دیگر، توده‌های ارتشی نباید آلت بی اراده‌ای در دست فرماندهان باشند. شعار توخالی عدم دخالت ارتش در سیاست، باید لغو شود. با همین دیدگاه در انتخابات شوراها در ارتش شرکت کرد، و علیرغم کارشکنی‌های مرتجعین دست راستی، تحت حمایت درجه‌داران انقلابی به عنوان نماینده‌ی "شورای ستاد گروه تهران" انتخاب شد، و اکنون همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. او در تدوین اساسنامه‌ی شوراها برای ارتش نقش فعالی داشت، و در جلسات مربوطه در افشای عناصر وابسته و مزدور سهم عمده‌ای داشته‌است. این افشاگری‌ها همواره مورد حمایت و پشتیبانی پرسنل انقلابی نیز قرار می‌گرفته‌است. رار

غلامرضا آذرش درجه‌دار انقلابی نیروی هوایی هیچگاه به آلت بی‌اراده‌ای در دست فرماندهان تبدیل نگردید، و همواره سعی کرده‌است خود را در زمره‌ی سپاهیانی قرار دهد که "علی علیه السلام" در وصف آنان می‌گوید: "سپاهیانی که از روی آگاهی و بصیرت و از سر اراده و تصمیم از خدا و رسول و جانشینانش در زمین پیروی می‌کنند، کسانی که در مشکلات بردبارند، در برابر مردم دیر به خشم می‌آیند، و سریعا اشتباهات‌شان را در می‌یابند، در حالی که با توده‌ی مردم مهربانند، با زورمندان و دشمنان خدا و خلق بسیار قاطع و همراه با قهر انقلابی برخورد می‌نمایند".

علیرضا در ۱۳ سالگی به هنرستان فنی حرفه‌ای پسران شماره ۲ تهران رفت و در رشته‌ی الکترونیک در دانشگاه بود که بعدها منجر به تشکیل انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف شد.

***

علاوه بر این در یک سال اخیر مسئولیت‌های دیگری را نیز عهده‌دار بوده است از جمله این که، او یکی از مسئولین اولیه‌ی سازماندهی میلیشیای خواهران دانش آموز بوده است.

خواهر مجاهد مریم عضدانلو در طول تابستان گذشته، اداره و سرپرستی اردوهای انقلابی سازندگی خواهران دانش آموز را نیز به عهده داشت. وی در این اردوها، آنها را طی آموزش و تجربه، با دردها و محنت‌های توده‌ی ستم‌دیده‌ی روستائی آشنا کرد، و در عین حال مسئولیت انقلابی و توحیدی ایشان را در تلاش به خاطر رهایی‌شان از زیر بار ستم یادآور شد.

غلامرضا آذرش

پرسنل انقلابی ارتش ـ درجه‌دار نیروی هوائی

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی‌خواه

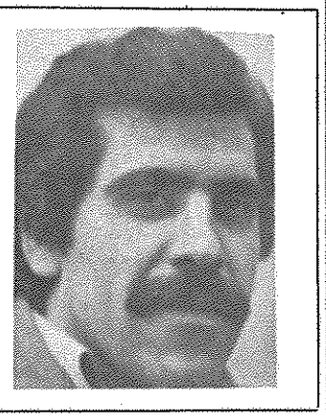

"غلامرضا آذرش" در سال ۱۳۳۱ متولد شد و در سال ۵۰ به استخدام نیروی هوائی درآمد. او گروهبان دوم بود که به تبریز منتقل شد، و در ایستگاه رادار تبریز مشغول به کار شد. در تبریز با ماهیت کثیف و ضدخلقی ارتش شاهنشاهی از نزدیک آشنا شد. خیلی زود دریافت که اگر به عصیان علیه روابط موجود در درون ارتش نپردازد، خودش هم بالاجبار به فساد آن روابط آلوده خواهد شد. غلامرضا وقتی می‌دید که همان تبعیض و فشار طبقاتی موجود در جامعه به طور مضاعف در ارتش شاهنشاهی وجود دارد، وقتی می‌دید که حقوق و مزایا و وضع زندگی و احترام و موقعیت امراء ارتشی هیچ شباهتی با زندگی درجه داران و سربازان ندارد، عمق وحشتناک فاصله‌ی طبقاتی را درک می‌کرد. او به خوبی می‌دید که معیار برتری در ارتش ضدخلقی و مبتنی بر سیستم آمریکائی، سرسپردگی به رژیم بوده؛ چرا که این ارتش برای سرکوب مبارزه‌ی مردم ایران و خلقهای انقلابی منطقه پایه‌گذاری شده‌بود، و به وسیله‌ی مستشاران امریکایی و فرماندهان مزدور اداره و رهبری می‌شد. و ملاک آنها نورچشمی فلان امیر ارتشی بودن، وابستگی به ضداطلاعات، کمیت سالهای خدمت و شدت سرکوب مردم، چاپلوسی و نوکرصفتی و یا اطاعت کورکورانه و ... بود. ارتشی که در آن افسران ایرانی علیرغم هوش و کارآئی و صلاحیت‌شان از درجه دار امریکائی اطاعت و حرف‌شنوی داشتند. ارتشی که انبار اسلحه‌های سنگین و گرانقیمت امریکائی ـ اسرائیلی‌بود و پول آن، ریال به ریال از جیب توده‌های محروم پرداخت شده‌بود.

در دام ضداطلاعات

غلامرضا این روابط کثیف و ضدمردمی را می‌دید و نمی‌توانست آنها را تحمل کند. او اطاعت کورکورانه را نه تنها قبول نمی‌کرد، بلکه مدام در هر محل و محفلی دیگران را نیز به نفی اطاعت کورکورانه دعوت می‌کرد، و به افشای ماهیت طبقاتی ارتش می‌پرداخت. او به خوبی شاهد بود که چگونه در این ارتش سربازان را به زور به خدمت سربازی می‌کشانند. و در اشکالی نظیر گماشتگی برده‌وار استثمارش می‌کنند. به علت همین مخالفت‌ها و افشاگری‌ها بود که دیری نپائیدند که در دام هشت پای رکن ۲ و ضداطلاعات گرفتار شد. پس از بازجوئی‌های مداوم که با کتک و شکنجه‌های وحشیانه توام بود او را تحویل "دادرسی" ارتش دادند. در پرونده‌اش چنین نوشته شده‌بود: "جرم: اهانت به رئیس مملکت و اقدام علیه امنیت کشور". البته که، وقتی ارتش شاهنشاهی ابزار حفظ بقاء رژیم شاه باشد، طبیعی است که درافتادن با آن خیانت به شاه تلقی می‌شود. زیرا توده‌های ارتشی وسیله‌ای بودند که باید منافع شاه و اربابانش را حفاظت می‌کردند. غلامرضا که دیگر نمی‌خواست در درون ارتشی با چنین روابط ظالمانه و ضدخلقی باقی بماند در پاسخ رئیس دادگاه که پرسیده‌بود اتهامات وارده را قبول دارید یا نه؟ گفته بود: آری! چرا که می‌دانست اتهامات او در واقع، افتخارات او هستند. او را در آن بیدادگاه فرمایشی به ۳ سال زندان محکوم کردند. ابتدا به زندان جمشیدیه و از آنجا به زندان قصر منتقل شد. در زندان هم در مقابل فشارهای پلیس به مقاومت پرداخت. بارها به علت نادیده‌گرفتن مقررات پوسیده زندان و زیر پاگذاشتن مقررات یوج و مسخره‌ی آنجا، با پلیس درگیری پیدا کرد. و مورد ضرب وشتم و اهانت قرار گرفت. بارها از ناحیه‌ی با آویزانش کردند، ولی او هربار با روحیه‌ای قوی‌تر و اراده‌ای صیقل یافته‌تر به مبارزه‌ی خود ادامه می‌داد. در زندان با افکار انقلابی و نظرگاههای توحیدی "مجاهدین خلق ایران" آشنا شد و تحت نظر برادران مجاهد، نقطه نظرها و تعلیمات سازمان را آموزش دید. ارتباط و

www.iran-archive.com

سوابق سیاسی خواهر مریم علائی طالقانی

فرزند پدر طالقانی

نامزد شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه برای مجلس شورای ملی

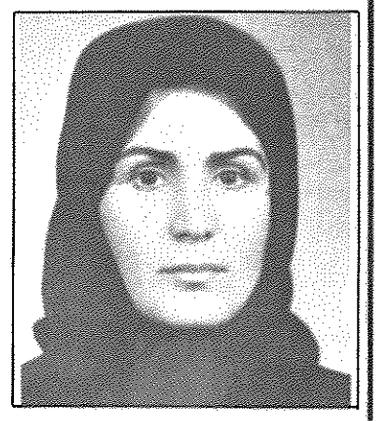

خواهر "مریم طالقانی" فرزند پدر طالقانی درسال ۱۳۱۹ یعنی اوائل دوران مبارزات ۴۰ ساله‌ی "پدر" در تهران متولد شد. پس از تحصیلات متوسطه وارد دانشسرا گردید. سال ۴۲ از دانشسرا فارغ التحصیل شد و به‌تدریس مشغول گشت، که هنوز هم ادامه دارد. وی در تمام طول حیات معلمی‌اش همواره نقش فعالی در آگاه ساختن جوانان و تربیت فرزندان خلق داشته است. به طور کلی دوران زندگی او، مصادف با چهل سال فراز و نشیب‌های مبارزه، دستگیری، محاکمه و اسارت پدر به دست مزدوران رژیم شاه بوده و خواهر مریم از همان کودکی ناظر و شاهد این صحنه‌ها بوده است.

یار و یاور پدر

به‌خصوص در فاصله‌ی سال‌های بعداز خرداد ۴۲ تا پیروزی قیام، او همواره به عنوان یار و یاور "پدرطالقانی" در مبارزات ایشان از هیچ کمک و امکانی دریغ ننموده است.

"متقابلا" از ارشادات و آموزش‌های پدر نیز بهره‌مند بوده است. وقتی که پدر به زندان می‌افتاد این مریم بود که به هنگام ملاقات با ایشان دست نوشته‌ها و تفاسیر پدر را از داخل زندان بیرون می‌آورد. بارها پدر از طریق فرزندش مریم با رد وبدل کردن رمزها و پیام‌ها وآدرس‌هایی توانست از داخل زندان با بیرون ارتباط برقرار نماید. خواهر مریم‌هربارکه‌به‌ملاقات پدر می‌رفت از قبل‌مسائل سیاسی و وقایع مهمی که بین دو ملاقات اتفاق افتاده بود، در ذهن خود آماده می‌کرد، تا برای پدر گزارش کند،و این در حالی بود که معمولا "چند مامور صحبت‌های آنها را هنگام ملاقات کنترل می‌کردند. پدر نیز در این ملاقات‌ها هر پیشنهاد و رهنمودی که به نظرش می‌رسید به وی می‌داد. به ویژه پس از ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما در سال ۵۴ "پدر" همواره در ملاقات‌ها با ذکر نمونه‌هایی از مقاومت و پایداری کادرهای اصیل مجاهد به فرزندش مریم دلداری و روحیه می‌داد، و او را به ادامه‌ی راه تشویق می‌نمود. تاثیر سخنان پدر باعث شده بود که مریم در آن سال‌های خفقان در پی‌گیری مسائل سیاسی تردید ننماید. در همین سال‌ها خواهر مریم طالقانی با خانواده‌های شهدا و زندانیان "مجاهدین خلق ایران" آشنا شد، و در مبارزات آنها شرکت نمود.

در جریان اوج‌گیری مبارزات مردم در نیمه سال ۵۷، او نقش فعالی در تظاهرات و حرکتهای‌مردم داشت. به ویژه پس از آزادی پدر از زندان، او که به طور کامل در جریان وقایع سیاسی روز قرار داشت، اخبار و اطلاعات لازم را برای جمع بندی و تصمیم‌گیری در اختیار پدر قرار می‌داد.

پی‌گیری و احساس مسئولیت وی در این ایام چنان بود که به کلی خانه و خانواده و سایر وابستگی ها را رها ساخته، وتمام وقت خود را صرف این کار کرده بود. برخورداری از چنین کانال خبری مطمئنی برای پدر بسیار مغتنم بود، و به‌ایشان امکان می‌داد که بتوانند با قطعیت نسبت به مسائل و قضایای موجود موضع‌گیری کنند و راه‌حل ارائه دهند، به همین جهت همواره مریم را به خاطر تلاش‌هایش در این زمینه مورد تشویق قرار می‌داد.

موضع گیری‌های آگاهانه

خواهر مریم طالقانی، تحت تاثیر تربیت و روحیه‌ی آزادمنشانه‌ی خود همیشه از دنیاله‌روی کورکورانه‌اجتناب می‌ورزیده است. به ویژه بعداز پیروزی قیام وآغاز قطب‌بندی نیروها او همواره سعی می‌نمود که از طریق‌مطالعه‌ی همه‌ی آراء و اندیشه‌ها و کسب شناخت دقیق نسبت به نظریات گروه‌های مختلف، راه خویش را آگاهانه برگزیند و حقیقت را با معیار عملکردها و صداقت نیروها بسنجد. به همین علت او حاضر نبود که با احراز پست و مقامی رضایت نفس و آسودگی خویش را تامین سازد و در مسیر جریانات خود به‌خودی حل شود. به‌خصوص که او نمی‌خواست پیوندی را که همیشه با توده‌های محروم داشت، قطع نماید. لذا تصمیم گرفت با مشورت و راهنمائی پدر، اقداماتی در جهت برخورد و تماس نزدیک با کارگران و زحمت‌کشان تهی دست جنوب شهر انجام دهد، و با دردها و مسائل آنان آشنا گردد. در اثر همین برخوردها بود که او به گفته‌ی خودش مشاهده کرد که‌چگونه روز به‌روز جامعه از شیوه‌ی "قسط" که پدر آن را" قراردادن هر چیز و هر کس در جای واقعی خود"، معنی می‌کرد،فاصله می‌گیرد. و از آن غربال و دگرگونی بنیادی که حضرت علی (ع) ضمن تشریح مفهوم انقلاب نام می‌برد، خبری نیست،بلکه باز همان فاصله‌های وحشتناک طبقاتی و تقسیم به اقلیت غنی و اکثریت فقیر بر جامعه حکم‌فرماست.

پیام خواهر مریم طالقانی

خواهر مریم طالقانی اقدامات ارزنده‌ای نیز در جهت ورود فعال زنان مبارز مسلمان به صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی داشته است و در این زمینه با تشکل زنان فعال و ترقی‌خواه و تبادل نظردر باره‌ی مشکلات و نارسائی‌های مربوطه، قدم‌های مثبتی در جهت احقاق حقوق زنان در میهن ما برداشته است. مریم طالقانی به عنوان فردی که با توده‌ی مردم بوده و درد آنها را احساس کرده، در رابطه با انتخابات نمایندگی مجلس شورای ملی پیامش این است: "مردم باید سعی کنند اشخاص را نه با شخصیت کاذب و ساختگی‌شان که با القاب متعدد و یا سنگر گرفتن پشت شخصیت‌هائی مثل "امام "فراهم می‌شود،بلکه با شخصیت واقعی واکتسابی خودشان بشناسند. و ببینند چه دستاوردها و کارنامه‌ی عملی داشته و چقدر به درد مردم رسیده‌اند. و نماینده‌ی خود را از میان این ها انتخاب کنند..."

حجت‌الاسلام دکتر علی گلزاده (غفوری)

نامزد شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه برای مجلس شورای ملی

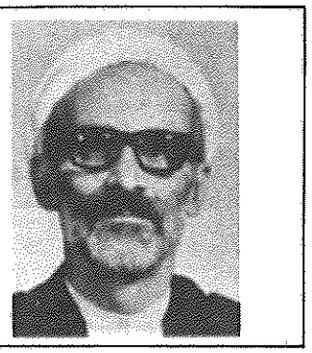

حجت‌الاسلام غفوری در سال ۱۳۰۴ متولد شد و پس از گذراندن مدارج علمی، همواره نقش استادی خود را نسبت به فرزندان این مرز و بوم ایفا نموده، و در این مدت نیز دست‌از مبارزه‌ی خود بر علیه رژیم منفور ووابسته‌ی‌پهلوی بر نداشته است استاد غفوری در سال ۱۳۳۸ به دنبال یک سخنرانی تحت‌عنوان "گفتارما" در کوی قائن بازداشت شد. اوبه‌دفعات متوالی به وسیله رژیم دیکتاتوری شاه دستگیر و در زندانهای کمیته و قزل قلعه زندانی شده است.

امیدها یی واستقلال

در سال‌های دهه‌ی ۴۰ استاد غفوری در زمینه تربیت جوانان پرشور و برومند تلاش و کوشش فراوان نمود. او از فعالیت متشکل و آگاهانه جوانان مسلمان دفاع‌میکرد، و آنان را در جهت یک مبارزه‌ی اجتماعی سوق می‌داد. همواره‌آرزومند بود که روزی فرا رسد که امپریالیزم و صهیونیزم در جامعه‌ی‌ایران و در جوامع اسلامی و جهان سوم ریشه کن شود، و خلق قهرمان ایران و کشورهای تحت سلطه بتوانند همانند ملتی رشید، آزاده و مستقل سرنوشت خویش را بدست گیرند. بهمین علت همیشه با سخنرانی‌های خود پشتوانه‌ای برای حفظ و استمرار این روحیه‌ی رهائی بخش بود. از هر زمینه فعالیت اجتماعی‌که‌گشوده‌می‌شد،استقبال‌کرده‌و جوانان‌جامعه‌را‌دراین‌مسیرسوق می‌داد

تحقیقات اجتماعی ـ اسلامی

بیشترین کوشش محقق شهید گلزاده در شناساندن اسلامی واقعی، و زدودن زنگارهای ارتجاعی از اسلام راستین، وارائه‌محتوای انسان‌سازوتاریخ‌سازمکتب توحیدبوده‌است. ودراین‌مسیر قدمهای موثری برداشته و کوشیده است تا با پشتکار و نوآوری‌هایش راه حرکت فرهنگی جامعه را باز کند. و از این طریق ضربه‌ای بر سکوت و بی حرکتی جامعه در سالهای دیکتاتوری و خفقان وارد سازد. او در سال‌های خفقان کتب‌ذیقیمتی‌را درزمینه‌های‌اقتصادی و اجتماعی (ازجمله کتاب باارزش"انفال)تالیف‌نموده‌است .ازدیگر تالیفات ایشان‌کتب‌زیر را می‌توان نام برد:

ـ نظامات‌اجتماعی‌اسلام ،نهیلیسم

ـ و کتابی تحت عنوان قانون اساسی‌که‌هم‌اکنون در دست تالیف‌است

در دوران پس از پیروزی دکتر غفوری کوشید تا سنگر مردم و اسلام راستین را همچنان پاسداری کند و به همین دلیل از طرح اسلامی و مردمی شوراهای انقلابی (خواست‌اسلامی‌پدر طالقانی) دفاع کرده و خواستار تداوم انقلاب رهایی بخش ضد امپریالیستی بوده است.

حاج محمد مدیر شانه‌چی

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی

سوابق سیاسی دکتر حسن توانائیان‌فرد

دکتر "توانائیان‌فرد" در سال ۱۳۲۲ در

تحت فشار محافل و انجمن‌های

عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی شریف

قوانین مصوب خبرگان که متضمن دفاع از سرمایه‌داری و نظام استثماری

حاج‌محمد مدیر شانه‌چی

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه

عضو شورای دفتر پدرطالقانی و معتمد بازار

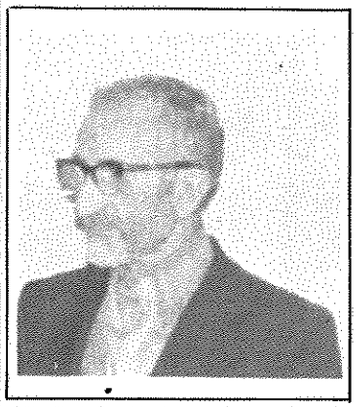

حاج محمد مدیر شانه‌چی در سال ۱۳۰۱ در مشهد متولد شد. فعالیت‌های مبارزاتی خود را از ۱۴ سالگی آغاز کرد. سالها شاگرد استاد محمدتقی شریعتی بود. بعد از شهریور ۲۰ تا ملی شدن صنعت نفت در هیئت موتلفه اسلامی فعالیت می‌کرد. بعد ازواقعه‌ی ۳۰ تیر به تهران آمد و در حضور مجاهد اول آیت‌الله طالقانی به شاگردی مشغول شد، و از تفسیرهای انقلابی و نظرگاههای مترقی پدرطالقانی بهره‌مند گردید. همزمان با اینکار شروع به فعالیت سیاسی در جبهه‌ی‌ملی اول نمود. او بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ که اختناق موجود در جامعه امکان فعالیت علنی را نمی‌داد، فعالیت در جلسات مخفی را آغاز کرد. و این‌نحوه‌ی‌کار تا سال ۳۹ و آغاز مجدد فعالیت علنی جبهه ادامه داشت. در بهمن ۴۱ به زندان افتاد و بعد از ۶ ماه بازداشت، آزاد گردید. بعد از "انقلاب سفید" آریامهری ! که دیکتاتوری و خفقان افزایش پیداکرد، حاج محمد شانه‌چی، همچنان بطور مخفی به روشنگری‌های خود ادامه داد. تا اینکه در سال ۵۱ در جریان حمله ماموران ساواک به خانه‌اش دستگیر و همراه همسر و فرزندانش به‌کمیته‌ی شهربانی منتقل گردید. بعد از ۴۸ ساعت، همسر و یکی از فرزندانش را ــ که از شدت تب می‌سوخت ــ آزاد کردند، ولی حاجی و دو فرزند دیگرش را به اوین منتقل نمودند در اوین بدلیل شکنجه و آزار زیاد مریض شد و به بیمارستان شهربانی منتقل گردید. چون‌جلادان ساواک احتمال می‌دادند که حاج محمدشانه‌چی در زندان شهید بشود، او را از بیمارستان مرخص‌کردند. ولی پسر بزرگ او که فعالیت سیاسی و گروهی داشت، تا پایان قیام در زندان ماند، و دخترش ۶ ماه پس از دستگیری آزادشد. دختر مبارز اوبعد از آزادی بلافاصله مخفی شد و پس از ۲ سال زندگی مخفی به شهادت رسید.

روابط سیاسی با پدرطالقانی

حاج محمد شانه‌چی از سال ۵۵ دست از فعالیت در بازار کشید و همه‌ی‌نیروی خود را صرف فعالیت‌های سیاسی نمود. او در طی سالهای خفقان کمک‌های زیادی به خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی نموده‌است. شانه‌چی بعد از آزادی مجاهد اول پدرطالقانی، در دفتر ایشان به فعالیت سیاسی خود ادامه داد و عضو شورا و مسئول امور سیاسی دفتر شان بود. او اکنون یکی از معتمدین بنام بازار تهران می‌باشد.

حاج محمد شانه‌چی همواره از نیروهای مترقی و انقلابی حمایت کرده‌است. و در حملاتی که توسط عده‌ای ناآگاه و چماقدار به مراکز مجاهدین صورت می‌گرفت، به دستور پدرطالقانی از مرکز مجاهدین دفاع می‌کرد. در جریان تخلیه‌ی ستاد مجاهدین خلق به اتفاق رئیس دادگستری در محل حضور یافتند و حمایت خود را از مجاهدین اعلام نمودند.

و نیز در جریان تحصن خانواده‌های شهدای مجاهدین که در اعتراض به بی‌قانونی وحمله‌ی مرتجعین به مرکز امداد مجاهدین صورت گرفت، بوسیله پیامی که از طرف فرزند امام خمینی، حاج احمدآقاخمینی، برای خانواده‌ها آورد به تحصن آنها خاتمه داده‌شد.

سوابق سیاسی دکتر حسن توانائیان‌فرد

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه

دکتر "توانائیان‌فرد" در سال ۱۳۲۲ در دروازه‌غار تهران به دنیا آمد. و پس از طی دوره‌ی آموزش متوسطه و دانشسرا به عنوان معلم تعلیمات دینی در آموزش و پرورش استخدام شد. پس ازمدتی‌دررشته‌ی اقتصاد دانشگاه تهران نیز به‌ادامه‌ی تحصیل پرداخت و بعد از گرفتن لیسانس به عنوان دبیر دبیرستان در تهران به تدریس مشغول شد. لیکن چیزی نگذشت که از طرف ساواک طی یک دادگاه فرمایشی صلاحیت وی برای تدریس ردشد، و متعاقب آن از آموزش و پرورش رژیم وابسته شاه نیز اخراج گردید. دکتر توانائیان فرد پس از محرومیت از تدریس، درصدد بر آمد که برای ادامه‌ی تحصیل به خارج برود، که بازهم با دخالت ساواک ممنوع‌الخروج گردید. لذا به منظور طی دوره‌ی فوق‌لیسانس وارد دانشگاه ملی شد. سرانجام پس از گذشت سه سال بالاخره با تغییر جو سیاسی امکان خروج از کشور را یافت و عازم هندوستان شد. در هندوستان نیز به علت فعالیت علیه رژیم شاه تحت پیگرد و فشار پلیس وسفارت شاه قرارگرفت. علاوه بر آن به علت بیماری مالاریا که به آن مبتلا شده‌بود نتوانست دوره‌ی دکترا را به پایان برساند، لذا هندوستان را به قصد انگلستان ترک نمود. در انگلستان پس از معالجه،ضمن ادامه‌ی تحصیل (دوره دکترای اقتصاد) در صفوف دانشجویان مسلمان به مبارزه و افشاگری علیه سیاست‌های ضدمردمی و جنایتکارانه رژیم شاه پرداخت.

ترک‌محیطی دردسرو روشنفکری‌خارج

توانائیان فرد پس از مدتی فعالیت در خارج به دلیل احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت انقلاب و اعتلای اسلام انقلابی تصمیم گرفت که درس و محیط بی دردسر و روشنفکری خارج را ترک گوید و به میدان اصلی نبرد در داخل ایران بیاید، و نتیجه‌ی تلاش‌های فکری خود را در متن مبارزه مردم و پیشتازان انقلابی آنها و نه در خارج و جدای از توده‌ها، ارائه دهد. به خصوص وی به شدت از ضربه‌ی خائنانه اپورتونیست‌های چپ‌نما به سازمان در سال ۵۴ متاثر شده‌بود، اما بدون اینکه تحت تاثیر جو بعد از این ضربه قرارگیرد، همچنان در مواضع ترقی خواهانه خود ایستاد. و سعی نمود که ضمن سخنرانی‌های خود همواره مرز قاطع و مشخص میان اسلام انقلابی و اسلام بی‌محتوای سرمایه‌داری را ترسیم کند، و هرچه روشن‌تر تفاوت آنها را برای نسل جوان بازگونماید. لذا در سالهای بعد در مسجد قبا یک سری سخنرانی در این زمینه ایراد نمود. لیکن پس از چندی بعضی از گردانندگان مسجد قبا سخنان او را با منافع خود متعارض می‌بینند و اسباب طرد او را فراهم می‌سازند.لذا تریبون سخنرانی وی در این مسجد گرفته می‌شود. و فشار بر او به آنجا می‌رسد که از چاپ کتاب او نیز طفره می‌روند.

تالیفات دکتر توانائیان‌فرد

برخی از این کتابها که بعدا دانشجویان طرفدار وی آنها را منتشر کردند بشرح زیراند:

اقتصاد سیاسی توحیدی، تئوری مصرف ــ تئوری ارزش کار ــ بیانی ساده از اقتصاد اجتماعی ــ کارخانجات مونتاژ کشاورزی ایران و .....

سال ۵۷ او مجددا برای ادامه‌ی تحصیل و اتمام تز دکترای خود به انگلستان سفر کرد. در خارج کشور نیز تحت فشار محافل و انجمن‌های راست‌گرا قرارداشت، و از نشر اندیشه‌هایش جلوگیری به عمل می‌آمد.

پس از تدوین تز دکترایش تحت عنوان "علل تورم در اقتصاد ایران" به ایران مراجعت نمود، و به فعالیت خود ادامه داد. از آن پس به عنوان یک چهره‌ی مترقی مذهبی‌مورداستقبال جوانان پرشور قرارگرفت و اندیشه‌ها و کتابهایش انتشار یافت. از جانب جناح ارتجاع و سرمایه‌داران نیز حملات گسترده‌ای با برچسب "کمونیسم" علیه وی آغاز گردید. لیکن او همچنان از نقطه‌نظرهای خود که به آنها عمیقا ایمان داشت دفاع کرد و تسلیم نشد زیرا به خوبی می‌دید که پس از سالها مطالعه و رنج و تلاش برای کشف جوهر ضدسرمایه‌داری اسلام راستین، چنین افتراآتی فی‌الواقع نشان اصالت و درستی نظرگاههایش می‌باشد و هرگز نبایستی از آنها باک داشته باشد.

افشاگری علیه مرتجعین وسازشکاران

نقش او را در جهت افشای برخی قوانین مصوب خبرگان که متضمن دفاع از سرمایه‌داری و نظام استثماری بود، نبایستی فراموش کرد. برادر توانائیان فرد بارها و بارها با امکانات محدود خود توطئه‌ها و حیله‌های سرمایه‌داران اسلام‌پناه را افشا کرد. از جمله با اعلام سکوت‌یکماهه‌به‌مصوبات غیراسلامی خبرگان در مورد مسائل اقتصادی اعتراض کرد. او همچنین تلاش‌های وسیعی را برای ملاقات با "امام خمینی" به عمل آورد، تا ایشان را در جریان توطئه‌هائی که سازشکاران و محافل مدافع نظام سرمایه‌داری درجهت وابسته کردن اقتصاد ایران طراحی می‌کنند، قراردهد. لیکن کارشکنی‌های متعددی که از جانب مرتجعین و اسلام‌پناهان طرفدار سرمایه‌داری شد، موجب گردید که موفق به مذاکره با امام نشود. او معتقد است که این نیروها همچنین مانع طرح مطالب‌اش در وسایل ارتباط جمعی شده‌اند. بدین لحاظ اکنون مجلس را سنگری می‌داند که از آن طریق خلق ستم‌زده‌ی ایران را در جریان حقایق بگذارد، و طرح‌ها و نقطه نظرهای خویش را در جهت احیای اقتصاد ایران و مبارزه‌ی بنیادی با وابستگی ارائه نماید.

زندگی سیاسی دکتر محمد ملکی

سرپرست دانشگاه تهران

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه

"دکتر محمد ملکی" دانشیار دانشگاه تهران سال ۱۳۱۲ در تجریش متولد شد. پدرش کارگرقناد بود، و تا پایان عمر به این کار ادامه داد. دکتر ملکی دوره‌ی‌دبستان و دبیرستان را در دبیرستان جلال آل‌احمد (شاهپور سابق) طی کرد. آنروزها در تجریش تنها همین مدرسه وجود داشت، و دانش‌آموزان آن از دو طبقه‌ی کاملا متمایز تشکیل شده‌بودند. یک گروه دانش آموزان محلی که غالبا فقیر بودند و گروه دیگر فرزندان اعیان و اشرافی که در شمیران زندگی می‌کردند. مانند: سهیلی، شیخ خزعل، ریاضی، کاظمی و... درس

بقیه‌درصفحه ۱۲

www.iran-archive.com

یادشهیدان راگرامی بداریم

زندگی انقلابی مجاهد شهید محمدرضا خوانساری

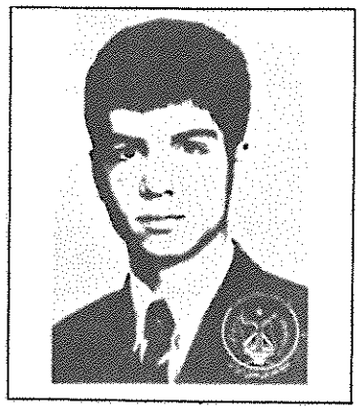

مجاهد شهید "محمدرضا خوانساری" پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشگاه شد، و از همان آغاز ورود به دانشگاه همزمان با تحصیل پا به میدان مبارزه گذاشت، و فعالیت سیاسی خود را آغاز نمود با شور و انگیزه‌ی زائدالوصفی به پی‌گیری اهداف انقلابی و اسلامی‌اش پرداخت.

این شور و انگیزه‌ی جالب‌توجه محمدرضا، موجب شد تا سازمان مجاهدین خلق، یعنی تنها جریان انقلابی مذهبی در سالهای سیاه اختناق و دیکتاتوری، با او تماس گرفته، و در سال ۴۸ به عضویت سازمان درآید. البته خود محمد تا ۴ ماه که دوره‌ی آموزش‌های مقدماتی را می‌گذراند از مساله‌ی عضویت بی‌اطلاع بود، و پس از ۴ ماه که مساله برای او مطرح شد، بیش از یک ساعت اشک شوق می‌ریخت.

پس از آن محمدرضا در داخل سازمان به فعالیت‌های گوناگون پرداخت، یکی از فعالیت‌هایش این بود که در محیط دانشگاه و خانه و محله و... همه جا ضرورت‌های مهم مبارزاتی روز را مطرح می‌نمود و زمینه‌ی عضوگیری برای سازمان ایجاد می‌کرد. آخر آن روزها انقلابی بودن و مبارزه کردن بدون درک ضرورت‌های مبارزه‌ی مکتبی و پذیرش الزامات آن و آمادگی برای تحمل هرگونه سختی امکان‌پذیر نبود. و لذا خبری از به اصطلاح انقلابیون! !امروزی نبود. مجاهد شهید، به این ترتیب به راهش ادامه داد تا اینکه پس از یورش وحشیانه‌ی مزدوران ساواک به مجاهدین در شهریور ۵۰ جزء همان ۳۰ نفر اول دستگیر شد. و تحت بازجوئی و شکنجه قرار گرفت. محمدرضا در زمان دستگیری تحت

هنگامی که به قصد انجام یکی از مسئولیت‌های تشکیلاتی به اصفهان مسافرت می‌کرد، در بین راه در اتوبوس شناخته شد و تحت نظر قرار می‌گیرد و سرانجام در یک درگیری نابرابر با عمال جنایتکار ساواک وشهربانی و پاسگاه وسط‌راه به شهادت می‌رسد. شهادت محمدرضا لکه ننگ دیگری بود بر پیشانی رژیم دست نشانده‌ی امپریالیزم و آن را یک گام دیگر به مرگ و نابودی نزدیک کرد.

ویژگی‌های شهید محمدرضا خوانساری

او مجاهدی بود، بسیار چابک و پرشور و شوق و خستگی ناپذیر، بطوری که کمتر در چهره‌اش آثار خستگی دیده می‌شد. برادران همرزم او هیچگاه فعالیت و جست و خیزهای خستگی ناپذیر او را در هنگام کوهنوردی بر روی سنگلاخ‌ها، از یاد نمی‌برند. این تحرک چشمگیر در عین تواضع و فروتنی انقلابی در فعالیت‌های سیاسی او نیز به چشم می‌خورد. به نحوی که به گفته‌ی برادران همرزمش، کسانی را که در کنار محمدرضا فعالیت می‌کردند، خیلی کم ممکن بود احساس خستگی کنند.

محمدرضا اعتقاد عمیقی به سازمان مجاهدین و ایدئولوزی اسلامی و رهائی‌بخش آن داشت. برای او سازمان سمبل همه‌ی آرمانهای خدائی و خلقی‌ای بود که او را به میدان فعالیت و مبارزه وارد کرده‌بود. محمدرضا در سازمان مجاهدین خلق خشم فروخفته و درد و رنج‌های سالیان دراز خلقی محروم را می‌دید که در آینده‌ای نه چندان دور، از لوله‌ی سلاح مجاهدین زبانه می‌کشد و آتش به خرمن وجود آنها مقاومت می‌کردند، امکان مخفی ماندن موقعیت سازمانی آنها وجودداشت. محمدرضا از این آزمایش با تکیه بر قاطعیت و هوشیاری انقلابی خود سرافراز بیرون آمد. بدین ترتیب که، علیرغم اینکه اسم او در لیست ۳۰ نفری، به عنوان عضو مجاهدین خلق ذکر شده بود، ورادیو عراق نیز در آن زمان این جبر رامنعکس کرد، ولی او با بازجوئی پیچیده و مناسبی که تحویل مزدوران ساواک داد، هیچگونه ردپا و مدرکی به آنان نداد. و توانست از اسارت، رهائی یابد.

این عمل محمدرضا آنقدر ظریف و پیچیده بود که حتی برای اعضای سازمان در بیرون از زندان، اصلا غیر قابل باور بود، و درمورداو، احتمال سازش با ساواک، در نظر داشتند.

انتقال تجربیات

اما محمدرضا علیرغم تمامی این مسائل و در شرائطی که اعضای سازمان در بیرون به دلیل همان گمان فوق از اودروی‌می‌جستند، با پشتکار وجدیتی وصف‌ناپذیر، همچون تشنه‌ای که به

سوابق انقلابی مجاهد شهید حمیدرضا فاطمی

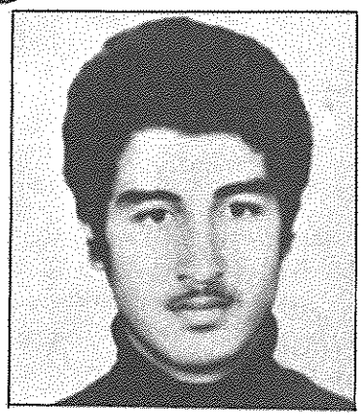

مجاهد شهید "حمید رضا فاطمی" در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ در خانواده‌ای مذهبی و فرهنگی در شهر مشهد پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. او از همان ابتدا در محیط خانواده با اسلام ضدستمگری آشنایی پیدا کرد. بعدها به خاطر برخوردهای مستمری که با فقر و محرومیت توده‌های مردم از نزدیک داشت، آن زمزمه‌های نخستین در وجودش چنان اوج گرفت و گسترش یافت که او صادقانه تمام وجود خویش را در خدمت مبارزه برای رهایی توده‌های تحت ستم قرارداد. او تا آنجا پیش رفت که شجاعانه شربت شهادت نوشید و به پیمان خویش با خدا و خلق که میثاق خونبار هر "مجاهد خلق" است، وفا کرد.

جستجوی راه رهائی

او در سن هفده سالگی وارد دانشگاه صنعتی‌گردید. ورود او به دانشگاه و آشنایی‌اش بامسائل سیاسی ـ اجتماعی روز و زمینه‌های حقیقت طلبی که از قبل در او وجود داشت، تحولی در فکر و روح او به وجود آورد. و همین تحول سبب شد تا او در صدد جستن راه صحیح مبارزه برآید. درحین همین جستجو بود که از طریق اعلامیه‌ها و جزوات سازمان مجاهدین با راه‌آنان آشنا شد. او بزودی به این حقیقت پی برد که تنها راه نجات خلق محروم از چنگال رژیم خونخوار و اربابان امپریالیستش، مبارزه مکتبی و مسلحانه‌ی سازمان یافته می‌باشد. و به همین دلیل درصدد تماس با سازمان برآمد. و چون موفق به اینکار نشد، به اتفاق یکی دیگر از دوستان خود تصمیم گرفت که برای طی یک دوره آموزشی چریکی روانه فلسطین شود. این تصمیم به مرحله‌ی اجرا به راهش ادامه داد، و بدون توجه به سختی‌ها و مشکلات راه تا مرز ایران پیش رفت. اما در آنجا به علت عدم آشنایی کافی به اوضاع جغرافیایی مرز مجبور به بازگشت شد. ولی از تلاش نایستاد، چرا که در آن هنگامه‌ی آتش و خون، گوشه‌گیری و عافیت طلبی کار کسانی نبود که پرتوی از خورشید تابناک اسلام راستین و انقلابی بر روح و جانشان افکنده شده‌بود. به همین دلیل به اتفاق تنی چند از دوستان و همفکرانش گروهی تشکیل داد، و با همان امکانات اندک گروه، مبارزه‌اش را برعلیه رژیم وابسته به امپریالیزم و تمامی مظاهر وابستگی، ادامه داد.

هسته‌ی اولیه‌گروه (که بعدها نام "فجرانقلاب" بر آن نهادند) در سال ۵۲ به این ترتیب تشکیل شد، و با پذیرش خط مشی و اصول انقلابی و توحیدی سازمان مجاهدین خلق، پا به میدان مبارزه گذاشت.

شرکت در عمل انقلابی

حمید و یارانش موفق شدند مبارزه‌ی خود را گسترش بیشتری داده، وبه عملیات نظامی دست بزنند. در ایدئولوزیک و دفاعیات سازمان شد که از آن جمله می‌توان از دفاعیات مجاهدین شهید سعید محسن، مهدی رضائی و... نام برد. دفاعیاتی که در آن سالهای سیاه خفقان و سکوت شعله‌ی مقدس انقلاب و مبارزه را در دل جوانان این مرز و بوم زنده و شعله‌ور نگاه می‌داشت و راه خونین آینده را در پیش روی آنها ترسیم می‌نمود.

۱۷ اسفند سالروز شهادت

سرانجام در بهمن‌ماه ۵۳ در جریان درگیری خیابان هدایت تهران که به دنبال برنامه‌ی خلع سلاح پیش آمد، یکی از یاران رزمنده‌ی حمید، مجاهد شهید محمد علی باقری مجروح و دستگیر شد. با پیدا شدن مدارکی از خانه‌ی باقری از جمله کاغذ خرید یک دستگاه موتور سیکلت که به نام شهید فاطمی بود، ساواک موفق به دستگیری او و تنی چند از اعضاء دیگر گروه شد. حمید و یارانش پس از دستگیری، ماهها در کمیته‌ی باصطلاح ضدخرابکاری تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌های آریامهری قرارگرفتند.

پس از گذشت یکسال، در سحرگاه روز ۱۷ اسفند ۵۴ حمید و یار وفادارش "محمد علی موحدی" با قلبی مملو از کینه و نفرت به دشمنان خلق و سرشار از عشق و ایمان به خدا و خلق در برابر جوخه‌ی آتش ایستادند، و با خون پاک خویش سند محکومیت و زوال رژیم منحط شاهنشاهی و حامیان جهانخوارش را امضاء کردند.

شهدای شاهدی که با نثار خونشان در آن شب‌های تار فسردگی و خمودی‌خیر از طلوع خورشید آزادی و

www.iran-archive.com

فرازهائی از زندگی سیاسی مجاهد شهید محمدعلی موحدی طلبه انقلابی

مجاهد شهید محمدعلی موحدی در سال ۱۳۲۳ در شهر قم در خانواده‌ای مذهبی متولد شد.

در بین دوستان و یارانش به ساده‌زیستن مشهور بود. به جرات می‌توان گفت که وسائل خانه‌اش همیشه از حداقل مورد نیاز یک فرد عادی کمتر بود. خانه‌ای که در آن صفای روحانی یک مجاهد، با احساس مسئولیت عمیق نسبت به خلق محروم و رنج‌کشیده موج می‌زد. اطاقی که فرش و کف پوشش ورق‌های روزنامه بود. زمانی که دوست هم خانه‌اش از سختی معیشت خانه شکایت کرد، او را به دیداری از مناطق فقیرنشین جنوب تهران، شوش، دروازه غار، زاغه نشینان جاده آرامگاه و... تشویق کرد. زیرا خودش از برخورد با توده‌های محروم بسیار چیزها آموخته بود.

در زیر شکنجه گفت خلق پیروز است

محمدعلی پس از خاتمه تحصیلات متوسطه، وارد مدرسه علوم قدیمه و دینیه شد. ولی به علت مبارزات پی‌گیر و دستگیری‌های متوالی‌اش از طرف ساواک نتوانست تحصیلات را ادامه دهد. اولین بار در سال ۵۱ دستگیر شد، و پس از مدت

کوتاهی آزاد گردید. طولی نکشید که مجددا به علت فعالیت‌هایش علیه رژیم شاه، دستگیر و محاکمه و به علت کمی سن به ۶ ماه زندان محکوم شد. پس از سپری شدن این مدت با تجربیات انقلابی بیشتری که در برخورد با مجاهدین اسیر کسب کرده‌بود به مبارزه‌ی خود ادامه داد. تا اینکه پس از مدت کوتاهی باز ساواک در صدد دستگیری او برآمد. لیکن این بار، موحدی توانست با هشیاری از چنگ پلیس فرارکند. پس از فرار با گروه "فجر انقلاب" تماس گرفت، و تا زمان دستگیری در بهمن ماه ۵۳ صمیمانه به همکاریش با گروه ادامه داد. بعد از دستگیری ماهها تحت شدیدترین شکنجه‌های مزدوران ساواک قرار گرفت، ولی همچنان بر سر پیمان خویش با خدا و خلق استوار باقی ماند. سخنی که او با تنی مجروح و رنجور از شکنجه، با استفاده از یک لحظه غفلت دژخیم شکنجه‌گر به برادر رزمنده دیگری گفت می‌تواند به خوبی بیانگر روحیه‌ٔ این طلبه‌ٔ انقلابی باشد: "برادر به خدا توکل کن، و هوشیار باش، و بیم به خود راه نده که خلق پیروز است".

سرود دلنشین قرآن به‌هنگام اعدام

سرانجام این مجاهد رزمنده در کنار برادر مجاهدش حمیدرضا فاطمی، در حالی که با قامت استوارشان شانه بر شانه البرز می‌ساییدند در سحرگاه خونین ۱۷ اسفند ۵۴، در حالی که سرود دلنشین قرآن بر لبانش جاری بود، پیوند مبارکشان با راه سرخ تشیع را جشن گرفتند، و شاهدی دیگر شدند بر این حقیقت که "راه انقلاب و رهائی از میان خون و شکنجه و اعدام می‌گذرد نه از میان مذاکره و سازش". روانش شاد و یادش گرامی و جاودانه باد...

"ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکه الا تخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون".

فرازهائی از زندگی مبارزاتی مجاهد شهید محمود رحیم خانی

در سال ۱۳۳۱ همزمان با اوج‌گیری مبارزات ملی کردن نفت به رهبری دکترمحمد مصدق، در خانواده‌ای مستمندازبی‌شمارخانواده‌ی تحت ستم این خلق فرزندی به دنیا آمد که او را محمود نام گذاردند. پدرش کارگر راه آهن بود، و حقوق ناچیز او کفاف مخارج زندگی روزمره‌شان را نمی‌داد. لذا مادر محمود نیز با کار و کوشش خود به مخارج خانه کمک می‌کرد. آنان تمامی تلاش‌شان این بود که امکانات رشد و تحصیل دو فرزند خود را فراهم کنند. محمود از کودکی دارای روحی سرکش و کنجکاو بود، در کودکی وقتی که یکی از ماموران شهربانی اندیمشک به یکی از همسایگان آنها زورگوئی و اهانت می‌کند، با سنگ به مامور حمله می‌کند و او را مجروح می‌نماید.

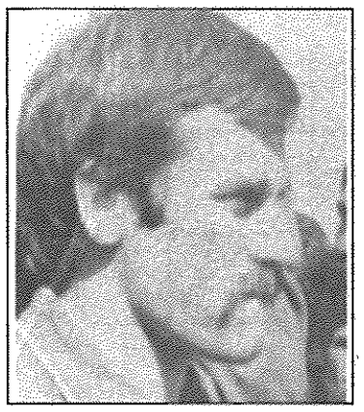

زندگی در متن فقر و محرومیت به همراه اینگونه برخوردها روحیه سرکش و کنجکاو محمود را به تدریج جهت می‌بخشد، و آینده‌ای روشن را برای او ترسیم می‌نماید. محمود دوران دبستان و دبیرستان را بدون‌هیچ‌وقفه‌ای علیرغم کمبود امکانات با نمرات عالی و با عنوان شاگرد ممتاز، پشت سر می‌گذارد. و در سال ۵۰ وارد دانشگاه علم و صنعت می‌شود. وی از همان سالهای دبستان به مطالعه و ورزش علاقه‌ی فراوانی داشت و در انجمن‌ها و برنامه‌های مذهبی- سیاسی شرکت می‌کرد. او در سال آخر دبیرستان نیز با وجودی که تمام نمراتش بالاتر از ۱۸ بود ولی به دلیل اشاره به مسائل سیاسی بطور سمبلیک در انشاء، از گرفتن نمره بالا در این درس محروم می‌شود.

تشکیل گروه مهاجرین خلق

محمود در همان سالهای اول دانشگاه با کتاب‌های دکتر شریعتی آشنا شده، و به مطالعه‌ی آنها می‌پردازد. بدین ترتیب مقدمات تماس او با افراد فعال دانشکده مانند غلامرضا سرداری و محمود جلیل‌زاده شبستری و حسن هرمزی فراهم می‌آید. محمود که به دلیل زندگی در محیط های فقیرنشین و تماس با توده‌های محروم، با دردها و رنج‌های آنان آشنا شده‌بود، همیشه در فکر جستن راهی برای نجات آنان بود. به همین دلیل محیط دانشگاه و برخوردهای جدیداو با جریانات و مسائل سیاسی روز او را به مسیر مبارزه توده‌ها کشاند. و هم‌چنین اختناق موجود ناشی از حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیزم، که تنها یک راه را برای ادامه‌ی مبارزه باقی می‌گذاشت، و آنهم مبارزه‌ی مکتبی و سازمان یافته‌ی مسلحانه بود، سبب شد تا محمود به همراه ۳ تن برادر فوق، هسته یک گروه کوچک را بنا گذارند و آن را گروه "مهاجرین خلق" نام گذاری کردند.

محمود از یک طرف در مورد واژه‌ی "هجرت" در فرهنگ انقلابی قرآن مطالعه زیادی کرده‌بود، و از طرف دیگر به دلیل دیدن نمونه‌های انقلابی در جامعه، هجرت برای او مفهومی عینی و ملموس یافته‌بود. لذا از آن تفاسیر و معانی ذهنی و تحریف شده، فاصله‌ی زیادی داشت، فاصله‌ای برابر فاصله‌ی بین قاعدین و مهاجرین، و فاصله‌ای برابر فاصله‌ی بین کنج عافیت‌جویی و میدان مبارزه و شکنجه و اعدام، و بالاخره فاصله‌ای برابر فاصله‌ی بین ارتجاع و انقلاب!!.

به همین دلیل او می‌گفت: "هجرت مقدمه‌ی جهاد است، بیش از این ماندن جایز نیست، می‌خواهم خود را از آنچه مربوط به این زندگی و محیط و مناسبات آن است برهانم. و خود را به جریان پرتلاطم رودخانه بسپارم و به طرف دریای آزادی و حیات واقعی شنا کنم. اصلا می‌خواهم "مهاجرا الی الله" بشوم...

ارتباط با مجاهدین خلق

البته محمود این حرفها را در بستری از رنج و تلاش برای تکامل بخشیدن جامعه وخود می‌گفت، او به الزامات این حرفها و به مشکلات و خطرات این راه به خوبی آگاه بود. به همین دلیل به همراه برادران دیگر گروه، دست به تلاش وسیعی برای تماس با سازمان مجاهدین که تنها جریان انقلابی توحیدی، و جوابگوی نیازها و ضرورت‌های زمان بود، زدند. تا اینکه سرانجام در سال ۵۳ به وسیله محمود جلیل‌زاده شبستری امکان این ارتباط حاصل می‌شود. از آن زمان محمود و دیگر برادرانش هم چون تشنه‌ای که به آب رسیده باشد، همچون مجاهدی که تنها راه قطعی نجات خلقش را از یوغ جهانخواران و دست نشاندگان شان یافته باشد، با امید چندین برابر به پیروزی راه خود را ادامه می‌دهد.

محمود سرانجام در بهمن سال ۵۴ به وسیله مزدوران رژیم دستگیر می‌شود،

بقیه در صفحه ۱۲

www.iran-archive.com

مسائل و در شرائطی که اعضای سازمان در بیرون به دلیل همان گمان فوق از او دوری می‌جستند، با پشتکار وجدیتی وصف‌ناپذیر، همچون تشنه‌ای که به دنبال آب است، در جستجوی افراد سازمان برآمد و سرانجام باردیگر به سازمان پیوست. او مبارزه‌ی مکتبی و انقلابی خویش را از سر گرفت. و توانست تجربیات غنی خود را در برخورد با پلیس در جریان دستگیری و بازجوئی در اختیار سازمان قراردهد.

محمدرضا از این به بعد تا زمان شهادت زندگی مخفی داشت. در سال ۵۲ توسط ساواک جلاد، شناسائی و مورد تعقیب قرارگرفت. باین نحو که مجاهدین در شهریور ۵۰ جزء همان ۳۰ نفر اول دستگیر شد. و تحت بازجوئی و شکنجه قرار گرفت. محمدرضا در زمان دستگیری تحت مسئولیت برادر مجاهد مسعودرجوی (عضوکادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران) بود.

بازجویی پیچیده

محمدرضا خوانساری و هوشمند خامنه‌ای، اعضاء تیمی بودند که برادر مجاهد مسعود رجوی فرماندهی آنان را به عهده داشت. مسعود در مورد آنان بگونه‌ای بازجوئی داده بود که اگر خود

سازمان مجاهدین خلق خسم فروخفته و درد و رنج‌های سالیان دراز خلقی محروم را می‌دید که در آینده‌ای نه چندان دور، از لوله‌ی سلاح مجاهدین زبانه می‌کشد و آتش به خرمن وجود رژیم جلاد و اربابان امپریالیست‌اش می‌زند. او در سازمان تجلی عینی اسلام انقلابی ابوذر و علی و حسین یعنی همان توحید ناب و عاری از هرگونه استثمار و بهره‌کشی را می‌دید. او در افق تابناک آینده، رهائی خلقی به بند کشیده را می‌دید که برچم آزادی و استقلال خویش را در پرتو اسلام راستین و به دور از هرگونه شائبه‌ی استبداد و ارتجاع به اهتزار در می‌آورد.

حمید و یارانش موفق شدند مبارزه‌ی خود را گسترش بیشتری داده، وبه عملیات نظامی دست بزنند. در تمام این عملیات حمید شرکت فعال و مستقیم داشت. گذشته از عمل نظامی، گروه، موفق به تکثیر و پخش تعداد زیادی از اعلامیه‌ها و جزوات شاهنشاهی و حامیان جهانخوارش را امضاء کردند.

شهدای شاهدی که با نثار خونشان در آن شب‌های تار فسردگی و خمودی خبر از طلوع خورشید آزادی و رهائی و گرمای جان‌بخش آن دادند. یادشان گرامی و خاطره‌ی خونبارشان جاودانه که شهیدند و "شهید قلب تاریخ است".

"کار" می‌نویسد:

"مجاهدین امروز جهت عمده‌ی مبارزه‌ی خود را مبارزه با "ارتجاع" می‌دانند و می‌گویند در کنار این مبارزه باید با لیبرالها هم مبارزه کرد و این از نظر ما خوش‌ترین خط مشی به مزاج لیبرالهااست. لیبرال‌ها به مجریان چنین سیاستی می‌گویند بسیار عالی است. فعلا "ارتجاع" را بکوبیم و افشا کنیم بعد به حساب هم‌دیگر برسیم. این سیاست در عمل با لیبرال‌ها اتحاد می‌کند تا دشمن مشترک را که از جانب آنان "ارتجاع" نامیده می‌شود از پای در آورد. مجاهدین تاکنون دقیقا توضیح نداده‌اند منظورشان از "ارتجاع" چیست؟ و کدام جناح از حاکمیت را ارتجاع می‌نامند؟ آما مبارزه‌ی آنان با ارتجاع مشخصا از همان‌زاویه‌ای است که لیبرال‌ها مطرح می‌کنند؟..."

عبارات فوق از چند جهت محل ایراد است:

مبارزه‌ضدلیبرالی‌ومبارزه ضدارتجاعی درمتن یکدیگربسرمیبرند

اولا- "مجاهدین" هرگز نگفته‌اند و نمی‌گویند که درکنار مبارزه‌ی ضد ارتجاعی باید مبارزه‌ی ضدلیبرالی نمود. این چنین دریافتی به نظر ما یک جداسازی ایدآلیستی از دو وجه به هم پیوسته و ارگانیک یک شیئ واحد است، که خود سرآغاز چنین انتقاداتی بشمار می‌رود به نظر ما چنانکه بارها گفته‌ایم، نه مبارزه‌ی ضد لیبرالی درکنار مبارزه‌ی ضد ارتجاعی قرار دارد و نه مبارزه‌ی ضد ارتجاعی درکنار مبارزه‌ی ضد لیبرالی. به عکس آنها همچون‌مقولات عام و خاص، در متن یکدیگر بسر می‌برند. باجوهری واحد و ضد امپریالیستی که نادیده گرفتن آن هرگروهی را به اشتباه می‌اندازد و گمراه می‌کند. به‌همین دلیل است که ما پیوسته با خطوط درشت " موضعگیری علیه تمایلات ارتجاعی (را) تا آنجا اصیل دانسته‌ایم که‌در قلب خود مستقیما امپریالیسم را هدف قرار دهد." (نقل از مجاهد ۲۱ آبان صفحه ۹) چرا که از آغاز، دعوای "لیبرالیسم یا ارتجاع؟" را به شکلی که نشریه کار مطرح می‌کند، طرحی مجازی از یک دعوای حقیقی ضد امپریالیستی می‌دانیم.

و چند سطر بعد:

"براساس همین تحلیل اگر اکنون به‌گذشته بازنگریسته و موضع گیری‌های سیاسی مجاهدین را مرور کنیم، به طورکلی آنها را در دو مولفه با یک مبداء واحد ضدامپریالیستی خلاصه می‌بینیم:

۱ - مولفه‌ی ضدارتجاعی حول دمکراسی خواهی انقلابی (دمکراسی خلقی).

۲ - مولفه‌ی ضدکمپرادوری حول ضدیت با امپریالیسم و لیبرالیسم وابسته‌گرا."

و یا چند سطر بالاتر: "... شک نیست که مساله‌ی اصلی، سلطه‌ی اقتصادی - نظامی و سایر نحوه‌های نفوذ سیاسی امپریالیستها و ایادی آنهاست. یعنی همان چیزهائی که اگر ریشه‌کن نشوند، دوباره وضعیت سابق به اشکال دیگری تکرار خواهدشد و این مطلبی‌است که بوسیله‌ی ما بارها و بارها چه قبل و چه بعد از قیام بهمن ماه (بطور رسمی و علنی) تکرار شده است."

مساله استراتژیک ما همان لیبرال‌ها هستند

براساس همین تحلیل‌ها در همان شماره‌ی مجاهد گفته‌ایم که به دلیل ارجحیت و حاکمیت سیاسی بورژوازی کوچک، تا وقتی‌که این ارجحیت در همین حد باقی‌است، برای مبارزه‌ی ضدارتجاعی، در متن عام مبارزه‌ی ضدامپریالیستی، تقدم تاکتیکی قائل هستیم. توجه کنید:

" از آنچه گفته شد، مضافا بر موقعیت سیاسی بورژوازی کوچک در حال حاضر و سوابق درخشان مبارزه مسلحانه در ایران (که رشد کمی و کیفی نیروهای انقلابی را باعث شده) و مبتنی بر واقعیات اقتصادی - اجتماعی میهن ما که با صدر مشروطه بسیار متفاوت است، نتیجه می‌شود که "خصائص ارتجاعی" در حال حاضر کانال مقدم امپریالیسم برای نفوذ و استقرار مجدد است. بنابراین مبارزه با امپریالیسم در شرایط حاضر در قدم اول از کانال دموکراتیسم انقلابی می‌گذرد. قدمی که لاجرم به طور ارگانیک باقدم ضد لیبرال - کمپرادوری همراه و متعاقب است."

تاکید کنیم که مساله‌ی استراتژیک ما همان لیبرال‌ها هستند

ما از آغاز دعوای "لیبرالیسم یا ارتجاع؟" را به‌شکلی که‌نشریه "کار" مطرح‌می‌کند، طرحی مجازی از یک‌دعوای حقیقی ضدامپریالیستی شمرده‌ایم

*****

(قسمت آخر)

درباره‌ی انتقادات فدائیان

نشریهٔ کار - ۱۰ / بهمن

*****

همه می‌دانند که این تنها پراتیک اجتماعی است که برصحت و سقم یک سیاست، نهایتا صحه‌گذاشته‌ویا آن را تکذیب می‌کند

*****

واقعیات برتحلیل مجاهدین صحه‌می‌گذارند

همه می‌دانند که این تنها پراتیک اجتماعی است که برصحت و سقم یک سیاست، نهایتا صحه گذاشته و یا آن را تکذیب می‌کند، پایانی بر تمام مناقشات و جدل‌های لفظی که تنها منکران عینیت خارجی جرات در افتادن با آن را دارند.

و اینجاست که گمان می‌کنیم اتحاد خود را با ارتجاع قشری بر اساس مواضع مشترکشان در سرکوب جنبش کمونیستی تحکیم می‌بخشند...

اکنون تضادهای درونی هیئت حاکمه بازهم رشد کرده و قشریون‌مصمم شده‌اند که یکبار دیگر خیزش لیبرال‌ها به سوی قدرت رامهار کنند... از این رو آنان می‌کوشند، بااتکاء به سنت‌های تشیع و تبلیغ روی رابطه‌ی امام‌و امت و با استفاده از اعتماد توده‌هائی که به دنبال دارند، از لیبرال‌ها به عنوان اهرم های اجرائی حکومت خود برای " انتخابات ریاست جمهوری" که فدائیان خود نیز به تحلیل آن همت گماشته‌اند، و چه در "استقبال توده‌ای از مجاهدین" و دهها و صدها نمونه‌ی دیگر حقانیت سیاست مجاهدین را آشکار می‌کند.

مگر منجمله این خود فدائیان نبوده‌اند که تاکنون جنبش ضدامپریالیستی را در تمام اعلامیه‌هاوجزوات‌شان پیوسته باخصیصه‌ی دمکراتیک مشخص کرده‌اند؟ حال باید دید در مقابل این خصیصه‌ی دمکراتیک چه نیروهاو اقشاری،مرجّحاً ضدیت ورزیده‌اند؟ آیا زبان خاموش و البته‌خروشان پراتیک اجتماعی نشان نمی‌دهد که نارضایتی‌های توده‌ای نیز مرجحاً به کدام جانب متوجه است؟ البته تردیدی نیست که باید این نارضایتی های غریزی را تا اعماق آگاهانه‌ی ضد لیبرالی و ضدامپریالیستی پیش برد و ما نیز این‌کار راکرده‌ایم. اما صحت و سقم یک روند تاکتیکی نیز قطعا بایستی در ارتباط با وضع و حال موجود نارضائی‌های توده‌ای سنجیده شود.

لذاست که می‌پرسیم "قلم شکستن" و "ستاد تخلیه‌کردن" و "انحصارطلبانه عمل کردن" و "ضدیت با نیروهای انقلابی" و... راچه‌نیروهایی تاکنون علمداری‌کرده‌اند

یک نگاه سریع به طیف آن دسته از نیروها (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) که آگاهانه و یا ناآگاهانه مبارزه‌ی، ضدلیبرالی را مطلق نموده و با جداسازی اسکولاستیکی آن‌ازمبارزه‌ی ضدارتجاعی، دست ارتجاع را تئوریک مان هم که شده بازمی‌گذارند، نشان می‌دهد که مساله در اساس برای بسیاری از آنها نه صرف یک تحلیل، بلکه عمدتا اینست که حداقل در مبارزه‌ی ضدلیبرالی و هرچه غلیظ‌تر کردن آن،"چماق" و "پنجه‌بکس" خیلی‌کمتر است.

چون از "استقبال توده‌ای از سیاست مجاهدین" نام بردیم، نقل جملاتی از لنین راکه فدائیان خود در اواخر آبان ماه گذشته دراعلامیه‌شماره الف - ۶۳ آورده‌اند بی‌مناسبت نمی دانیم. با این تفاوت که درحال حاضر ابدا به هژمونی بازی‌های زیانبار که جز تضعیف وحدت عمل نیروهای مترقی نتیجه‌ای ندارد معتقد نیستیم. فدائیان در اعلامیه‌ی مزبور خود از قول "لنین" چنین می‌نویسند:

"... از نقطه‌نظر پرولتاریا، شرمساری نمی‌کنیم. مگر "لنین" نمی گوید که: "جان کلام در این است که ما بتوانیم این تاکتیک را درجهت ترفیع و نه تنزل سطح عمومی آگاهی کارگران... برای پیکار و دستیابی به پیروزی بکار بندیم؟" (بیماری کودکی کمونیسم).

اگرچه ما قصد قیاس مع‌الفارغ نداریم‌ولی قابل ذکر است که "لنین" خیلی فراتر ازاینها هم‌رفته است. (مراجعه کنید به کتاب "چپ‌روی، بیماری کودکی کمونیسم").

گناه ما چیست؟

تکرار می‌کنیم که بهیچ‌وجه قصد مقایسه با خودمان و شرایط ایران را نداریم، لیکن می‌توان پرسید که پس با این تفاصیل دیگر گناه "مجاهدین" که همان کلمه‌ای را در سخنرانی بکار برده‌اند (آزادی) که گویا لیبرال‌ها نیز ممکن است با مضمونی صدالبته متفاوت، از آن برعلیه مرتجعین استفاده کنند، چیست؟ و آیا می‌توان آنها را متهم نمود که مشخصا از همان زاویه‌ای با ارتجاع مبارزه می‌کنند که لیبرال‌ها...؟!!" بخصوص که در همان شماره ۲۱ آبان "مجاهد" با خطوط درشت تاکید کرده‌ایم که: "مخالفت‌ها و انتقادات ما با مخالفت‌های کسانی که طی تحولات اخیر، منافع طبقاتی خود رااز دست داده‌اند کیفیتا متفاوت است. همچنین با مخالفت آنهایی که در پی جاه‌ومقام و مرجعیت هستند تفاوت چشم‌گیری دارد..." به این ترتیب آنهایی را باید زیر علامت سوال قرارداد که برخی سیاست‌هایشان بجای "ترفیع" ... معکوس عمل می‌کند.

عملکردهای ارتجاع

ثالثا - "نشریه کار" می‌نویسد که "مجاهدین" توضیح نداده‌اند که منظورشان از ارتجاع چیست؟

اگر فدائیان معتقدند که نفس برنامه و کلمات و واژه‌هائی که هرکس از آنها استفاده می‌کند، دقیقا تحت الشعاع عملکرد اوست، دیگر با سابقه‌ی درخشان عملی مجاهدین، طرح چنین سوالی بسیار نابجاست. اگراز روی عملکردها نتوان منظور ما را فهمید، لااقل می‌شد در همان شماره ۲۱ آبان مجاهد کنکاش نمود و گمشده را در یافت. چرا که درصفحه‌ی‌اول،بارزترین خصوصیت سیمای ارتجاع را ضدیت آن

www.iran-archive.com

(نقل از مجاهد ۲۱ آبان صفحه ۹)

چرا که از آغاز، دعوای "لیبرالیسم یا ارتجاع؟" را به شکلی که نشریه کار مطرح می‌کند؛ طرحی مجازی از یک دعوای حقیقی ضد امپریالیستی شمرده‌ایم.

در چنین" طرحی"، ابتدا یک مضمون واحد ضد امپریالیستی که بایستی هم مبارزه‌ی ضد لیبرالی و هم ضد ارتجاعی ازآن آغاز شده، و بدان نیز ختم شوند؛ بطور صوری و در غیر ارتباط متقابلشان، تجزیه و جدا می‌شوند و آنگاه تلاش می‌شود تا بطور " دیالکتیکی" اصل و فرع گردند.

در حالی که به اعتقاد ما دعوا به این صورت نه درست طرح شده و نه درست خاتمه می‌پذیرد. بله، می‌توان و باید هم که اصل و فرع نمود، منتها در زمینه‌ای درست و حقیقی و نه مجازی. به کار بردن قالبی و کلیشه‌وار برچسب "لیبرال"، در هر کجا و بر هر کس از نتایج محتوم همین تلقی صوری است که دامنه‌ی تعمیم‌آن،هم برنامه‌و هم سخنرانی مسعود رجوی را نیز فرا می‌گیرد! اجازه بدهید از صفحه ۸ "مجاهد" ۱۴ آبان بخوانیم:

"سوال ۲ ــ تثبیت نفوذ امپریالیسم از چه کانال‌هائی صورت‌می‌گیرد؟

با توجه به تضاد اصلی که همچنان مابین خلق و امپریالیسم‌است، امپریالیسم، نفوذ ریشه‌کن ناشده‌ی خود را به طور توام از کانال‌های زیر بازسازی خواهد نمود:

۱ــ تکیه برروی خصایص ارتجاعی بورژوازی کوچک به ویژه بخش سنتی آن که در حال حاضر از ارجحیت سیاسی برخوردار است. با توجه به این که‌می‌دانیم خصایص ضد امپریالیستی ــ ترقی‌خواهانه‌ی این بخش، سطحی و گذرا و غیر ریشه‌ای بوده و در جریان حرکت و برخورد با معضلات اجتماعی که حل آنها از او ساخته نیست، تحت‌الشعاع جنبه‌های ارتجاعی واقع می‌شود.

۲ــ تکیه بر روی عنصر لیبرالیسم اقتصادی بورژوازی متوسط، از طریق نفوذهای کمپرادوری و وابسته سازی اقتصاد.

۳ــ برای تسریع پروسه‌های اتکائی هر دوبخش فوق‌الذکر، امپریالیسم لاجرم بایستی به تضادهای فرعی دامن زده و یا از دامن زدن آنها استقبال‌نماید. تضادهائی که‌چون بدون حل تضاد اصلی لاینحلند، طبعا پروسه‌ی انجذاب هر دوبخش یا اقشار مختلف آنها را به سمت امپریالیسم تسریع می‌کند."

رو آنان می‌نویسد، با اتکاء به سنت‌های تشیع و تبلیغ روی رابطه‌ی امام‌و امت و با استفاده از اعتماد توده‌هائی که به دنبال دارند، از لیبرال‌ها به عنوان اهرم های اجرائی حکومت خود برای اداره‌ی امور استفاده کنند..."

گذرد. قدمی که لاجرم به طور ارگانیک باقدم‌ضد لیبرال ــ کمپرادوری همراه و متعاقب است."

تاکید کنیم که مساله‌ی استراتژیک ما همان لیبرالها هستند، اما کیست که رابطه‌ی ارگانیک تاکتیک و استراتژی را در هر لحظه، نداند؟ چنین کسی لاجرم آنقدر استراتژیک! حرکت خواهدکرد که در عجز کامل از دیدن "نسبی در مطلق" از ورطه‌ی ذهنیت سر درمی‌آورد. بنا براین ما معتقدیم که: سیاستی را که علی‌الاطلاق لیبرالها بر ضدانقلاب و انقلابیون واقعی نمایندگی‌می‌کنند، در این مقطع خاص زمانی بطور نسبی و خاص و مقدم، مرتجعین پیش می‌برند. بهمین دلیل اساسا در برابر مصالح استراتژیک انقلاب و در برابر انقلابیون اصیل، هردو، کم و بیش سروته یک کرباسند. یکی دیگری را بال و پر می‌دهد و دیگری "فن شناسی" و بوروکراسی لازم برای اداره امور را عرضه می‌کند.

در همین رابطه ببینید خود فدائیان در صفحه‌ی ۱ و ۲ ضمیمه‌ی نشریه‌ی کار شماره‌ی ۳۵ مورخ ۲۱ آبان چه‌نوشته‌اند *(پس از قیام، لیبرال‌ها)* "راه درست را در این تشخیص دادندکه‌ته‌ریش بگذارند و تسبیح به دست گیرند ... قشریون نیز که هراس‌شان از ابعاد فزاینده‌ی جنبش توده‌ای، دم‌افزون بود، و از قیام توده‌ها سخت به هراس افتاده بودند، از همان روزهای قبل از قیام سعی کردند جنبش را مهار کنند و برای پیشبرد مقاصد خود همدست و همکاری بهتر و واردتر و کم آزارتر از لیبرال‌ها نیافتند...

این سمت‌گیری ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری که از هم تفکیک‌ناپذیر می‌باشد بسی قدرتمندتر از آن بود که توسط سلطه جویان سازشکار نادیده گرفته شود، لذا جنگ قدرتی میان دو جناح هیئت حاکمه بر سر قبضه‌ی قدرت برپاشد... درگیری درونی هیئت حاکمه بر محور سه سیاست تحول می‌یابد:

یکی سیاست نوسانی قشریون که پایگاه مستقیم آن خرده بورژوازی وا‌پس‌گرائی است که هنوز از اشکال تولیدی دوران طلوع سرمایه‌داری کنده نشده است، و دیگر سیاست لیبرال‌ها‌ست که سرمایه‌داری غیر انحصاری را نمایندگی می‌کند و بالاخره سیاست انحصارات بزرگ وابسته، که در پس ارتجاعی ترین تمایلات قشریون خود را پنهان می‌کند... رابعا اینان

توضیح خانواده مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی در مورد قطع ملاقات

آقای کچوئی رئیس زندان اوین طی گفتگوئی با خبرنگار روزنامه کیهان در تاریخ ۱۲/۱۱، اظهار داشته‌است، ملاقات سعادتی آزاد است، فقط همسر و خواهرانش به علت نقض مقررات زندان حق ملاقات با او را ندارند، وی ضمنا اشاره کرده‌است که خانواده سعادتی، دادستانی و پاسداران را عامل امریکا خوانده‌اند.

نه از جهت پاسخگوئی به آقای کچوئی که جای هیچ پاسخ و گفتگو ندارد، بلکه از نظر اطلاع مردم آزاده مان لازم به توضیح است که بیش از سه ماه پیش پنج نفر از اعضای خانواده سعادتی که در شیراز بسر می‌برند، و گهگاه به ملاقات او می‌آیند، به منظور ملاقات با وی به زندان مراجعه کردند پاسداران برگه ملاقات داده و به دنبال زندانی رفتند. درهمین احوال یکی از زندانبانان و نه یک پاسدار به بهانه اضافه بودن افراد مانع ملاقات شد، خانواده سعادتی به زندانبان توضیح داد که مقررات صرفا به خاطر رفاه افراد یک جامعه تدوین می‌شوند در ضمن اشاره کردند که چگونه است، اینهمه اعتراضات ما در مورد دستگیری غیرقانونی سعادتی به وسیله کمیته غیر قانونی مستقر در سفارت امریکا به نتیجه نرسیده‌است، و هیچکس نبوده است تا به اعلام‌جرمهای ما پاسخ دهد

در همین اثناء زندانبان مزبور پدر پیر سعادتی را به حالت گروگان از بقیه افراد خانواده جداکرده ودر محیطی پروحشت ملاقاتی چند دقیقه ای به او داد. درمقابل‌اعتراض یکی از برادران سعادتی، آقای کچوئی که در ماجرا حضور نداشت از راه رسیده و شروع به فحاشی به یکی از برادران سعادتی نمود. خانواده سعادتی که وضع را چنین دیدند، صلاح دانستند با آقای کچوئی هم دهن نشده، ملاقات نکرده زندان راترک کنند.

بعد از این واقعه ملاقات سعادتی دو هفته قطع شد.

پس از رفت و آمدهای بسیار نزد دادستانی، آقای دادستان کل حرکت آقای کچوئی را حرکتی خودسرانه خوانده و دستور داد ملاقات به حالت عادی بازگردد، اما آقای کچوئی بر خلاف دستور نماینده قانون همچنان از ملاقات سعادتی با خانواده، به استثناء یکی از برادرانش جلوگیری می کند.

که البته این ملاقات هم صرفا بدین دلیل است که بگویند ملاقات سعادتی آزاد است.

در اینجا باید از آقای کچوئی پرسید آیا، قانون به ایشان اجازه داده‌است برخلاف دستور دادستانی و صرفا برپایه میل و خواست شخصی خود قانون را زیر پا گذاشته و ابتدائی ترین حق یک زندانی و آنهم یک مجاهد زندانی را اینگونه زیر پا بگذارد؟

و در اینجا لازم است بجای هر توضیحی، از آقای کچوئی بپرسیم، آقای کچوئی وقتی که در زمان ریاست شما شیخ‌الاسلام‌زاده خائن از داخل زندان با امریکا تماس تلفنی دارد، چگونه دم از قانون می‌زنید؟

از طرف خانواده سعادتی:
ناهیدجلال‌زاده

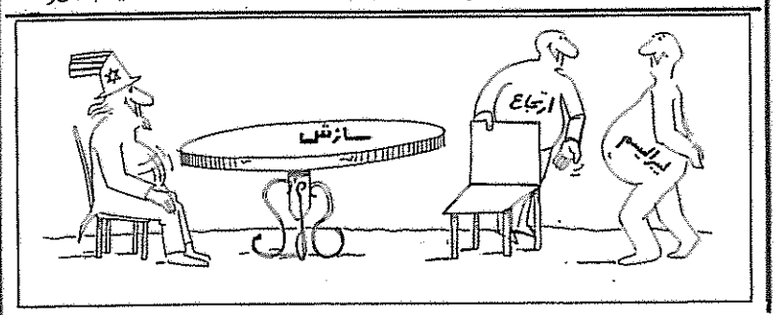

تضعیف وحدت عمل نیروهای مترقی نتیجه‌ای ندارد معتقد نیستیم. فدائیان در اعلامیه‌ی مزبور خود از قول "لنین" چنین می‌نویسند:

"... از نقطه‌نظر پرولتاریا، هژمونی در مبارزه به آنکس‌تعلق‌می‌یابد که پرشورترین مبارزه را به پیش برد. کسی‌که هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به ارتجاع از کف ندهد. کسی که حرفش با عملش‌بخواند..."

ثانیا ــ نشریه کار می‌نویسد که "سیاست ما (مجاهدین) خوش‌ترین خط مشی به مزاج لیبرال‌هاست..." حق با شماست. اگر مبارزه‌ی ضدارتجاعی به گونه‌ای که شما آن را از مبارزه ضدامپریالیستی منفک می‌کنید، جدا شود خوش‌ترین خط مشی به مزاج لیبرال‌هاست.

کدام لیبرال شناخته‌شده‌ای از برنامه ما حمایت کرد؟

اما اگر توجه کنیم که لیبرال‌ها تا کنون هیچ "دست‌مریزادی" به مجاهدین نگفته و هیچ ممانعتی (مگر باجبار) در قبال‌حمله و هجومهائی که به ما می‌شود فراهم نکرده‌اند، دیگر چنین سوء تفاهمی پیش نمی‌آید. به راستی کدام لیبرال شناخته‌شده‌ای از برنامه ۱۲ ماده‌ای ما حمایت کرد و گفت که رأیش را به "رجوی" خواهدداد؟ آیا طرح دومرحله‌ای کردن انتخابات شورای ملی دست‌پخت مشترک حضرات عمیقا یگانه‌ای که تنها در سطح دوگانه‌اند نیست؟ طرحی که برآنند تا موافقت امام را نیز با بدگفتن و شکایت از نیرو های انقلابی بالاجبار برای آن حاصل نمایند. آیا لیبرال‌ها برای حذف "مسعودرجوی" از فهرست کاندیداهای ریاست جمهوری تلاش نکردند؟ اگر اینطو رمی‌اندیشید سخت در اشتباهید و کافی است به فهرست سرمایه‌داران وابسته‌ای توجه کنید که در همین مسیر بعدا بر سر موضوعی دیگر اسامی خود را در یکی از روزنامه‌های صبح لو دادند. آخر ما پیوسته تاکید کرده‌ایم "آزادی (که) برای ما یک آرمان است برای لیبرال‌ها نهایتا یک تجارت است". (ص۱۱ مجاهد ۲۱ آبان).

حال اگر برغم ضدیت ماهوی ما و لیبرال‌ها، تنها در "نمود" و در صورت مشابهت‌هایی به چشم بعضی می‌خورد این دیگر نه گناه ما، بلکه تقصیر ابعاد شبیه (و بهتر بگوئیم مشتبه) ظواهر و نمودهائی است که ماهیت‌های متضاد دارند. و ما از این امر هرگز احساس عملکردها نتوان منظور ما را فهمید، لااقل می‌شد در همان شماره ۲۱ آبان مجاهد کنکاش نمود و گمشده را در یافت. چرا که درصفحه‌ی‌اول،بارزترین خصوصیت سیمای ارتجاع را ضدیت آن با نیروهای انقلابی توصیف نموده‌و پایگاه طبقاتی آن را نیز عنوان نموده بودیم. البته توضیحات بیشتر را می‌توان در اطلاعیه‌ی ۱۲ ماده‌ای ضد اپورتونیستی و در کتاب "آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران..." به ویژه در صفحه ۳۸ آن بازیافت. و البته تشریحات بازهم مفصل‌تر وساده‌تر را به خصوص حول مواضع طبقاتی و تولیدی ارتجاع به فرصتی دیگر می‌گذاریم. لیکن برای کوتاه‌کردن مطلب همان خصوصیات و عملکردهائی که در صفحه‌ی اول نشریه کار ۱۲ شهریور به چشم می‌خورد، عجالتا برای رساندن منظور ما از برخی عملکردهای ارتجاع کفایت می‌کند. عملکردهای مزبور به نقل از خود "کار" چنین هستند:

"... سرکوب خلق‌ها، اعدام نیروهای انقلابی، ترورهای سیاسی، حمله به دفاتر و ستاد سازمانهای سیاسی، بازداشت انقلابیون، و خلاصه سلب همه‌ی آزادی‌ها و حقوق دمکراتیکی که توده‌های مردم با خون شهدای خود و در میدان‌های نبرد بر علیه رژیم شاه به دست آورده‌بودند، سلب آزادی مطبوعات و لگدمال کردن آن را وظیفه دینی و مقدس خود دانستن..."

سرمقاله ۱۷ بهمن کار

آخرین نکته‌ای که از ذکر آن ناگزیریم "سرمقاله ۱۷ بهمن کار" است که بازهم با جداکردن نابجای موضع گیری ما در انتخابات خبرگان، از ظرف زمانی و مکانی و مجموعه شرایطی که موضع‌گیری را احاطه کرده‌است، بر مجاهدین می‌تازد و ما را متهم می‌کند که در گذشته لیبرالها را بر انقلابیون مُرجّح شمرده‌ایم. ما ضمن ابراز تاسف از این نحوه‌ی تحلیل که با نگرشی یک جانبه و آمیخته از غیرمشروط‌و غیر متقابل دیدن رابطه‌ی تصمیمات سیاسی موضعی با شرائط و فشارهای زمانی و مکانی، بر ما تاخته‌است و در حالی‌که توضیح و تشریح،در این مورد را اکنون در مجموع،کارساز نمی‌بینیم، آرزو می کنیم که تا آنجا که برخوردها صادقانه است، این نقطه‌نظرها هرچه زودتر اصلاح شوند.

(پایان)

www.iran-archive.com

دیداری با مجروحین قائمشهر

بقیه از صفحه اول

اصابت کرد.

بچه‌ها مرا به بیمارستان بردند و از آنجا به بابل منتقل شدم ولی چون در بابل وسائل کافی برای جراحی نبود به تهران منتقل‌گردیدم."

بعد از بیمارستان فیروزگر برای دیدار از دو برادر دیگرمان راهی بیمارستان مهر شدیم.

برادر مجروح اسداله صمدی

به سراغ اسداله صمدی رفتیم. اسداله جوانی‌است ۲۲ ساله که در حدود ۶ ماه قبل دوران سربازی خود را به پایان رسانده و از آن زمان پس از آشنائی با سازمان به طور خستگی ناپذیر درجهت شناساندن سازمان به مردم در شهر و ده فعالیت می‌کرده‌است.

اسداله هر دو پایش مورد اصابت گلوله قرار گرفته، یکی از گلوله‌ها در بالای مچ پای چپ و دیگری به ساق پای راستش اصابت کرده و کلیه عضلات ساق پایش را متلاشی نموده است. پای وی عفونت شدید دارد، جراحان تلاش می‌کنند تا بتوانند پای اسداله را حفظ کنند وبه قطع پا منجر نشود.

هنگامی که به سراغش رفتیم به دلیل ضعف‌شدیدی‌که‌داشت‌نتوانستیم با وی زیاد به گفتگو بنشینیم تا از قهرمانی‌هایش برای ما بگوید.

مع‌الوصف از وی خواستیم کمی از فعالیت‌هایش پس‌از آشنائی با سازمان برای مابگوید، وی در جواب سوال ما گفت:

"بعد از آنی که از خدمت سربازی آمدم، تابحال هرچه راه پیمائی و سخنرانی از طرف سازمان بوده شرکت کرده‌ام، هفته‌ای سه یا چهار و یا همه روز هفته،با سازمان در قائمشهر رفت و آمد دارم و از آنجا کتاب‌های فراوانی برای مطالعه می‌گیرم و مطالعه می‌کنم. در موقع تعیین ریاست جمهوری، از صبح تا غروب فعالیت می‌کردیم، همیشه توی دهات اعلامیه پخش می‌کردیم و سرگذشت مسعود را برای مردم می‌گفتیم."

پس از پایان گفتگو با اسداله به بخش سی.سی.یوی بیمارستان به سراغ برادرمان عباس خاتونی رفتیم.

برادرش بسر می‌برد، صحبت کردیم.

از وی خواستیم که درباره وضعیت شهر و اوضاع بیمارستان‌ها در هنگام حمله چماق‌بدستان و مجروح‌کردن هواداران سازمان سخن بگوید.

گفتگو با خواهر عباس خاتونی

خواهر عباس که خود از بهیاران قائم‌شهر است، در جواب ما گفت:

"هنگامی‌که‌خبرحمله‌ی‌چماق‌به‌دستان‌به هواداران سازمان و مجروح‌شدن هواداران در شهر پخش گردید، من بعد از اطلاع یافتن از این خبر، خودم را برای کمک به مجروحین و زخمی‌شدگان به بیمارستان شیروخورشید رساندم، بیمارستان مملو از مجروح‌شدگان بود، اطاقها دیگر جائی برای مجروحین نداشتند، و پزشکان مجبور بودند که مجروحین را در کریدور وروی زمین بیمارستان بستری‌کنند.

وی اظهار می‌داشت که پزشکان بطور خستگی‌ناپذیر به مجروحین رسیدگی می‌کردند، آنها دیگر خواب و خوراک خویش را فراموش کرده‌بودند و دو روز مداوم به کمک مجروحین‌شتافتند

وی در پایان سخنانش حرف‌های عباس به مادرش را قبل از ترک خانه ورفتن به سوی ستاد سازمان و مجروح شدنش چنین بیان کرد:

"بیا مادر می‌خواهم وصیت کنم، من امروز می‌خواهم بروم، تو هم مانند مادر رضائی‌ها باش، ناراحت نباش".

گفتگو با برادر مجروح سیدرضا حسینی

آخرین برادری که به دیدارش رفتیم، سیدرضا حسینی بود. وی که در بخش قفسه صدری بیمارستان مصدق بستری است، مورد اصابت دو گلوله قرار گرفته است. یکی از گلوله‌ها ریه چپ او را پاره کرده و از پشت کتف خارج شده‌است و گلوله دیگر یکی از شریان‌هایش را پاره کرده که باعث خونریزی فوق‌العاده شدید شده، به طوری که در بیمارستان‌های قائم‌شهر هشت کیسه خون به او تزریق کرده‌اند. رضا نحوه‌ی تیرخوردنش را اینطور تشریح کرد:

"روز پنجشنبه ساعت ۷/۵ بعد از ظهر بود که در کنارجنبش معلمین

آیا راهی جز تغییر بنیادین سیستم ارتش باقی مانده است

با ترک برداشتن سیستم ارتش و فرار پرسنل و حتی کشتن فرماندهانی که قصد داشتند پرسنل دلیر و آگاه شده‌ی ارتش را در برابر هجوم مردم قراردهند، امپریالیسم به‌این‌مساله پی برد که سرکوب مستقیم برای جلوگیری از گسترش انقلاب ایران امکان ندارد. به‌همین جهت سیاست جدیدی اتخاذ کرد و "هویزر" را به‌همین منظور به ایران فرستاد. ماموریت "هویزر" حفظ ارتش شاهنشاهی بدون "شاه" بود. اگر چه‌باجرقه‌ی ۲۱ بهمن که جامعه و هم‌چنین ارتش را به آتش کشید، این سیاست تا حدودی معوق ماند، ولی بلافاصله ایادی امپریالیسم در صدد تطهیر عمال خود مخصوصا" در ارتش برآمدند، تا هرچه بیشتر سیستم ارتش را برای روز مبادا حفظ کنند. از طرف دیگر طبیعی بود، ارگانی که حتی به‌لحاظ کمی قریب نیم میلیون پرسنل را در بر می‌گیرد ومی‌تواند آثارانکارناپذیری‌در اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه ما، مخصوصا" درشرایط پس از انقلاب داشته باشد،نمی‌تواند از نظر دور بماند.

طرح دوباره ضرورت تغییراتی بنیادی در ارتش

اکنون پس از گذشتن یک‌سال از انقلاب وباهشدارهای‌نیروهای انقلابی‌و اعتراضات گسترده ی پرسنل ارتش، ظاهرا "همه در این‌که سیستم ارتش گذشته، و فرماندهان مزدورش عامل اصلی بلایا و توطئه‌هایی بودند که علیه خلق قهرمان ما صورت گرفت متفق‌القولند. به بیان دیگر اکنون گذشته از معدود افرادی که ارتش گذشته را هم‌ارتشی ملی می‌دانند و طبیعتا" حتی در حرف هم سعی در باقی نگه‌داشتن کلیه‌ی ضوابط و ویژگی‌های آن دارند، افرادی که کم‌ترین احساس مسئولیتی در قبال آرمان شهدای مردم دلیر ما دارند، اذعان دارند که جامعه‌ی انقلابی مانیازمند ارتشی متفاوت از سیستم ارتش آمریکایی و آریامهری است. ولی این بعداز یک‌سالی است که در طی آن قضاوت‌ها به گونه‌ای دیگر و قانونمندی‌های مرحله‌ی‌فعلی انقلاب عاجز بود، به‌انجاء‌طرق سعی در حفظ سیستم گذشته داشت.

در نهایت اینکه بنا به مقتضیات زمان تنها به رنگ آمیزی و عوض کردن عناوین رضا داده و دل خوش کرده بود. این گروه که ماهیتا نمی‌توانستند بتانسیل انقلابی جامعه را ببینند و به آگاهی روز افزون اقشار پائین و مستضعف ارتش پی ببرند، می‌پنداشتند که خلق ایران، به‌پا خاسته تا عناوین و "اشکال" عوض شده، ومحتوا" به جای خود باقی بماند. همین عده بودند که در این مدت اصرار داشتند فرماندهان نالایق را علیرغم خواست پرسنل به آنها تحمیل کنند. همان کسانی که خود پرسنل مبارزارتش در ابتدا با عشق و امید فراوان آن‌ها را دستگیر کرده و تحویل داده بودند. این عده همان افرادی بودند که تا قبل از پیروزی قیام نیز بارها با مستشاران خارجی و امثال "هویزرها" به چک و چانه‌زدن مشغول بودند و خون پاک مردم از جان گذشته را وجه‌المصالحه‌ی مطامع فرصت‌طلبانه و خودخواهانه‌ی خویش قرار داده بودند. به‌این ترتیب عجیب نیست که دریادار "علوی" جاسوس سیا و نوکر سرسپرده‌ی امپریالیسم، در نظام جمهوری اسلامی، علیرغم تمام تاکیدات امام که "دشمن اصلی ما آمریکاست"، به فرماندهی نیروی دریایی منصوب شود. و هنگامی‌که سخن از مداخله‌ی نظامی آمریکا و حضور او در خلیج فارس‌می‌رود با بی‌شرمی ادعا کند که ما آماده‌ی مقابله با آمریکا هستیم! این‌گونه افراد کسانی بودند که رسالت سازمان‌دهی وتشکیل ارتش جمهوری اسلامی را به‌دوش داشتند و بدون هیچ‌گونه پروایی هر گونه اعتراض و فریاد حق‌طلبانه‌ای از جانب اقشار زحمت‌کش ارتش را تحت عناوین از پیش ساخته نظیر اخلالگر، کمونیست و... برای انقلاب "مضر"! تشخیص داده و خود را موظف به اخراج و تصفیه‌ی آنها می‌دیدند.

تناقض اصلی

باشند. بی‌جهت نیست که هنوز پس از گذشت یک‌سال از انقلاب، پرسنل مستضعف ارتش در خیابان‌ها فریاد می‌کشند: "مردم به‌هوش باشید فرماندهان مزدور، در فکر کودتایند". وهنوز اولی‌ترین‌و طبیعی‌ترین حقوق خود نظیر تشکیل شوراها و تصفیه‌ی‌عناصر مزدور و سر سپرده و آزادی نمایندگان منتخب شان را طلب می‌کنند.

البته توجیه تئوریک این دیدگاه نیز از قبل توسط اربابان فراهم شده و طوطی‌وار، استدلالات هزارها بار تکرار شده‌ی محمدرضاشاه‌ها و... را تکرار می‌کردند. از جمله این‌که زمانی خطر نفوذ کمونیسم و شبح توطئه‌های این چنینی را بهانه‌ی حفظ و دوام نظام و سیستم آمریکایی ارتش می‌کردند وموقع دیگر با علم کردن تضادهای فرعی و یا با این توجیه که برای جلوگیری از تجزیه‌ی کشور! به ارتش قوی (والبته وابسته) نیازداریم، آتش جنگ‌های داخلی را شعله‌ور کرده و بدین‌وسیله سعی در مشروع جلوه دادن تمایلات ضد مردمی و نوکرصفتانه‌ی خود داشتند. خلاصه یک خط بیشتر وجود نداشت که همان سیاست امپریالیزم در زمان بختیار بود که توسط "هویزر" ارائه شده بود.

تغییر بنیادین ارتش، ضرورت انقلاب

در کنار دیدگاه فوق، از همان ابتدانیروهایی‌هم‌بودندکه‌معتقدبودند: از آنجا که سیستم ارتش گذشته بر مبنای نیازهای امپریالیسم در منطقه و در داخل میهن ما، پی‌ریزی شد، و بنا براین تنها هدفش کشتار مردم و تنها خدمتش پاسداری از منافع و مطامع بیگانه‌گان وامپریالیست‌هاست‌باید از پایه دگرگون شده و سیستمی نوین با توجه به نیازهای مرحله‌ی فعلی انقلاب بوجود آید. در همین رابطه به قسمتی از صحبت‌های برادر مجاهد مسعود رجوی در۴ اسفند ۵۷ یعنی کمتر از دو هفته پس از پیروزی قیام که در دانشگاه تهران ایراد شده‌توجه کنیم:

"انقلاب ما ناقص و رو به افول

بخصوصی در ارتش دشمنی داشته باشیم. مساله،اساس و نظام و سیستم ارتش است. این سیستم فرد را خراب می‌کند و با خودش می‌برد. کما اینکه همین که این نظام ترک برداشت ما دیدیم که برادران قهرمان ارتشی ما چه کردند"...

البته چوب این حق گویی را هم از جانب جناح‌های پیش‌گفته خوردیم. کسانیکه رندانه منظور ما را انحلال ارتش و محروم کردن کشور از یک قوای نیرومند و مدافع جلوه دادند. ولی اکنون با گذشتن یک‌سال پرفرازونشیب از انقلاب، مشت عوام‌فریبان و دغلکاران باز شده و دوستان و دشمنان واقعی انقلاب و مردم از یکدیگر باز شناخته شده‌اند. پرسنل آگاه ارتش اگر تمام توطئه‌ها را می‌دیدند و فشارها را تحمل می‌کردند ولی به حرمت انقلاب لب فرو بسته بودند، اکنون آینده‌ی انقلاب را در اعتراض و فریاد، آن‌هم فریادی که از ناشنواترین گوشها بگذرد و خفته‌ترین افراد را بیدار کند،می‌بینند.

چشم انداز آینده

... و اکنون که به دنبال تمام مبارزات و اعتراضات و افشاگری‌ها ضرورت تغییر سازمان‌دهی ارتش مطرح و قبولانده شده است، دو راه حل بیشتر در پیش نداریم. یا کنار آمدن با وضع موجود که در آن‌صورت کنترل وضع قابل انفجار فعلی چندان میسر نخواهد بود و یا اتخاذ راه حلی انقلابی اگر بازهم بخواهیم با اصلاحات و تغییراتی صوری و با کمک گرفتن و تکیه براقشار بالائی ارتش، سیستم گذشته را حفظ کنیم، در آن صورت اصالت‌و مشروعیت و صلاحیت طراحان جدید نیز به‌زیر علامت سوال خواهد رفت. چرا که راه حل‌های بینابینی مآلا "چاره‌ای جز کنارآمدن‌با نظریات حاکم گذشته ندارند. که آن‌هم تنها در خدمت هموار کردن راه امپریالیسم برای ورود مجددش خواهد بود. به همین جهت ادعای تغییر بنیادین ارتش نیز باید در صحنه‌ی عمل به اثبات برسد. که در آن صورت در قدم اول متضمن گرایش و تکیه بر

www.iran-archive.com

مسعود را برای مردم می‌گفتیم.

پس از پایان گفتگو با اسداله به بخش سی.سی.یوی بیمارستان به سراغ برادرمان عباس خاتونی رفتیم.

بیهوش در اثر ضربه چماق

عباس جوانی است ۲۲ ساله که روزها در مغازهٔ پدرش کار می‌کند و شب ها به تحصیل می‌پردازد، وی به وسیله ضربه چوبی که به پشت سرش وارد گردیده، بیهوش شده و از آن زمان هنوز بهوش نیامده‌است و همچنان حالت اغماء دارد. وی خونریزی داخل مخچه داشته که جراحی می‌شود فعلا چشم خود را باز می‌کند و گاه‌گاهی حرف می‌زند و از طریق لوله‌ای که در بینی‌اش جای گذاشته‌اند تغذیه می‌شود

ما که به دلیل بیهوش بودن عباس نتوانستیم با او به گفتگوبنشینیم با یکی از خواهرانش که خود بهیار است و از روز اول در کنار بستر

هشت تیسه خون به او تزریق کرده‌اند، رضا نحوه‌ی تیرخوردنش را اینطور تشریح کرد:

" روز پنجشنبه ساعت ۷/۵ بعد از ظهر بود که در کنار جنبش معلمین مسلمان فریادهای زنی را شنیدم، بلافاصله به طرف او رفتم و گفتم خواهر چیست؟ وی گفت پاسداری به داخل ساختمان معلمین رفته و بچه‌ها را کتک می‌زند، من بلافاصله از ساختمان بالا رفتم ولی پاسدار مرا با ضربه چوب به زمین انداخت، من دوباره بالا رفتم، ولی‌این دفعه پاسدار از بالا به پائین پرید تا فرار کند، من هم پشت سر او به پائین پریدم. در این هنگام وی با شلیک دو گلوله مرا مورد هدف قرارداد و مجروح کرد و سپس پا به فرار گذاشت.

بعد از این حادثه، بچه‌ها مرا به بیمارستان بردند و من تا صبح در بیمارستان بیهوش بودم و بعد از آن به تهران منتقل شدم.

بقیه از صفحه ۹

زندگی سیاسی دکتر محمد ملکی

خواندن این دو طبقه در کنار هم و چگونگی زندگی آنها به خصوص برخورد معلم‌ها با این دو گروه غنی وفقیر مسائل بزرگی را در آن محیط به وجود می‌آورد. و همین مسائل مرتب در فکر ملکی این سوال را مطرح می‌ساخت که چرا؟ او می‌خواست بداند این وضع یک جریان طبیعی است یا برخلاف طبیعت؟ و این جریان موجب شد او به مطالعه رو بیاورد وخیلی زود وارد فعالیت‌های سیاسی گردد.

آغاز فعالیت سیاسی

از سال ۱۳۲۸ رسما به یکی از گروه‌ها پیوست و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با جبهه ملی همکاری داشت. پس از کودتا در "نهضت مقاومت ملی" به فعالیت مخفی پرداخت و به اتفاق گروهی از جوانان شمیران نشریات مخفی نهضت را چاپ و توزیع می‌نمود. در سال ۱۳۳۹ که دانشجوی دانشگاه تهران بود، به اتفاق گروهی از دانشجویان مبارز دانشگاه، "سازمان دانشجویان" را به وجود آورد، که یکی از کارهای آن اعتصاب عظیم دانشگاه تهران بود. و در همین رابطه دستگیر و مدتی در زندان انفرادی قزل قلعه زندانی شد. بعد از قیام مردمی سال ۴۲ با گروه‌های مخفی همکاری داشت. و از سال ۱۳۴۶

مسئولیت برقراری ارتباط بین دانشجویان مبارز خارج از کشور با مبارزین داخلی را به عهده گرفت. او توانست تعداد کثیری از نشریات و کتاب‌های منتشر شده در خارج و داخل کشور و از جمله کتاب‌های معلم شهید دکتر علی شریعتی را که در خارج چاپ می‌شدوارد ایران و به وسیله‌ی گروهی ازمبارزان در ایران‌تکثیر نماید.

دکترملکی درتمام مدت خدمت در دانشگاه تهران هیچگاه از مبارزه با طاغوتیان غافل نشد و موضع او همیشه ضد سرمایه‌داری و ضدامپریالیسم و ضدسازشکاری بود. او می‌گوید تا زنده هستم در راه رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی‌توحیدی تلاش خواهم کرد و تنها آرزوی من برپائی جنبن جامعه‌ای است.

پس از پیروزی انقلاب، دکتر ملکی با اصرار دولت سرپرستی دانشگاه تهران را پذیرفت، با این شرط که دانشگاه واقعا سنگر آزادی باشد. او در مدت یکسالی که این مسئولیت را داشته، برای تحقق این امر از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌است. او توانسته دانشگاه را به صورت کانون آزادی و برخورد اندیشه‌ها درآورد، و در همین رابطه به خاطر اعتراض به سلب آزادی از سوی گروه‌های فشار و مرتجعین خارج‌دانشگاه‌تاکنون دوبار از سرپرستی استعفا داده‌است:

دیدگاه حاکم بر ارتش

این دیدگاه که از درک ضرورت‌ها مانیازمند ارتشی متفاوت از سیستم ارتش آمریکایی و آریامهری است. ولی این بعداز یکسالی است که در طی آن قضاوت‌ها به گونه‌ای دیگر بود.

تناقض اصلی

بدیهی است هنگامی‌که عمال آمریکا، انقلابی ومیهن پرست باشند، پرسنل مبارز و آگاه ارتش جز ضدانقلاب و بیگانه پرست نمی‌توانند تصفیه‌ی آنهامی‌دیدند.

به قسمتی از صحبت‌های برادر مجاهد مسعود رجوی در ۴ اسفند ۵۷ یعنی کمتر از دو هفته پس از پیروزی قیام که در دانشگاه تهران ایراد شده‌توجه کنیم:

"انقلاب ما ناقص و رو به افول خواهد بود مگر اینکه نظام ارتش مزدور و پس مانده‌ی شاه اساسا" وبنیادا" منحل و به‌طور انقلابی تجدید سازمان یابد... مساله این نیست که ما با فرد امپریالیسم برای ورود مجددش سوءنیت بود. به همین جهت ادعای تغییر بنیادین ارتش نیز باید در صحنه‌ی عمل به اثبات برسد. که در آن صورت در قدم اول متضمن گرایش و تکیه بر اقشار محروم و فرو دست ارتش خواهد بود. با این امید که تجربه‌ی یکسال گذشته"مجددا" جایی درتاریخ انقلاب و ارتش ما نداشته باشد.

گزارش یک شب، گزارش یک صبح

"تقدیم به برادرمجاهد مسعود رجوی و تقدیم به تمامی مجاهدین خلق ایران

برف می‌بارد.
برف می‌بارد،
چادرشب ازگران تا بیگران گسترده در وحشت،
حله‌های برف،
درگفن‌پیچیده هرجابنگری، هرگوی و هر برزن،
شمعکی کم‌نور، سوسو می‌کشد از پشت یک روزن،
طول شب همچون شب یلدا،
در سکوتش میوزد آرام بوی مرگ،
در رگانش جاری از گنداب،
عافیت‌جویان، همه درخواب،
یامیان دخمه‌ها پنهان،
یاکنار صخره‌ها لرزان،
پاسداران جهاد خلق،
گام‌هاشان سخت و مستحکم،
بربلند دوششان آویزه بندفنگ،
یاکه با گرگان آدمخوار صحرا سخت گرم جنگ،
غرش فریادشان چون رعد،
آتش خشم مسلسل‌هایشان چون برق،
می‌شکافد تاروپود پرده‌های قیرگون شب،
عافیت‌جویان فرصت‌یاب،
همچنان در خواب،
هرزمان صیاد شب بی‌رحم،
باکمند خویش،
می‌کشد ازآسمان یک اختری درزیر،
هرشهیدی اوفتد برخاک،
قطره‌قطره‌خون او روید شقایق‌ها،
پاسداران اصالت‌های مکتب، همچنان بیدار،
در میان سنگر آتشفشان خلق درپیکار،
از تفنگ هرمجاهد می‌جهد چون برق،
می‌خروشد ناوکی چون رعد،
می‌نشیند بر ستبر سینه ظلمت،
آنک آنک برگران شب،

می‌درخشد تارک سرخ سحر در فجر،
آنک آنک می‌رسد از راه،
کاروان صبح،
صبح نزدیک است.
آری آری صبح نزدیک است.
پنجه خورشید،
می‌درخشد از ستیغ کوه،
ناگهان می‌لغزد از پشت افق آرام،
دامن زرین خودرا می‌کشد برتارک هربام
عافیت‌جویان‌فرصت‌یاب،
ناگهان از گرمی خورشید،
می‌پرند از خواب.
چشمهاشان رابه پشت دست می‌مالند،
دستهاشان را به روی سینه می‌کوبند،
ناگهان پرخشم،
کاسه‌های صبرشان لبریز،
سینه‌های تنگشان پرکینه و نیرنگ،
چهره‌ی تزویرشان همچون پرطاووس رنگارنگ.
شارعان عصر استعمار،
پاسداران اصالت‌های مکتب را، زروی صحنه می‌دانند.
تاکه خود را اوارثان صبح گردانند.
وارث خون شهیدان شب یلدا،
وارث آن صحنه‌های گرم،
وارث آن صحنه‌های رزم،
شارعان عصر استعمار،
این نامردمان‌صبح پیروزی،
پاسداران اصالت‌های مکتب را "منافق" نامشان خوانند.
چونکه ننمودند پای رقعه‌ی مشروع استثماررامهور
چون نرفتند این سلحشوران بی‌پروا،
باردیگرزیر بارشیوه‌ای‌از زور،

* * *

من در این‌اندیشه با خودزیرلب‌آهسته می‌گویم:
راستی این‌عافیت‌جویان‌فرصت‌یاب،
درکدامین‌دخمه‌ای‌شب را سحرکردند؟
راستی‌این‌میوه‌چینان‌درخت‌انقلاب‌خلق
درکدامین‌آبیاری، جوی‌ازسیلاب‌خون‌خویش
پای‌این‌شجرگردند؟
راستی‌این‌کاسه‌های‌داغ‌ترازآش،
راستی‌این‌انقلابی‌های‌بعدازانقلاب‌خلق
درکدامین‌سنگری‌برپا شررگردند؟
درکدامین‌دخمه‌ای‌شب‌را سحرگردند؟

م. ح. آ
۱۳۵۸/۱۱/۱۵

بقیه از صفحه ۱۵

فرازهایی از زندگی مبارزاتی مجاهد شهید محمود رحیمخانی

خصوصیات شهید محمود رحیم خانی

محمود فردی پرکار و مصمم بود، پشتکار و خستگی ناپذیری محمود و قدرت استقامت او همیشه جلب توجه می کرد. وقتی به کاری مشغول می‌شد، خود را به کلی فراموش می‌کرد. او در تهیه‌ی امکانات گروهی‌نقشی فعال داشت. وی در انجام دو عمل نظامی و اعدام انقلابی شرکت داشت و یکی از عملیات نیز،به فرماندهی خود او صورت گرفت.

زندگی در میان محرومین و بزرگ‌شدن در شرایط فقر به او خشمی ابودرگونه و در عین حال قلبی سرشار از عشق به توده‌های محروم بخشیده‌بود. او در وصف این حالت خود اشعار زیر را سروده‌بود:

به خود می‌اندیشم، من خود چگونه‌ام؟
نه، سوگند می‌خورم. به‌زندانیان راه‌آزادی،
به شکنجه، به داغ، به شلاق‌هائی که خلاق‌است!
به آتش نگاه‌کودکان
به سوزناک آه‌مادران
به پینه‌بسته دست کارگر
به عزم آهنین آزادگان تا وفاکنم به عهد خود، وفاکنم به
خلق خویش
و زندگی چنان کنم که گفته‌ام.

محمود از لحاظ منظم‌بودن در کارهایش و بخاطر جمع‌بندی مسائل و حوصله و شکیبائی در شنیدن انتقادها، در بین همه مشخص بود. حضورش در جلسات گروه از اتلاف وقت جلوگیری می‌کرد. مسائل امنیتی خود را خوب توانسته‌بود حل کند و بدین لحاظ نمونه قابل توجهی در این موارد بود.

سلام بر آزادی ــ درود بر خلق
درود بر شهدای به خون خفته خلق

و به زیر بازجوئی و شکنجه‌های وحشیانه می‌رود. ولی با مقاومت قهرمانانهٔ خود جلادان ساواک را به زانو در می‌آورد. تا جائی که بازجوی وی به او می‌گوید: ما با تو چکار کنیم که حرف بزنی؟!... کابل زدیم، ارسقف آویزانت کردیم، به آبولو بستیم، اما هیچ کدام دردی دوا نکرد، آخر چکار کنیم که تو حرف بزنی؟....

محمود ۴ ماه زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرارداشت. ولی او با مقاومت دشمن‌شکن خود، اسرارش را فاش نساخت. بعد از ۴ ماه در بیدادگاه نظامی شاه ابتدا به اعدام محکوم می‌شود و سپس در دادگاه تجدیدنظر به حبس ابد محکوم می‌گردد.

او درزندان به‌مبارزات‌خود ادامه می‌دهدو سرانجام در بهمن ۵۷که به همت خلق قهرمان درهای زندان گشوده می‌شود، مجاهد شهید به دامان خلق خویش بازمی‌گردد، وبه فعالیت در شرائط جدید ادامه می‌دهد. اما یکماه بعد در حین مسافرت به اندیمشک در یک تصادف مشکوک به شهادت می‌رسد.

www.iran-archive.com

ایدئولوژی :

مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع)

بقیه از صفحه اول

کسانی که فاقد بینش عمیق هستند، صلاحیت رهبری را ندارند

بدیهی است افرادی که بینس عمیق‌ندارند، صلاحیت رهبری و حل مسائل پیچیده‌ی یک جامعه‌ی انقلابی را ندارند *(لا هو اهل لما فوض الیه)*. آنها از درک پیوند متقابل و گسست ناپذیر تئوری و عمل عاجزند و فکر می‌کنند که برای رهبری یک انقلاب، تنها کافیست "حسن نیت" داشته باشند.

حال آنکه امروزه ما می‌دانیم برای حل مسائل بغرنج مبارزه، شرط اساسی دیگری نیز لازم است، این شرط اساسی همان مجهز بودن به یک "تئوری انقلابی" است که بدون آن "مبارزه‌ی انقلابی" امکان ندارد.

یک رهبر انقلابی باید بتواند با شرکت در مبارزات انقلابی توده‌ها، تئوری را با عمل پیوند دهد و به شیوه‌ی انقلابی پرورش یابد و آبدیده شود. این نوع پرورش با سایر انواع پرورش‌های ذهنی و جدا از عمل اجتماعی به کلی فرق دارد. در پرورش یک جانبه‌ی ذهنی، تمام توجهات و تاکیدات، روی انباشتن مطالب و کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه در ذهن است در پرورش انقلابی به عکس رشد و آبدیدگی فرد از طریق تطبیق تئوری‌ها بر عمل، آشنائی با استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی، حل شدن در ایدئولوژی و کسب خصائل انقلابی، قدرت جمع بندی و کشف شیوه‌های مناسب کار و ... تامین می‌شود. در تلقی صوری و انتزاعی از پرورش، "رهبر" خود را مصون از هر خطا می‌داند و به هیچ حقیقتی خارج از شناخت‌های ذهنی خود قائل نیست *(لا یحسب العلم فی شئی مما انکره)*، چون از مبارزه‌ی توده‌های وسیع خلق جداست و فقط به پرورش ذهن خود (پرورش ایده‌آلیستی) پرداخته است. در صورتی که یک رهبر انقلابی بایستی همواره شناخت‌ها و تئوری‌های خود را به عمل اجتماعی بازگردانده و ببیندکه یافته و طبعا بقایای ایدئولوژی و ارزش ـ های‌کهنه‌ی‌آن جامعه را همراه دارند وجود چنین نمودهائی در برخوردهای یک انقلابی بایستی در حکم یک هشدار خطرناک تلقی شود که ممکن است در اثر عدم تصحیح و اصلاح به محو شخصیت انقلابی و انحطاط او منتهی شود.

کسی که بگوید "فقط من درست می‌فهمم" ...

بدون شک کسی که قاطعانه مدعی است: "فقط من درست می‌فهمم" معلوم است که فی‌الواقع کمتر می‌فهمد چنین افرادی بیشتر خودشان را لوث می‌کنند. این خود یکی از بارزترین مظاهر ایده‌آلیسم است، بدین معنی که او بجای اینکه بازگو کننده‌ی واقعیت خارجی باشد، چیزهائی را از ذهن خودش به جای آنها، ملاک قرار داده و راجع به واقعیت خارجی قضاوت می‌کند. بنابراین کسی‌که، خود را بیشتر از آنچه هست ارزیابی می‌کند و بدون کسب صلاحیت لازم، در مورد مسائل گوناگون حق اظهار نظر به خود می‌دهد، کسی که خود و اعتقادات خود را خطا ناپذیر می‌داند، کسی که به افکار و نظریات خویش بیش از حد لازم بها می‌دهد و بالاتر از شناخت خود، چیزی را متصور نیست، نوعی ایده‌آلیست به شمار می‌رود. بشریت و علم همواره از افکار و احزاب و عقاید کسانی که مرزهای معرفت را فقط به خودشان محدود کرده و خود را انحصارطلبانه، مرکز عالم، تصور کرده‌اند سخت‌ترین ضربه‌ها را خورده است.

و إن أظلم علیه أمر اکتتم به لما یعلم من جهل نفسه، تصرخ من جور قضائه الدماء و تعج منه المواریث"

(و اگر امری بر او مبهم باشد، چون به نادانی خود آگاه است، سعی می‌کند جهل‌اش را بپوشاند. به سبب حکم‌هائی که صادر کرده، خون های به ناحق ریخته شده، فریاد می‌کنند و

و کالایی رایج‌تر و گرانبهاتر از آن نیست، وقتی که مورد تحریف قرار می‌گیرد، نزدایشان چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست).

وقتی که مقدرات انقلاب و خلقی در دست رهبران بی‌صلاحیت باشد، فاجعه به بار می‌آید. به جای آنکه مبارزه‌ی توده‌ها را،در مسیر رشد و کمال آنها و نابودی دشمن و ایجاد جامعه و ارزش‌های نوین هدایت کنند انرژی‌ها و استعدادات آنان را تباه می‌سازند، ارزش‌های متعالی و افکار و اندیشه‌های‌انقلابی را مسخ می‌کنند. بازار دسیسه و نیرنگ، عوام‌فریبی و دروغ گرم می‌شود، حقایق وارونه جلوه داده می‌شوند، تفکرات اجتماعی و رسوم و تمایلات طبقاتی امکان رشد می‌یابند و مثل موریانه دستاوردهای نو و مترقی را می‌خورند، حتی اصول و استنتاجات ایدئولوژیکی را تحریف می‌کنند تا با سوابق ذهنی‌شان جور درآید. دامنه‌ی تحریفات و کج‌فهمی‌ها بجائی می‌رسد که سیمای راستین و اصیل قرآن در انزوا قرار می‌گیرد و از آن پرهیز داده می‌شود، ولی تفاسیر و استنباطات بی‌محتوا، برداشت‌های کج و معوج و آلوده به ذهنیت‌های طبقاتی مورد ترویج و تائید قرار می‌گیرند. انقلابیون راستین و پیشتازان صدیق خلق کنارزده می‌شوند، عافیت جویان حاشیه‌نشینان و نالایقان،صالح شناخته می‌شوند و میدان‌دار می‌گردند.

در همه‌ی زمینه‌ها، ارزش‌های مترقی و انقلابی در معرض انکار و تهمت و افترا واقع می‌شوند و طرد می‌گردند، برعکس فرهنگ کهنه و ارتجاعی، ریا، عوام‌فریبی، بی‌صداقتی و هر زشتی دیگر رونق می‌گیرد به این ترتیب جامعه به سمتی می‌رود که مناسبات کهنه تجدید و احیاء می‌شوند و اوضاع به وضع گذشته رجعت می‌کند.

لیکن تاریخ هیچگاه به عقب بر نمی‌گردد. مردم کم‌کم آگاه می‌شوند و رهبران واقعی خود را از مدعیان نالایق بازمی‌شناسند و مبارزه و انقلاب جدیدی را آغاز می‌کنند (مراجعه شود به خطبه ۱۶). انقلابی‌که طبیعتا طی آن، بی‌صلاحیت‌ها از دور خارج خواهندشد. زیرا در چنان تحولی، دیگر نه برای منفعت‌طلبی و غرض‌ورزی جایی باقی می‌ماند ونه برای خشک مغزی و بلاهت و کج‌اندیشی. میدان مبارزه‌ای سخت و جدی است که در آن تنها صداقت (تقوا) و بینش بـه کار می‌آید ولاغیر:

" ان من صرّحت له العبر عما بین یدیه من المثلات، حجزته التقوی عن تقحم الشبهات" (خطبه ۱۶ فراز ۱).

عین الله پورعلی شهید حملات اخیر ارتجاع به قائمشهر

در سال ۱۳۳۷ در روستای تلنار واقع درقربه‌ی چپکرود حومه‌ی جویبار قائم‌شهردر خانواده‌ای بسیار فقیر کـه از طریق کشاورزی روزگار می‌گذراندند، به‌دنیا آمد. وی از همان ابتدای زندگی، مزه‌ی تلخ و وحشتناک محرومیتی کـه زائیده‌ی نظام ظالمانه‌ی ارباب و رعیتی بود،راچشیده و از کودکی یعنی وقتی که هنوز به سن مدرسه نرسیده بـود چنانکه در همه‌ی روستاها به ویژه در خانواده‌های فقیرتر معمول است به خانواده‌ی خود در کشاورزی کمک می‌کرد و بیش از توان خود، به‌زحمت و رنج‌می‌افتاد.

ـ (حسین یزدانی) را آغاز کرد و در حالی‌که فئودال منطقه با اعمال زور و وحشت،صدای هرگونه اعتراضی را خفه می‌کرد (به طوری که روستائیان سخت مرعوب شده‌بودند.) دست به افشاگری زده‌و روستائیان را به حقوق‌شان آگاه می‌کرد. یک بار مستقیمـا به منـزل ارباب رفت و با حالتی اعتراض‌آمیز و با خشونتی که‌از اعماق قلب پرکینه‌اش نسبت به این‌درندگان خون آشام سرچشمه می‌گرفت، خواستارحقوق کشاورزان‌تحت‌ستم شد.

این برخورد چنان شجاعانـه و غیرمترقبه بود که در روستا با انعکـاس

گزارش مراسم هفتمین روز شهادت عین‌الله‌پور علی در قائم شهر

هنوز خون برادرکارگرمجاهدمان "عباس عمانی" خشک نشده‌است که دیگربار دست‌های پلید امپریالیسم از آستین ارتجاع بیرون آمده و به خونی دیگر آلوده می‌گردد.

و این بار از میان معلمین دلیر و انقلابی‌خلق، شهیدی دیگر بر کاروان شهـدای پرافتخار "مجاهدین خلق" قرائت گردید و بعد پیام مجاهدین خلق ایران ـ مرکز قائم‌شهر خوانده شد. در آن پیام ضمن تسلیت به خانواده‌ی شهید، تاکید شد که راه پر نشیب و فراز حرکت به سمت جامعه‌ی بی‌طبقه توحیدی بدون شک به وسیله همین شهدا هموار می‌شود.

پس از پیام مجاهدین خلق ـ

در هفتمین روز شهادت، شهید یورعلی، صدهاتن از خواهران و برادرانش با او تجدید میثاق کردند

افزوده می‌گردد. و همانگونه که برادر مجاهد مسعودرجوی پیش‌بینی می‌کرد عمانی بی‌گمان آخرین شهید سازمان نبود، چرا که به فاصله‌ی کوتاهی پس از او "عین‌الله" به خاک و خون کشیده‌شد.

همانطور که می‌دانید، معلم مجاهد، عین‌الله‌پورعلی در جریان حفاظت از ستاد مجاهدین خلق در "قائم‌شهر" به دست چماقداران و ژ-۳ بدستان مرتجع به شهادت رسید و اینها سعی بسیار داشته و دارند که شهادت این شهید والامقام را با سکته قلبی تعبیر کنند.

باری، روز پنجشنبه ۹ اسفند،به مناسبت هفتمین روز شهادت این معلم

مرکز قائم‌شهر، پیام جنبش معلمین مسلمان مازنداران، و پیام مشترک انجمن‌های دانش‌آموزان مسلمان مازنداران، و انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی مازنداران قرائت شد. در آنها ضمن اشاره به حساسیت موقعیت فعلی (انتخابات) به نقش عوامل ارتجاعی در این جریان به لحاظ جلوگیری از شرکت نیروهای انقلابی اشاره‌گردید. و از طرف انجمن دانشجویان مسلمان دانشکده‌ی‌کشاورزی ساری نیز شعری برای شهید قرائت گردید. سپس زندگینامه شهید بوسیله یکی از دوستانش خوانده‌شد. سپس ابوذر ورداسبی سخنرانی کرد، او ضمن

www.iran-archive.com

جداست و فقط به پرورش ذهن خود (پرورش ایده‌آلیستی) پرداخته است. در صورتی که یک رهبر انقلابی بایستی همواره شناخت‌ها و تئوری‌های خود را به عمل اجتماعی بازگردانده و ببیندکه آیا این تئوری‌ها او را به هدف می‌رسانند یا نه؟

او باید ضمن جمع بندی مبارزات توده‌ها، با فروتنی از آنها درس بگیرد عقاید و انتقادات آنها را گوش کند، نقطه نظرهای ذهنی موجود در افکار خود را تصحیح کند و چیزهای غلط را به دور ریزد. رهبری انقلابی باید طبق اصل "از توده‌ها به توده‌ها" نظرات پراکنده و غیرمنتظم توده‌ها را جمع کرده و آنها را در چارچوب خطوط و نظرگاههای کلی خود به صورت فشرده درآورد، سپس مجددا آنها را به صورت تئوری‌های مدون در میان مردم تبلیغ و تشریح کند، تا متقابلا مردم نیز آنها را پیگیرانه دنبال کنند و صحت و سقم این نظریات را در عمل بیازمایند. با تکرار چنین پروسه‌ای است که نظریات و ایده‌های رهبری صحیح‌تر، زنده‌تر و غنی‌تر می‌گردند.

را و اگر امری بر او مبهم باشد، چون به نادانی خود آگاه است، سعی می‌کند جهل‌اش را بپوشاند. به سبب حکم‌هائی که صادر کرده، خون های به ناحق ریخته شده، فریاد می‌کنند و میراث‌ها ناله سر می‌دهند) می‌بینیم که وقتی فرد در موضعی قرار بگیرد که صلاحیت آن را ندارد، . چگونه دوگانگی‌ها و عدم صداقت‌ها در وجودش رشد می‌کند، تا آنجا که حقیقت را آگاهانه مخفی می‌کند. در این حالت دیگر علاوه بر جهالت و ناآگاهی ملاحظات و منافع شخصی خودخواهانه نیز وارد رفتار او شده به نحوی که حاضر است منافع خلق و انقلاب را فدای آنها سازد. عملکردهای انحرافی جاهلانه و یا نفع ـ طلبانه این نوع رهبری‌به قربانی شدن عده‌ای و ریختن خون آنها منتهی می‌گردد. این خون ها در حقیقت تاوان اشتباهات و نادانی های رهبرانی است که معمولا" آن را محروم‌ترین‌اقشار توده‌های خلق می‌پردازند. همانهائی که چه بسا در یک مرحله، با خون خودشان راه به قدرت رسیدن این

اگررهبری‌فقط درحاشیه‌بنشیند وخودرا درمیان ذهنیات، علائق‌ونزدیکانش محصور نماید، هیچ دردی‌ازدردهای مردم‌رانمی‌تواند دواکند.

اگر هسته‌ی رهبری خود راتافته‌ی جدابافته و "ارباب" توده‌ها بداند، اگر از ضعف‌ها و اشتباهات کار خود با صداقت تمام انتقاد نکند، و مصمم به رفع آنها نگردد، اگر فقط در حاشیه بنشیند و خود را در میان ذهنیات، علائق و هم مسلکان و نزدیکانش محصور نماید، دیری نخواهدپائید که به انحطاط کشیده می‌شود. چنین رهبرانی هرقدر هم که معلومات داشته باشند؛ به هیچ وجه به کار مردم نخواهند خورد و آنها دست رد به سینه‌شان می‌زنند، به خصوص که توده‌های عوام از آنها تجلیل می‌کنند سرمست باده‌ی غرور شده و مبدل به افرادی از خودراضی، پرمدعا، متکبر و سرانجام فاسد می‌کردند این روحیات ممکن است در برخی انقلابیون بی‌ـ تجربه نیز که هنوز درکوره‌ی‌مبارزه‌ی انقلابی آبدیده نشده‌اند و از خصائل کهنه‌ی عادات طبقاتی پاک نگردیده‌ـ اند، وجود داشته باشد، زیرا بهرحال آنها هم در یک جامعه منحط پرورش

مدعیان را هموار کردند. این نوع رهبران با این عملکردها حتی دست‌ـ آوردها و میراثی را هم که در گذشته کسب شده‌بود بر باد می‌دهند.(و *تحج منه المواریث*)

تحریف‌ایدئولوژی‌دراثر حاکمیت‌رهبری‌بی‌صلاحیت

" اِلَی اللّهِ أشکُو مِن مَعْشَرٍ یعیشُونَ جُهّالاً، وَ یَموتونَ ضُلّالاً، لَیسَ فیهم سلعه أبوَرُ مِنَ الکِتابِ إذا تُلِیَ حَقَّ تِلاوَتِهِ وَ لا سِلعَةٌ أنفَقَ بَیعاً و لا أغلیٰ ثَمَناً مِنَ الکِتابِ إذا حُرِّفَ عَن مَوٰاضِعِهِ وَ لا عِندَهُمْ أنکَرَ مِنَ المَعروف و لا أعْرَفُ مِن المُنکَرِ ".

(به خدا شکایت می‌کنم از گروهی که باجهل و نادانی زندگانی می‌کنند و بر ضلالت وگمراهی‌می‌میرند. در میان‌شان متاعی بی‌قدرتر از قرآن، وقتی که به حق و در سیمای اصیل آن عرضه گردد، نیست. همچنان که متاع

مدرسه نرسیده بود چنانکه در منطقه‌ی روستاها به ویژه در خانواده‌های فقیرتر معمول است به خانواده‌ی خود در کشاورزی کمک می‌کرد و بیش از توان خود، به‌زحمت و رنج‌می‌افتاد.

از آنجائی‌که‌پدرش علاقه‌ی وافری به او داشت با همه‌ی گرفتاری‌ها ومشقات زندگی،او را در هفت سالگی به مدرسه فرستاد. وی از دانش‌آموزان ممتاز کلاس بود و در روزهای تعطیل به‌ویژه در ایام تابستان در کار کشاورزی به پدر ومادرش کمک می‌کرد. بعدازاتمام دوره‌ی‌ابتدائی‌برای‌ادامه‌ی تحصیلات به شهر عزیمت کرد. چیزی که حتی در ده و شهر و محیط دبیرستان جلب توجه دوستان و آشنایان می‌کرد، اخلاق پاک و صفات نیکوی روستائی او بود.

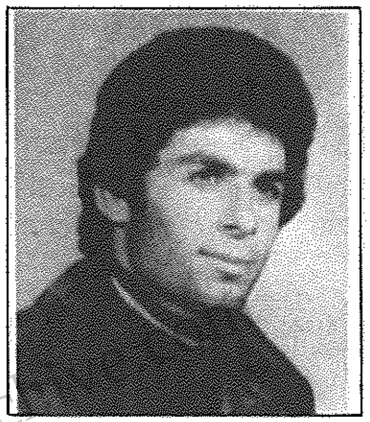

پس از طی دوره‌ی اول دبیرستان وی که از لحاظ مالی در فشار وتنگنا بود در دانشسرای مقدماتی شبانه‌روزی فرح آباد ساری ثبت نام کرد تا در ضمن تحصیل ازامکانات زندگی نیز برخوردار شود. در ضمن او در تابستان‌ها به‌طور روزمزد در شرکت‌های ساختمانی مشغول به کارمی‌شد.

او در جریان انقلاب فعالیت روشنگرانه‌ای در روستای خود به ویژه بر روی جوانان و کودکان داشت و فعالانه در تظاهرات ضددیکتاتوری شرکت می‌کرد.

کودکان و جوانان روستا را با کتاب‌های متناسب ونیز کتاب‌های دکتر شریعتی آشنا کرد و در همین رابطه کتابخانه‌ی کوچکی در مقرش ایجاد نمود

درگیری‌با "ارباب"

وی که ریشه‌ی فقر و محرومیت روستائیان را در نظام حاکم، به‌ویژه در بقایای سیستم فئودالی در روستامی‌دید، با احساس مسئولیت خاصی مبارزه علیه فئودال منطقه

سرچشمه می‌گرفت، خواستارحقوق کشاورزان‌تحت‌ستم‌شد.

این برخورد چنان شجاعانه و غیرمترقبه بود که در روستا با انعکاس ناباورانه‌ای روبرو شد. خویشان و نزدیکان وی که مانند دیگر روستائیان تحت ستم، سخت: مرعوب ارباب بودند از ترس انتقام به وحشت افتادند و عین‌اله رااز درافتادن با ارباب برحذر داشتند. سرانجام‌عین‌اله پس از اتمام دوره دانشسرا در روستای مجاور (مشک‌آباد) معلم شد و با شور و شوقی فراوان به تربیت دانش‌آموزان و روشنگری در سطح روستا پرداخت. او که همواره سعی می‌کرد از هرامکانی در جهت تحقق جامعه‌ی‌توحیدی استفاده کند، کتابخانه‌ی کوچک خانه‌اش را تبدیل به‌کتابخانه‌ی بزرگتری کرده و از پوستر و عکس شهداء برای‌تبلیغ راهشان استفاده می‌کرد. شهید عین‌اله پورعلی آنچنان به وظیفه سنگین اسلامی خویش‌آگاهی پیدا کرده بود که از هیچ کوششی برای رهایی زحمتکشان‌و روستائیان کوتاهی نکرد. او فهمیده بود که برای رهایی از یوغ استثمار و استثمارگران بایدبه آگاهی توده‌های زحمتکش افزود. بر همین اساس بود که بعد از فراغت از تدریس در مدرسه، روستائیان را به دور خود جمع می‌کرد وبه تدریس می‌پرداخت.

توطئه‌برای‌قتل‌عین‌اله

بعد از پیروزی انقلاب او نیز هیچگاه مبارزه را تمام شده نمی‌دانست، زیرا به عینه می‌دید که هنوز نظام فئودالی بر روستاها حاکمیت دارد و کشاورزان محروم هنوز از یوغ ارباب آزاد نشده‌اند. به ویژه اینکه بر اثر عملکرد های نیروهای ارتجاعی، هیچگاه عدالت در مورد تمام جنایتکارانی که جز استثمار و تجاوز، کار دیگری نکرده بودند، اجرا نشده‌بود. به‌مبارزه‌ی‌خود علیه فئودال محل (حسین یزدانی که به میانجیگری یکی از روحانیون متنفذ ساری) آزاد شده‌بود، ادامه داد.

حسین یزدانی که در منطقه به تجاوز و قتل و زور گوئی مشهور است، اینبار نیز در نظام جمهوری اسلامی در صدد بر می‌آید که این سد راه خود را از میان بردارد؛لذا با توطئه‌ای به صورت تصادف ساختگی در صدد قتل عین‌اله بر می‌آید. اما عین‌اله در این مهلکه، درحالی که زخمی شده‌بود، از مرگ نجات یافت.

او همواره در جستجوی دریافت بیشتری از حقایق بود. و براساس

همین ویژگیش به تضادهای جامعه آگاه بود و به وضوح می‌دید که چگونه خون شهداء با انحرافی که فرصت طلبان و مرتجعان در مسیر انقلاب ایجادکرده‌بودند،به هدر می‌رود. او از افتراها و تهمت‌هایی که به نیروهای انقلابی زده می‌شد: سخت آزرده می‌گشت و در هر فرصتی که پیش می‌آمد این اعمال ارتجاعی را محکوم می‌نمود.

دررابطه‌باسازمان

سرانجام وی تحقق آرمان‌های توحیدی خود را در سازمان مجاهدین خلق یافت و در رابطه با این جریان انقلابی، به حرکت خود در فاز جدیدی ادامه داد. وی پس از رسیدن به این سرچشمه،که روح پرتلاطمش را اقناع می‌کرد، خود به عنوان مبلغ سازمان درآمد و با بردن عکس و پوستر و نشریات سازمان به روستا و محل کارش، رسالت خود را در مسیری جدید ادامه داد.

شهید عین‌اله پورعلی که کینه‌ای عمیق از ارتجاع و حامیش امپریالیسم به دل گرفته‌بود، روستا و مدرسه رابه خاطر شرکت‌در میدان مبارزه بر علیه ارتجاع و امپریالیسم که اینبار به شکل میتینگ پنج‌شنبه مطرح شده بود: ترک‌کرد و به قائم‌شهر آمد. نیروهای واپسگرا که مرگ خود را در اعتلاء و رشد نیروهای انقلابی

می‌دیدند، این بار میتینگ آرام را تبدیل‌به میدان جنگ و صحنه‌های خشن کردند و انقلابیون را به مبارزه طلبیدند. عین‌اله همانند تمام کسانی که به سازمان خود عشق می‌ورزند وقتی که احساس کرد ستاد مجاهدین در خطر هجوم نیروهای ارتجاعی است، با دیگر همرزمانش یک زنجیر انسانی به دور ستاد ایجاد کرد و به حراست و حفاظت آن پرداخت چماق‌بدستان و حامیان ژ-۳بدست‌شان که از هیچ جنایتی برای به تعویق انداختن مرگشان فروگذار نمی‌کنند اینبار جنایت دیگری مرتکب شده و با هجوم‌های مکرر خود سرانجام عین‌اله را به شهادت رساندند تا سند دیگری بر زوال خود به خلق ارائه دهند.

نیروهای ارتجاعی، حتی پس از شهادت هم دست بردار نبودند و با وحشت و شتابی که انعکاس جنایتشان بود، شب هنگام جنازه را از بیمارستان دزدانه تحویل گرفته و با رفتاری که برای روستائیان تداعی مامورین دژخیم آریامهری را می‌کرد با ایجاد ترس و ارعاب وی را به خاک سپردند و برای پوشاندن این جنایتشان سعی کردند که از پدر داغدیده شهید،امضائی مبنی بر اینکه عین‌اله از طریق سکته قلبی درگذشته است بگیرند که این بار هم تیرشان به سنگ خورد و سند دیگری بر اسناد رسوائیشان افزود.

شهادت این شهید والامقام را با سکته قلبی تعبیر کنند.

باری، روز پنجشنبه ۹ اسفند،به مناسبت هفتمین روز شهادت این معلم مجاهد، مراسمی از طرف "جنبش معلمین مسلمان قائم‌شهر" در مزارش واقع در گلدشت جویبار که دهی از دهات دور قائم‌شهر می‌باشد برگزار شد، و صدها تن از خواهران و برادران به نمایندگی از طرف میلیون‌ـ ها چشمی که در مرگ او گریان شدند، و خشم و نفرت‌شان نسبت به ارتجاع صد ـچندان شده‌بود، در این مراسم شرکت کردند. و با اجتماع خویش میثاق خود را با خدا و خلق تجدید کردند که در راه آرمان پاک و مقدس اسلام راستین تا رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی از نثار همه‌چیزشان خودداری نکنند.

باوجود دوری و بدی راه، مراسم با حضور صدها تن از خواهران و برادران مبارزمان از شهرها ی بابل، بابلسر، آمل، قائم‌شهر و ساری آغاز شد. در ابتدا آیاتی از کلام‌الله مجید برای شهید قرائت گردید. سپس زندگینامه شهید بوسیله یکی از دوستانش خوانده‌شد. سپس ابوذر ورداسبی سخنرانی کرد، او ضمن تجلیل از مقام شهید، به شهدای مجاهدین خلق و نقش مجاهدین در شرایط فعلی توجه داد. و جریانات ارتجاعی،نظیر حمله به مقر مجاهدین و ... را با فشارهایی‌که در انقلابات توحیدی گذشته بر نیروهای مردمی وارد می‌آمد تشبیه کرد، که با تشویق زیاد خواهران و برادران مواجه گردید.

درپایان‌وپس از صرف نهار که از طرف خانواده‌ی‌شهید تهیه دیده شده بود (طبق سنت محل) بچه‌ها،محل را ترک کردند در حالی‌که قلب‌هایشان سرشار از کینه‌ی‌مضاعف نسبت به امپریالیسم ارتجاع بود.

مسئله جالبی که در این مراسم دیده می‌شد حضور فعال روستائیان اطراف و نیز شاگردان‌خردسالش‌بود که همگی در حالی که به شدت می‌گریستند وسینه‌می‌زدند در مراسم شرکت داشتند، و این نشانه نفوذ مردمی عین‌الله بود.

از سخنرانی "پدر طالقانی" در مراسم سالروز فقدان دکتر مصدق (۱۴ اسفند ۵۷)

سال گذشته بعداز سالهای متمادی اختناق پهلوی فرصتی دست داد تا هم رزمان و دوستداران دکترمصدق منجمله پدرطالقانی و برادران مجاهد مسعود رجوی وموسی‌خیابانی و برخی دیگر از شخصیت‌ها و گروهها ، دراحمدآباد گرد آیند و یاد او را زنده کنند .

در آن مراسم پدرطالقانی و برادر مجاهد مسعودرجوی سخنرانی کردند . و امسال ما در غیبت "پدر" با یادآوری بخش‌هائی از سخنرانی‌اش بر مزار دکترمصدق ، حضور معنوی او را در این روز بیشتر احساس می‌کنیم !

بسم الله الرحمن الرحیم

إنّ اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم

برادران ، خواهران ، فرزندان گرامی ! امروز روز خاطره انگیزی برای ملت ماست . همه در پیرامون تربت شخصیتی مبارز و تاریخی جمع شده‌ایم نام مرحوم دکتر محمد مصدق ، برای همه‌ی ملت ایران ، و برای تاریخ ما و نهضت ما ، خاطره‌انگیز است . نام‌دکتر مصدق ، همان اندازه که برای هشیاری، بیداری ، نهضت ، مقاومت و قدرت ملیّ ،خاطره‌انگیز است ، همان اندازه برای دشمنان ما ، دشمنان داخلی و خارجی ، استعمار خارجی و عوامل استعمار داخلی ، وحشت‌آور و نگرانی‌آور است . دکتر مصدق ، ۱۲ سال پیش درحال تبعید ، در میان این قلعه و بیابان ، چشم از جهان فروبست . ولی قبر او ، مزاراو ، نام او ، همه‌ی اینها ، برای دشمنان ملت وحشت‌انگیز بود . چه سال‌هائی که گذشت و مردم‌ما ، ملت با وفای‌ما ، ملت هشیار ما ، برای زیارت قبر او ، برای زنده‌کردن نام و نهضت او ، به سوی مزار او می‌آمدند . و پلیس‌و ماموران دژخیم و طاغوت ، از زیارت کردن و فاتحه‌خواندن بالای قبر او ، وحشت داشتندوهمه‌ی‌راه‌ها را بروی ما وهمه‌ی‌ملت ما ، دراین‌گوشه‌ی بیابان، می‌بستند .چرا؟ مگر دکتر مصدق چه بود؟ دکتر مصدق خفته در خاک، چشم از جهان دوخته ، چه وحشتی از او داشتند؟ دکتر مصدق، نام او ، راه و روش او ، مجموعه‌ای است از مبارزه‌ی بیش از نیم‌قرن ملت ایران. دکتر مصدق ، در پی نهضت‌های پیش از فوت ، و ادامه‌ی نهضت‌های پس از وفاتش، حلقه‌ای و واسطه‌ای بود برای ادامه‌ی نهضت مردم ایران ، علیه ظلم و استبداد و استعمار و استثمار. این نام‌و این مزار، همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادیخواه بوده است و خواهد بود .

امروز که ما در اطراف مزار او جمع شده‌ایم ، پیش از اجتماع ظاهری ما ، باید مرکز اجتماع فکری ، اندیشه‌ای و انقلابی ملت ما باشد . ماتا چندی قبل چنین روزی را باور نمی‌کردیم ، که همه‌ی‌ما، از اطراف و اکناف ، در چنین مکانی باهم جمع بشویم و یاد مصدق ، راه‌و روش مصدق را باز زنده‌تر کنیم . دکتر مصدق مجموعه‌ای است از سلسله حوادث و موج‌های قبل از خود و بعد از خود .ما ، و شخص مخلص شما ، با این وضع وحال مزاجم که اینجانشسته‌ام اگر هرچه بگویم و هرچه که‌یادم‌است ، با همه‌ی ضعف‌حافظه ، کافی نیست .

یادآوری شکست‌ها و پیروزی‌ها

شاید اگر همه سکوت کنیم و در اندیشه فرو رویم و تذکرات گذشته را به یاد آوریم ، این سکوت بیش از هزار زبان ، گویا باشد و گذشته و وضع کنونی و آینده ما را ترسیم کند . آنچه من می‌توانم در این مکان و در این شرایط به شما ملت عزیز وشرافتمند ایران بگویم ،فقط تذکرهائی است ،یادآوری‌هائی است ،که شاید این‌تذکرات هرچه بیشتر نافع‌تر باشد .

تذکرات شکست‌ها و پیروزی‌ها ، تذکرات راه‌های‌مستقیم و منحرف، تذکرات علل شکست‌ها و پیروزی‌های ملت ایران ، که مانند موج دریا ، گاه طوفانی می‌شد و گاه آرام ، ولی در عمق ، مواج و متحرک بود .دکتر مصدق چرا پیروز شد؟ دکتر مصدق چرا بر حسب ظاهر و نه واقع شکست خورد ؟ دکتر مصدق ، یعنی نهضت ملی و دینی ایران ، چرا پیروز شد و چرا به شکست منجر شد ، چرا این موج برخاست و دومرتبه آرام گرفت؟

این آیه‌ای که در آغاز سخنم بیان کردم ،باهمه‌ی فشردگی و کوتاهی و اعجازآمیزی ، بیان علل شکست‌ها و پیروزی‌های ملت‌ها و مردم و امم است. *" ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم "*. تغییر و تحول ، شکست وپیروزی ، عزت و ذلت ، انهدام و سازندگی ، همه ، مربوط به چیست؟ به نیات ، نفسیات ، اخلاق ، روش‌ها و منش‌های ملت‌ها. دو اراده است ، اراده‌ی‌انسان‌و اراده‌ی خدا ، سنن جاریه الهی . تغییر با اراده‌ی‌انسان ، در خود انسان ، تغییر نفسیات ، اخلاق ، روحیات ، دید و بینش. اگر به هر جهتی تغییر کرد ، سنن الهی‌هم ، آن ملت و آن‌امت را ، در همان جهت تغییر می‌دهد . تغییر از عزت به ذلت، از ذلت به عزت . تغییر از استقلال و سربلندی به سوی‌خفت وتحقیر و سرشکستگی ، تغییر از جهت قدرت ، به جهت ضعف . همه‌ی‌اینها ، از زبان قرآن مربوط می‌شود به تغییر انسان‌ها .

چرا امروز ما عزت پیروزی خودمان را درک می‌کنیم ؟ برای این که فرد فرد ما ،گروه‌های ما ، تغییر کردند. از آن وابستگی‌ها ، خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها ، در برابر استبداد قهار و استعماری که درتمام شئون حیاتی زندگی ما ، در اقتصاد ما ، در اجتماع ما ، در فرهنگ ما و در اخلاق ما رسوخ کرده بود . یک مرتبه هوشیاری، بیداری و قاطعیت رهبری، همه را بیدار کرد . این بیداری و این هوشیاری ، وقتی که به اوج کمال خود رسید ، همه‌ی قدرت‌هائی که علیه ما بودند ، قدرت‌هائی که با همه‌ی قوا به سرکوب ما می‌کوشیدند ، قدرت قهار خارجی و داخلی ، شکست خورد ، و ما پیروز شدیم . *" ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم "* تغییر کردیم، سنن الهی هم به یاری ما آمد . در گذشته‌هم همین طور بود ، زندگی گذشته ، حیات اجتماعی ، پستی و بلندی ، عزت‌ها و ذلت‌ها ، پراکندگی‌ها ،اجتماعات ، نهضت‌ها ، همه مربوط به‌همین امر است . و باید ما هرچه بیشتر توجه کنیم که هشیاری ، آگاهی و تغییر نفسیات خودمان را داشته باشیم و بشناسیم .

"پدرطالقانی "به‌همراه‌فرزندان‌مجاهد خویش ،برمزارپیشوای‌کبیر "دکترمصدق " در احمدآباد

شخص دکتر مصدق کی بود ؟

فرد دکتر مصدق فردی بود

دینی را بکوبد . تمام عشایر را سرکوب کند . و همه‌ی جناح‌ها و گروههائی که درک و یا دردی دارند ، این را یا بکشد ، یا خانه نشین کند . راه را برای چپاول و غارت انگلستان باز کند. این برنامه آنها بود . آن‌روز کی می‌فهمید ؟ آن روز چه مردمی بودندکه عاقبت چنین حکومت و سلطنتی را ارزیابی کنند ؟ عده‌ای معدود . اکثریت متوجه نبودند ، فریب وعده‌ها را به عنوان امنیت ، به عنوان ثبات کشور و به‌عنوان سرکوبی اشرار می‌خوردند و از او حمایت می‌کردند . یک عده‌ای می‌فهمیدند ولی جرات مقاومت نداشتند درآن موقعی که دو قدرت بزرگ روس و انگلستان ، هر دو در کشور ما راه نفوذ و راه پایگاه‌ها و استفاده‌ها را می‌جستند . هیئت حاکمه ،عده‌ای طرفدار روس بودند ، عده‌ای طرفدار انگلیس بودند . در این بین آن‌حقی که ملحوظ نمی‌شد ، و آن چهره‌ای که به چشم نمی‌آمد ، ملت ایران بود .

دکتر مصدق ، همراه‌مرحوم مدرس این راه را باز کرد ، این‌تز را نشان داد ، که نه روس ، نه انگلیس ، بلکه ملت ! این ملت است که باید سرنوشتش را به دست گیرد و راهش را بیابد . و پیش برود . مدرس در تبعیدگاه کشته شد و مرد ، همچنین رفقای او، چه خاطراتی من‌از مرحوم مدرس یادم است که باپدر من روابطی داشت . نامه‌هائی که از تبعیدگاه ، بوسیله کاغذ سیگار که آن‌وقت معمول بود می‌فرستاد و از وضع خودش‌شکایت می‌کرد . درد دل‌هایش و راه و روشش را به بعضی از علما و مراجع تقلید می‌فرستاد که من در تبعیدگاه هستم‌و می‌میرم ، ولی این راه را ادامه بدهید . دکتر مصدق و مرحوم مدرس، دنبال چه موجی و چه تزی بودند ؟ سال‌ها ، ملت ایران و ملل اسلامی و خاورمیانه، خواب بودند . در این میان ، از همین کشور ما ، از همین سرزمین پاک ما ، از میان‌همین ملت هوشیار و آگاه ما ، مانند سید جمال‌الدینی قیام کرد . از این کشور به‌آن کشور . تا ملل اسلامی و ملل شرق را بیدار کند . اولین موج شروع شد . از کی بود؟ از سید جمال‌الدین . سید جمال‌الدینی که به عمق انقلابی اسلام و قرآن آگاه بود . همان وقتی که‌اسلام و قرآن وسیله تخدیر و وسیله بیهوشی و بی‌دردی شده بود . این سید جمال‌الدین بود .

فرازهائی از سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در مراسم ۱۳ اسفند ۵۷ بر مزار دکتر مصدق

مردم قهرمان ایران به

البته منطبق با مقتضیات اجتماعی ـ اقتصادی شرایط کنونی ما ـ در آن

کند .

همچنین تاکید بر نقش اجتماعی

آنها ، نگرانی از اینکه خون شهدای ما

www.iran-archive.com

۱۳ رمز سم ۱۱ سنگ ۵۷ برمزار دکتر مصدق

مردم قهرمان ایران به ایستادگی مصدق افتخار می‌کنند

اکنون بگذار دشمنان و فرصت طلبان، استواری و سازش‌ناپذیری پیشوا را، لجاجت، یکدندگی و منفی بافی تعبیر کنند. این برچسبی است بسی پرافتخار و غرورآفرین که پیوسته نصیب آنهائی شده‌است که دست رد به‌سینه‌ی استعمارگران و عمال آنها زده اند و قاطعانه‌به آنها "نه" گفته‌اند. اما تا آنجا که به مردم قهرمان ایران مربوط می‌شود به ایستادگی و استقامت مصدق افتخار خواهندنمود.

در مورد جمهوری اسلامی، باید گفت: که اکنون حکومت اسلامی خواست اکثریت قاطع مردم ایران است و لذا تصویب آن در شکل رفراندوم پیش‌بینی شده از طرف دولت، از پیش محرز است.

جمهوری اسلامی بله، سوءاستفاده‌ی ارتجاعی از اسلام نه

چیزی که ما در اینجا در قبال جمهوری خواستار آن هستیم و مسئله بسیار مهم و حیاتی است، که حقیقت اصیل و انقلابی اسلام و مکتب توحیدی جهان این روزها بر میهن ما چشم دوخته‌اند تا تجربه‌ی حکومت اسلام را آزمایش کنند.

چیزی که ما می‌خواهیم، این است که مبادا اشتیاق توده‌های مردم نسبت‌به اسلام به یاس و دلسردی منتهی شود. خلاصه اینکه ما می‌گوئیم "جمهوری اسلام بله، ولی سوءاستفاده ارتجاعی از اسلام نه".

برهمین اساس فکر می‌کنیم که خصایص ضداستعماری، ضددیکتاتوری و ضدارتجاعی این جمهوری، که بایستی حافظ حق و حقوق تمامی مردمی باشد که در سراسر این کشور زندگی می‌کنند، مبرم‌ترین خصایص این جمهوری است. که این جمهوری به خصوص باید در نهایت عدل و بلکه بیشتر، در نهایت قسط، تمام آزادی های سیاسی و اجتماعی را در مورد طبقات و نیروهای مختلف مردم افاده کند.

البته منطبق با مقتضیات اجتماعی ـ اقتصادی شرایط کنونی ما ـ در آن عرضه شود. این مهمترین و خطیرترین مطلب کنونی ماست. چرا که اصلی‌ترین درد و انگیزه‌ی مجاهدین، همیشه درد مکتب و ایدئولوژی بوده است و ما از آغاز به یک‌مبارزه‌ی انقلابی ـ مکتبی تاریخی، معتقد بوده‌ایم. بنا براین چیزی که مطرح است، حیثیت بین‌المللی اسلام وحیثیت تاریخی اسلام است. کاملا روشن است که تمام

برادر مجاهد مسعود رجوی در حال سخنرانی مراسم ۱۴ اسفند سال ۵۷

همچنین تاکید بر نقش اجتماعی مستضعفین و طبقات محروم (کارگر و دهقان) جامعه را در صدربرنامه‌ی خویش قراربدهد. والا بدیهی است که بر حسب بیان سوره‌ی ماعون: "اگر منع ماعون نموده و یا باصطلاح آلات و ابزار زندگی و تولید و منافع آنها را منحصر به قشر وطبقه‌ی‌بخصوصی بکنیم تکذیب دین و تکذیب اسلام است.

تداوم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، کلید وحدت

اگر درست است که گره اصلی و بن‌بست اصلی، امپریالیست‌ها هستند پس بنابراین اگر در این راه حرکت کنیم هیچ اختلافی، جائی برای بروز نخواهدداشت. و من می‌خواستم مقایسه کنم با موقعی که شاه هنوز فرار نکرده‌بود، نه اینکه جای درستی انگشت گذاشته شده‌بود، همه یکپارچه یک رای، یکدل و یک فکر بودند.

آخر ما در فکر آینده هستیم؛ می‌خواهیم از تجربیات سالهای ۳۰ تا ۳۲ درس بگیریم. می‌خواهیم این دولت به سرنوشت آن دولت دچار نشود، اگر دولتی باشد که بخواهد انشاءالله عبرت بگیرد. آخر، امروز شما تمام امکانات را دارید، یک خلق بسیج شده اتکاء به حمایت امام، و یک رژیم و ارتش واژگون شده و اوضاع و احوال مساعد بین‌المللی. ما نمی‌خواهیم طوری بشود که شکست بخوریم لحظه‌ای نگاه (کنیم) به سرنوشت کسانی که، یا انقلاباتی که در حقشان قرآن چقدر خوب گفته‌است: " *الم تر الی‌الذین بدلو نعمه‌الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار*" آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کرده‌اند، ناسپاسی کرده‌اند. و قوم خودشان را به دار نابودی و نیستی و فلاکت کشانیده‌اند". این سرنوشت تمام انقلابات و کسانی است که آنچنان که باید به حق عمل نکرده‌اند و از نعمت‌ها استفاده نکرده و شکست خورده‌اند، و بعد همان وضعیتی خواهدبود که در سال ۳۲ تا به امروز داشتیم.

بنابراین ما نگرانی‌مان را پنهان نمی‌کنیم. نگرانی که از *سلطه‌ی مجدد* امپریالیستها، از ریشه‌کن‌نشدن سلطه‌ی آنها، نگرانی از اینکه خون شهدای ما چنانچه باید مثمر ثمر نشود. اجازه بدهید چند جمله از پیام ۳۰ تیر (در سال ۳۲ در سالروز سی‌تیر) دکتر مصدق را بخوانم این دقیقا بیان حال ماست "جای تاسف نیست که جمعی از برادران و فرزندان گرامی ما در واقعه ۳۰ تیر جان خود را در راه حفظ سعادت و عظمت مملکت ایران فدا کردند و با این فداکاری سرمایه و افتخاری جاوید برای خود و خاندان خویش اندوختند، جای تاسف موقعی خواهدبود که خدای نخواسته ملت، نتواند از این فداکاری‌های بی‌دریغ فرزندان خود نتیجه‌ای را که لازم است بدست بیاورد و از این خونهای مقدسی که ریخته شده، بهره‌ای که شایسته است تحصیل نکند." ملاحظه می‌کنید که نگرانی ما از چیست؟

مسئله بر سر نظام ارتش است، نه مسئله‌ی یک فرد بخصوص

در مورد برادران دلیر و ارتشی مان باید بگوئیم معلوم نیست چرا وانمود می‌کنند که گویا ما خواستار از بین بردن نفرات و پرسنل ارتش هستیم هرگز اینطور نبوده‌است. خون ارتش، خون ملت ماست. این خونها بهم آمیخته‌اند، این خونها در همین روزها در هم یکی‌شده‌اند و نثار شده‌اند و ما امروز بهترین روابط را با افسران وسربازان دلیر ارتش داریم. و ما بهیچ‌وجه خواستار کوچکترین تضییقات برای خود آنها و برای خانواده‌شان نیستیم. مسئله چنانکه حضرت آیت‌الله طالقانی فرمودند: مسئله نظام ارتش است، نه‌مسئله‌ی یک فرد بخصوص و نه‌حتی مسئله‌ی یک فرمانده‌ی بخصوص. موضع‌گیری ما دقیقا بر این مبتنی است که سیستمی ایجاد نشود که مجددا "همان دلایل وجودی ارتش در ۵۰ سال گذشته، یعنی در مقابل مردم، خشونت، و سینه‌های آنها را آماج گلوله‌ها کردن، و میدانها، میدان شهدا درست کردن تکرار شود.

آیا این نقطه نظر که ما، تقوا را بر تخصص ارجحیت قائل هستیم، ضد اسلامی وخرابکارانه است؟ آیا این ضدملی است؟ پس چرا نباید قبول بشود؟ چرانباید رعایت بشود؟

شخص دکتر مصدق کی بود؟

فرد دکتر مصدق فردی بود تحصیل کرده، ولی در زندگی اشرافی، طبقه‌ی‌اشراف، در دربار یا پیرامون دربار، تغییر کرد و تحول یافت. مرد ملت شد، مرد اجتماع شدو مرد نهضت شد. همانطوریکه قرآن درباره‌ی موسی بیان می‌کند "*فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا*" همانطور که می‌گوید "*یاموسی واصطنعتک لنفسی*" "ترادرست کردم، ساختم، که یک روزی به درد من بخوری، به راه من، به مشیت من. دکتر مصدق مثل بسیاری از رهبران اجتماع، در درون طبقه اشراف بود. پوچی آن‌ها را از نزدیک‌می‌دید. ساخت و سازهای دربار را از نزدیک مشاهده می‌کرد، و همه‌ی اینها را دید. آن رعب، آن مقهوریتی که مردم از چنین قدرت‌هائی دارند، در نظر او کاهش یافت‌و از بین رفت پوچی و پوچی قدرت‌های ظاهری را، همانطوری که موسی در درون دربار فرعون، یعنی این مرد مغرور و خودخواه و پوچ و ضعیفی که ادعای "*انا ربکم الاعلی*" می‌زدو ملتی را به اسارت و بردگی کشیده بود، او هم از نزدیک دید و شناخت. و شناخت او توسعه‌پیداکرد، انقلابی شد و به درد مردم رسید. از نزدیک دید که مردم مقهور و منکوب و ذلیل چگونه‌مردمی هستند. مردمی که جز شهوت، جز هوس، جز خودخواهی اطراف خود را نمی‌بینند.

در ابتدای کودتای رضاخانی، که با همکاری استعمار قوی انگلستان انجام شد، رضاخان را از همین ده آق بابا (نزدیک قزوین) با همان لباس ژنده که می‌گویندجرات نمی‌کرد در مقابل کنسول انگلیس صحبت کند، پیدا کردند. دیدند بدردشان می‌خورد. دیدند برنامه‌شان را خوب اجرا می‌کند. دیدند انسانی است، فردی است که در نهضت مرحوم کوچک خان، خوب توانست نهضت‌را با پشتیبانی استعمار شکست بدهد. مردی است دارای روح نظامی و در عین حال طماع و خودپرست. بسیار خوب پیدا کردند که به وسیله او کودتا کنند چرا کودتا کنند؟ رضاخان برای چی؟ دکتر مصدق. رفیق مرحوم مدرس، خوب می‌فهمید که این کودتا عاقبتش برای این ملت چه فاجعه‌ای خواهد بود. این کسی که استعمار انگلستان در بین همه‌ی‌مردم این کشور انتخاب کرده، برای چیست و چه برنامه‌ای دارد؟ برای این که تمام قدرت‌های ملی و انقلابی اسلام و قرآن ۵۱ بود. همان وقتی که‌اسلام و قرآن وسیله تخدیر و وسیله بیهوشی و بی‌دردی شده بود. این سید جمال‌الدین بود.

سوابق مبارزاتی مردم ایران

چند شب قبل، عده‌ای از نمایندگان جمعیت و کشور افریقائی پولیساریو آمدند. جمعیت و مردمی‌که سال‌ها با استعمار انگلیس و فرانسه و اسپانیا جنگیده‌اند و در میان صحرا در محاصره استعمار بودند و چشم به این انقلاب ایران دوخته بودند که یار و یاور و پشتیبان آنها باشد. به‌مناسبتی نام سید جمال‌الدین به زبانشان آمد. گفتم می‌شناسید؟ گفتند بله. او منشاء همه‌ی‌نهضت‌ها بود. نهضت‌های شمال آفریقا و دیگر کشورهای اسلامی. ولی گفت سید جمال‌الدین افغانی، گفتم اشتباه است. سید جمال‌الدین از ایران بوده است. شهر او، خانه‌ی‌او، هنوز دراسدآباد همدان باقی است و مردم ایران می‌شناسند. گفت ایرانی بود؟ گفتم بله، ایرانی بود. کواکبی هم ایرانی بود که منشاء حرکت فکری اسلامی در سوریه شد. اصلش اردبیلی بود. تعجب کردگفت‌پس‌همه‌ی‌نهضت‌های قوی که از ایران شما شروع شده است. گفتم، بله، از همین جهت دشمنان ما هم نسبت به ما بسیارکینه‌توز هستند. چون این نهضت‌ها از ایران بود. نهضتی بود از اصالت فکری اسلامی که در شخصیت‌های بزرگی بروز کرد. سپس نهضت تنباکو بود، که یک مرد عالم هوشیاری، در یک‌گوشه‌ای از عراق، تمام جریانات‌آن روز ملت ایران را زیرنظر گرفت. در گوشه‌ی سامره، با آن همه دور بودن روابط، که وقتی دربار ناصرالدین شاه، قرارداد "رژی" را امضاء کرد، همه خواب بودند ولی او می‌دید که در دنبال این قراردادها چه‌اسارت‌هاست، چه کیدهاست، چه فریب‌هاست و چه ذلت‌هاست. با سه کلمه که، امروز استعمال تنباکو در حکم‌محاربه با امام زمان‌است، تمام مملکت از جابلندشد. زن و مرد ایرانی علیه این قرارداد قیام کردند، قلیان‌ها را شکستند. وقتی زنان ناصرالدین‌شاه از تهیه قلیان برای شاه ابا کردند، ناصرالدین شاه گفت، شما زن من هستید، نه اینکه مقلد آن شیخ و آخوند که در یک گوشه‌ی‌دیگراست. گفتند بله، ما زن تو هستیم، ولی به حکم همان شیخ ما بر تو حلال شدیم، و اکنون او حرام کرده

بقیه‌درصفحه ۱۵

www.iran-archive.com

از سخنرانی "پدر طالقانی" در مراسم سالروز فقدان دکتر مصدق (۱۴ اسفند ۵۷)

بقیه از صفحه ۱۴

ملت شمشیری بود بر سر همه، در مقابل اجنبی چقدر زبون و ذلیل بود، چقدر بدبخت بود. به قول آن زن عرب که به فرزندانش که در مقابلش ستیزگی میکردند، مادرشان را ناراحت می‌کردند، می‌گفت: *اسد الی و فی الحروب لغامه*. شما بچه‌ها فقط برای من شیر هستید، ولی در جنگ‌ها شتر مرغ هستید. من بخوبی یادم هست، همین‌که رادیوی انگلستان اولین حمله را متوجه رضاخان کرد، بیچاره خودش را باخت. در همین قصر سعدآباد، هر شب هر روز، در زیر یک درختی و در یک گوشه‌ای، از وحشت می‌خزید. چند بار فرار کرد، ولی از بین راه برگرداندش. صندوق‌های جواهرات را، مثل پسر خلفش، در کامیون گذاشته بود و می‌رفت و بر می‌گشت، مثل یک بچه گربه بیچاره‌ای، پشت گردنش را گرفتند و بردنش به جزیره‌ی موریس. تازه مردم غافل ما فهمیدند که این قدرت چقدر پوشالی بود. خوب مرد حسابی، یا ناحسابی، تو شاه شدی برای مرحم و این دمل مردم. برای این که در مقابل اجنبی ایستادگی کنی برفرض کشته می‌شدی، چرا در رفتی؟ این هم با این زبونی و بدبختی، و بعد هم شد رضا شاه کبیر! اگر در نمی‌رفت پس چه می‌شد!؟ با آن ذلت و بیچارگی، همانطوری که پسرش هم در رفت، دفعه‌اول، خوب، تو برای چه در رفتی؟ اگر ملت با تو بود چرا فرار کردی؟

با وحدت نظر گروه‌های ملی و دینی و مذهبی نهضت اوج گرفت

نهضت اوج گرفت. چه شد که اوج گرفت؟ باز می‌رسیم به همین اشاره آیه قرآن "*ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم*" آن وقتی که وحدت‌نظر بود، گروههای ملی و دینی و مذهبی، همه در یک مسیر حرکت کردند. مراجع دینی مانند مرحوم آیت‌اله خوانساری، آیت‌اله کاشانی، فدائیان اسلام، اینها هرکدام با هم شروع کردند به حرکت درآوردن ملت هرکدام بجای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مومن، اینها راه باز می‌کردند، موانع را برطرف می‌کردند یک مانع را از سر راه برداشتند، توطئه‌ای در کار است. به تنهائی رفتم منزل ایشان، در همین قسمت پل‌چوبی تنها بود. در اتاقی به انتظارش نشستم، آمد. ظرف خربزه‌ای دستش بود، بعنوان تعارف جلوی من گرفت. تاخربزه را دیدم، گفتم: حضرت آیت‌اله دارند زیر پایت خربزه می‌گذارند، پوست خربزه می‌گذارند، مواظب باش! گفت، نه اینطور نیست، من حواسم جمع است. گفتم من شما را مردی پاک و مبارز می‌دانم، مبارزه‌های شما در عراق علیه انگلستان، در نهضت عراق انقلاب شد. ولی ما محکوم شدیم. ما متلاشی شدیم. بعد از ۲۸ مرداد، باز غارتگران بین‌المللی آمدند، گشتند، خوردند، بردند جوانهای ما را بی‌در بی در مقابل مسلسل‌ها و گلوله‌ها قرار دادند یک مشت اوباش و دزد و ناچیز و پست را بر همه‌ی حیات و زندگی ما مسلط کردند. در مصر و در مکه نمایندگان الجزائر می‌آمدند و می گفتند ما دنبال نهضت شما حرکت کردیم، شما چرا به این روز افتادید؟ من خجالت می‌کشیدم حی بگم؟ این

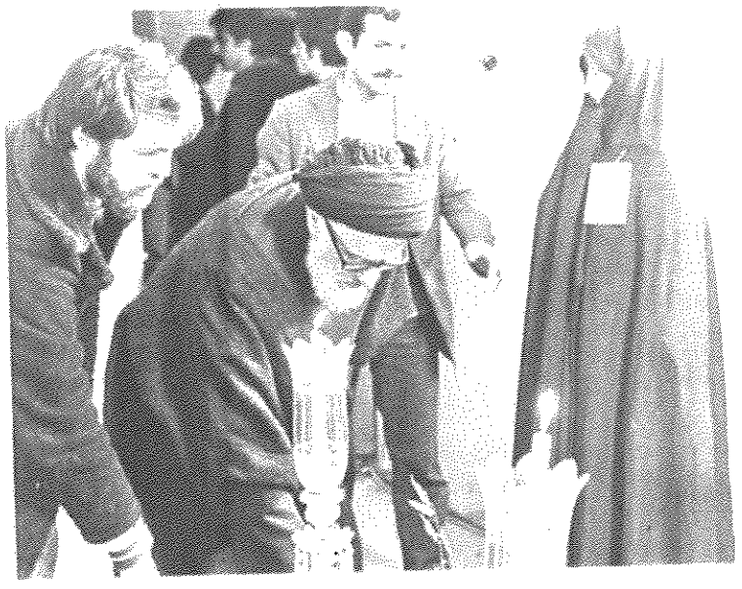

پدر طالقانی بر سر مزار هم‌سنگر قدیمی

فراموش‌شدنی نیست. شما این مزایا، این سوابق را دارید، درست متوجه و هشیار باشید، تفرقه ایجاد نشود. گفت خاطرتان جمع باشد. با همین مسائل جزئی و خصلت‌ها وغرورها، پناه بر خدا از غرور، از هوای نفس. همانطوری که ما معتقدیم که شیطانی که قرآن توصیف می‌کند، از نقطه ضعف درونی انسان کار را شروع می‌کند. یکی نقطه ضعفش مال دوستی است. از همانجا تاریخ دکتر مصدق ماست، این تاریخ نهضت‌های ماست. گذشت، ولی اگر ملت ما به ظاهر زبانش بسته بود، ولی با هزار زبان گویا بود. حرفش را می زد، تفاهمش را می‌کرد. گروههای نهان و آشکار، مبارزه را ادامه دادند.

مگر می‌شود مبارزه گروه‌ها را نادیده گرفت؟

معبر بزرگ تاریخی وفعل وانفعالات دنیا، ما از میان همه این طوفان‌ها، سربلند برخاستیم. و هیچ‌وقت برای همیشه تن به ذلت و استعمارواستبداد و بردگی ندادیم. اگر بدنمان به بردگی کشیده‌شد، قلب‌ها و فکرهای ما به بردگی کشیده نشد.

وقتی خفقان زیاد شد، گروه‌های مسلح به میدان آمدند و وظائفشان را انجام دادند

اکنون ما، ما ملت ایران قیام کرده‌ایم. بعد از ۱۵ خرداد یک شخصیت علمی، یک شخصیت دینی، یک مرجع مصمم و قاطع، فریادش علیه رژیم بلند شد. همان وقتی که اکثریت مردم ما و رهبری‌های ما، رهبرهای خوب ما، جرأت نمی‌کردند انگشت روی درد بگذارند که رژیم سلطنت، دربار وشاهنشاهی درد بی‌درمان است این مرد بلند شد وگفت این‌است. این رژیم تا وقتی هست، قانون نمی‌شناسد تا نخواهد قانون اساسی بشناسد. این جا را انگشت گذاشت. همانجائی که همه‌ی مردم دردشان همان‌بود. قانون و مشروطیت، آلت دست رژیم استبداد و سلطنت است. نشد، نمی‌شود، نخواهدشد. مردم حرکت کردند، جان دادند، خون دادند و ۱۵ خرداد پیش آمد. ولی چون ملت ایران، به دردشان به موضع درد، به موضع بدبختی‌ها، انگشت گذاشته بود دیگر ساکت ننشستند. شرائط تغییر کرد، خفقان زیاد شد، کشتار زیادشد، گروههای مسلح به میدان آمدند و وظائفشان را انجام دادند. "*فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا*".

امروز، ما یک مرحله‌ی بزرگ تاریخی را پشت سر گذاشته‌ایم و مرحله ها در پیش داریم. دستگاه استبدادی پیش آمد. خوب‌شد؟ خوب نتیجه گرفتید؟ بهره بردید؟ نباید این تاریخ برای ما تجربه باشد؟ من وقتی به‌مسجد آمدم بین ۲۵ مرداد و ۲۸ مرداد، دیدم اینقدر نامه‌به عنوان چپی‌ها و توده‌ای‌ها، فرستاده بودند، البته به عنوان آن‌ها، با شعارهای آن‌ها، تو را می‌کشیم، اینچنین می‌کنیم، تمام آخوندها را به دار می‌زنیم، می‌کشیم، اگر در راه ما، حرکت ما، مقاومت کنید. چنین و چنان می‌کنیم. بعد دیدم برای تمام مراجع دینی نوشته‌اند. شعار هم این بود، ما می‌دانستیم دروغ است، می‌دانستیم دسیسه است، کمونیست می‌خواهد مسلط بشود، دین را می‌خواهد از میان ببرد یک عده‌ای فریاد واسلامشان بلند شد، یک عده‌ای داد شعارهائی از این طرفی. این وسط چی‌شد؟ چه نتیجه‌ای گرفتیم؟ چند سال ذلت؟ چقدر قربانی دادن؟ نباید ما متنبه بشویم؟

امروز، خواهرها، برادرها فرزندان، شرق و غرب دنیا چشم به شما دوخته‌است. از هر سو به سراغ ما می‌آیند، این نهضت ما را معجزه می‌دانند. چندی قبل که به ملاقات حضرت آیت‌الله خمینی رفته بودم، به ایشان گفتم چنین‌روزی را باور می‌کردید؟ گفتند نه واللّه. می‌گفتند معجزه‌ی‌است، معجزه قرن است، معجزه‌ی دنیاست. این اعجازی است که به دست شما ظهور کرده است، قدرش رابدانید. از همه جای دنیا به ما متوجه هستند، کشورهای اسلامی، کشورهای خاورمیانه منتظرند ببینند ما چه می‌کنیم، چه سرنوشتی داریم. امیدواریم بتوانیم این مسئولیت سنگین تاریخی را، نه برای خودمان، بلکه برای سرنوشت دنیائی که زیر بار سلطه است و در بندها گرفتار است، بتوانیم درآنهاهم موثر باشیم. قدر خودتان را بدانید، شخصیت خودتان را حفظ کنید، همبستگی خودتان‌را حفظ کنید، باشدو تربیت قرآنی، باید این چنین باشد، بین خود مهربان و دلسوز، تو عقیده‌ات، راهت با من مخالف است، خوب دعوائی نداریم که، بیائید ببینیم می‌توانیم با هم بسازیم. صحبت می‌کنیم باهم، همدیگر را قانع می‌کنیم. تو اینجور فکر می‌کنی، من اینجور فکر می‌کنم. ولی در امر سرنوشت، آیا نباید وحدت نظر داشت؟ "*اشداء علی الکفار رحماء بینهم ترٰیهم رکعا سجدا*" در حرکاتشان، در اعمالشان، تمام حالت خضوع و خشوع نسبت به حق. که این خضوع و خشوع، در عبادت و نماز ظهور می‌کند.

دکتر مصدق با همه‌ی دشمن‌هائی که داشته است، دشمن‌هائی که از نوعی به نوعی داشته است، در این مسیر، سرمایه‌ی یک ملت است، در این مسیر ۶۰ ـ ۵۰ سال مبارزه‌ی تاریخی‌اش. با اینکه در طبقه‌ی بالای کشور بود، ذره‌بین گذاشتند که در زندگی‌اش یک نقطه ضعف پیدا کنند، که این مرد جائی سوء استفاده‌کرده، از مردم سوء استفاده کرده، جائی کار بی‌بندوباری کرده باشد، دچار فحشاء بوده، ساخت وسازی باکسی کرده بود، با همه‌ی این ذره‌بین‌ها که گذاشتند نتوانستند چیزی پیدا کنند. فقط بعضی‌ها، که می‌دانستیم چه نوع عنصرهائی هستند، می‌گفتند آدم بی‌دینی بود. همین دکتر مصدقی که سرتاپایش توحید بود، و وصیت‌نامه‌اش به نماز، به روزه، به حج، شاهد این بود که این مردچقدر ایمان داشت. متهمش کردند که بی‌دین است. عقیده به خدا و پیغمبر و رسالت ندارد. نتوانستند نقطه ضعفی در او پیدا بکنند، این مهم‌ترین مساله است. و الا از همانجا شروع می‌کردند. همانطوری که جاسوس‌های سیا، بعد از فوت مرحوم عبدالناصر، گفتند ما هرچه گشتیم یک نقطه ضعفی در او پیدا بکنیم، باجی به قوم و خویش‌هایش داده باشد، کسانش را سر کار بیاورد، عزل و نصب‌هایش، دیدیم نتوانستیم. سوء استفاده‌اش برای خودش یا کسانش، نتوانستیم پیدا کنیم. این بود که ندانستیم از کجا بکوبیمش. دکتر مصدق، همین‌جور، بلکه بالاتر از این هم بود.

www.iran-archive.com

هرکدام بجای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مومن، اینها راه باز می‌کردند، موانع را برطرف می‌کردند یک مانع را از سر راه برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد. مانع دیگر را برداشتند، صنعت نفت، در مجلس ملی‌شد. فتوای مراجع علما، برای انتخابات وپشتیبانی دولت ملی، در تمام دهات و روستاها و در میان کارگرها، همه یک شعار شد، همه یک حرکت، همه یک هدف. بعد چی شد؟ از کجا ضربه خوردیم؟ پیش‌از ضربه خارجی، ضربه از درون خودمان خوردیم. عوامل استعمار، استبداد داخلی و جاسوس‌ها در اطراف این قدرت‌ها شروع کردند به تفحص کردن و نقطه ضعف‌هارا پیداکردن. به فدائیان گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان می گفتند که ما حکومت تامه‌ی اسلامی می خواهیم. اینها به آنها می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است، یا به دین توجه ندارد و نمی‌خواهد خواسته‌های شما را انجام دهد. آنها به دکتر مصدق می گفتند اینها جوان‌های پرشور و تروریست هستند. باید از اینها بپرهیزی. من که خودم در این میان می‌خواستم بین اینها تفاهم ایجاد کنم، دیدم نمی شود. امروز صحبت می‌کردم، فردا می دیدم چهره‌ها عوض شده‌است، باز خصومت، باز موضع‌گیری. مرحوم دکتر مصدق می‌گفت من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم، و نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر شماباشم. مجال بدهید، بگذارید من قضیه نفت را حل‌کنم. آنها می‌گفتند ماسهم بزرگی داریم. باید خواسته‌های ما را انجام دهی. این جناح را جداکردند. نتوانستیم آن ترکیب، آن وحدت، آن نیروی انقلابی مسلحانه را دومرتبه التیام بدهیم. آنها یک طرف رفتند. آمدند دو مرتبه سراغ مرحوم آیت‌اله کاشانی. باز از طریق نفسیات، این نهضت مال توست، دکتر مصدق چکاره است، تمام دنیا دست توست. جاسوسهائی که ماازنزدیک‌می‌شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند. و آنها را از هم جدا کردند.

به‌مرحوم آیت‌الله‌کاشانی گفتم مواظب باش‌دارند زیرپایت خربوزه می‌گذارند

یادم هست روزی که گفتگو بود در بین مردم، که مرحوم آیت‌اله کاشانی، حمایت از زاهدی می‌کند و

مگرمی‌شود مبارزه‌گروه‌ها را نادیده‌گرفت؟

چی بود این نهضت؟ از کجا شروع شد؟ از شخصیت‌های سیاسی هوشیار و بیدار، شخصیت‌هائی که آگاه به سیاست‌ها و شیطنت‌ها بودند و باپشتیبانی ایمان، باپشتیبانی شخصیت‌های اسلامی و مذهبی. آیا می‌شود این رانادیده‌گرفت؟ از نهضت تنباکو وسیدجمال‌الدین گرفته، تاکنون کیست که‌نادیده بگیرد؟ می‌توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که ملت‌ایران این هستند؟ فرزندان من! من نمی خواهم مبارزه گروهها را نادیده‌بگیرم. من دلم برای همه می‌تپد. در زندانها از هر گروهی‌که می‌شنیدم، خبر می‌دادند که در جلوی‌تیر گذاشته‌اند، مثل اینکه به قلب من تیر می‌زدند. ولی آیا می‌شود نادیده‌گرفت؟ برادرها عزیزها، شرائط‌کشور، اخلاق این مردم روحیاتشان، ایمانشان، اینها را می شود نادیده‌گرفت؟ در تمام واحدها، کارخانه‌ها، این کشاورزانی که امروز اینجا جمع شده‌اند، این‌کارگرانی که از اطراف آمده‌اند، این کارمندها، اینها شعارشان چیست؟ چه می‌گویند؟ این شور و شعور از کجا جوشیده‌است؟ از آن‌عمق ایمانی و اسلامی مردم این کشور. همان ایمانی که، عرب فقط ناقل آن ایمان و اسلام بود، مثل سیم ناقل، ولی در ایران، اسلام جوشید اینهمه فلاسفه، اینهمه‌علمای‌فقه‌وادب و عرفان‌وهمه‌ی علوم، همه جور علوم غرب را و علوم سابقین را گرفتند و با حرکت اسلامی، رهبری اسلامی، تعالیم قرآن، این جور شکوفا کردند و بدنیا رسانیدند. اسلام را عرب آورد خلفای اموی و عباسی مسلط بودند. ولی بقول جبران، خلیل جبران می گوید: علی، این شخصیت بزرگ، این نمونه‌ی‌عالی اسلام، در زمان خودش شناخته نشد، غریب بود. مردم زمان خودش، عرب، علی را نشناختند. *"حتی قام قوم من الفارس"* علی نا‌شناخته ماند، تا مردمان هوشمندی از ایرانیان و فارسیان برخاستند. همان هائی که بین جواهر و سنگ‌ریزه تمیز می‌دادند، آنها علی را شناختند. راه علی را پیمودند. منطق علی را فهمیدند. این سابقه ما ایرانی‌ها، شما ایرانی‌هاست. کشور امامت، کشور علی شناس، کشور امام شناس، کشور غنی از فرهنگ و کشور غنی از ثروت‌های مادی. در بین شرق و غرب، در یک

امروز، ما یک مرحله‌ی بزرگ تاریخی را پشت سر گذاشته‌ایم و مرحله ها در پیش داریم. دستگاه استبدادی و سلطنت منهدم شد، ولی باز باید تجربه‌های سابق را در نظربگیریم. در زمان دکتر مصدق چی‌شد؟ یک قسمتش را گفتم نفسیات، روحیات و خصلت‌ها یک قسمتش هم متاسفانه گروهها. گروه های راست و چپ هر دوی اینها در مقابل نهضت ایستادگی کردند. چپ نما یا چپ، راست‌هایا راست‌نما. همان وقتی که ملت ایران یک پارچه فریاد می‌زد ما باید به سرنوشت خودمان دست یابیم و نفت باید به روی استعمار بسته شود که این پایگاه اقتصادی، پایگاه استعماراست و پایگاه ظلم‌است، کوبیدن ملت ما است. می‌دانید چه شعارهائی پیش‌آمد؟ شرق و غرب، نه روسیه از ما حمایت کرد و نه

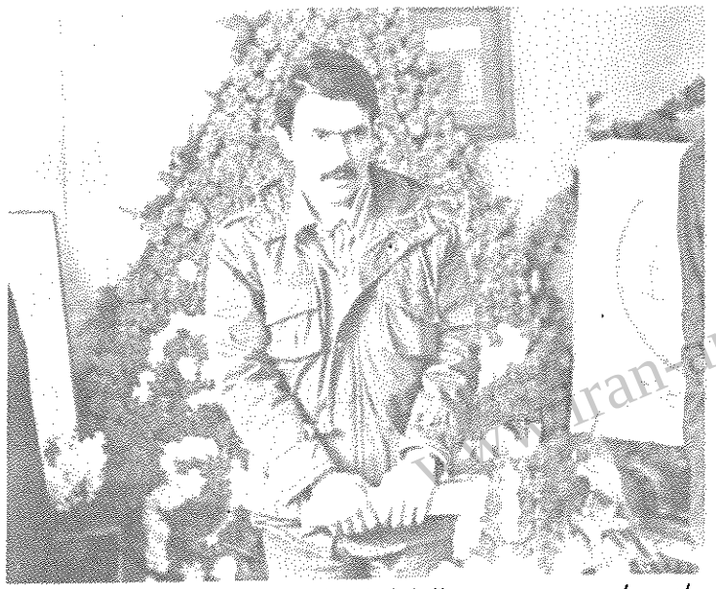

برادر مجاهد مسعود رجوی به‌هنگام ادای احترام نسبت به پیشوای کبیر نهضت ملی

دیگران، حمایت نکردند، ما هم حمایتشان را نمی‌خواهیم. ماملتی هستیم که روی پای خودمان می‌ایستیم حمایت نمی‌خواهیم. همه با ما دشمنی کردند، همه تحریم کردند. توده‌ای‌های نفتی درست شدند، من به آن اصیل‌هایشان جسارت نمی‌کنم. یک عده جوان‌های ناپخته‌هم آلت دست شدند. هی شعار، پشت سر شعار، چه شعارهائی. مصدق رامتهم کردند طرفدار آمریکاست، منافع امپریالیسم را می‌خواهد تامین بکند.

زمینه‌چینی تبلیغاتی برای کودتای ۲۸ مرداد

یک مرتبه داستان ۲۸ مرداد دلسوز، در مقابل دشمن شدید، قوی و مقاوم مثل‌سنگ می‌ایستند. سقراط در شرایط رهبری مدینه‌ی فاضله‌اش می‌گوید: حکام مدینه‌ی فاضله باید جنین باشند بعد هم مثالی می‌آورد، می‌گوید بسیار نرم و مهربان باشند، در بین خود، برای امت‌خود، ولی در مقابل بیگانه باید قوی، پرخاشجو و بی‌باک باشند. می‌بینیم مرحوم دکتر مصدق در مقابل ملت، مثل خاک خضوع می‌کرد. ولی همین پیرمرد، که در مقابل مردم، در مجلس، در خانه‌اش آنطور خاضع بود، در مقابل آن استعمار قوی انگلستان که‌رُعب و سیطره‌اش همه‌ی‌دنیا را گرفته‌بود، مثل شیر می‌غرید. ما هم، هرفردی از کسانی که دارای خصلت عالی انسانی

خصوصیات خلقی دکتر مصدق

من فراموش نمی‌کنم که یکی از خصوصیات خلقی مرحوم دکتر مصدق، این تضاد روحی و اخلاقی را، همان طوری که قرآن می‌گوید در باره‌ی مومنین *"اَشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَمَاءُ بَینَهُم"* اساسا این سر پیروزی است، سر فتح است. اتفاقا این آیه هم در آخر سوره فتح است. وصف مومنین را این گونه بیان‌می‌کند. در بین خودشان بسیار رحیم، مهربان و موثر باشیم. قدر خودتان را بدانید، شخصیت خودتان را حفظ کنید، همبستگی خودتان‌را حفظ کنید، آینده‌نگر باشید. اطراف وجوانب خودتان را بدانید. از خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها بیرون بیائید.

عبرت‌ازجریانات‌گذشته

برادرها، فرزندها، چقدر انسان باید تجربه بکند. تجربه‌های گذشته کافی نیست؟ آیا نباید یک مقداری از خودبینی‌ها، گروه‌بینی‌ها، مردم‌بین بشویم؟ خدابین بشویم؟ خودمان را در این راه فراموش کنیم. آینده‌مان را بنگریم، ببینیم چقدر دشمن‌ها در کمین ما هستند. نهضت دکتر مصدق دنیای خاورمیانه را تکان داد. دنبالش مصر انقلاب شد، الجزایر

باهم‌زندگی‌کنیم و باهم‌بمیریم

نسبت به‌ملت ایران هم همینطور تابحال یکی ازدسائس بزرگ استبداد، همان تفرقه‌افکنی بود. پدر نسبت به پسر، خواهر با برادر، برادر با برادر، زن با شوهر، بعد با همسایه، بعد با قوم، بعد با قبیله، بعد باگروه‌های مختلف، ملیت‌های مختلف. هی تضاد ایجاد کردن، سنی، شیعه، فارس، عرب، ترک، کرد، این کار استبداد و استعمار است. که همه با نظر وحشت، بدبینی، بداندیشی به هم‌نگاه کنند، جون کارشان این بوده است. ما باید به عکس آن رفتاربکنیم. ما الان خودمان را یک خانواده می‌دانیم، و بدانیم که یک خانواده هستیم. خانواده‌ای هستیم، بالای سفره‌ای گسترده نشسته‌ایم، باهم بسازیم، با هم زندگی کنیم، اختلافمان در حد اختلاف یک خانواده باشد، نه بیشتر از آن. اختلاف پدر و پسر، از حیث سن، از حیث تشخیص، از حیث وضع روحی، وضع‌اخلاقی، ولی یک خانواده که نباید باهم‌دشمنی داشته باشند، همدیگر را بکوبند. این احتلافات هست. ولی بدانیم که یک خانواده هستیم. آن راهی که‌وسیله نفوذ استبداد و استعمار هست، ما عکس‌آن راه را برویم. و هوشیار هم باشیم. بدانیم همه با هم برادریم.

" فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره من النار و انقذکم منها "

با این‌آیه سخنان خودم را ختم می‌کنم که قرآن کریم به مردم عرب می‌گوید: *" واذکروا نعمت‌الله علیکم اذ کنتم اعداء "* ببینید شما عرب جاهلیت، همه از هم وحشت‌داشتید، همه دشمن هم بودید، همه از یکدیگر می‌ترسیدید یک مرتبه ایمانی آمد و هوشیار شدید وهمه‌باهم برادر شدید. *"فاصبحتم "* صبحی طالع شد، فجری طالع شد، دیدید که فقط اشباحی بودید که از یکدیگر می‌ترسیدید. حالا انسان‌هائی هستید، همه باهم برادریدو قدر این برادری را بدانید و بدانید که برادرید. بدانید که از یک خانواده‌ایم، بدانید کهباهم باید زندگی کنیم و باهم‌بمیریم و سرنوشت خودمان را به دست‌خودمان تنظیم کنیم. *والسلام علیکم و رحمه‌الله* و برکاته.

www.iran-archive.com

★ طلایه‌داران میلیشیا ★

میلیشیا ، تبلور نظم ، شور و تحرک انقلابی

صدای پاهای آهنین و استوار "میلیشیا" هر روز صبح تهران را از خواب پریشان بیدار می‌کند .

صدای این گام‌ها متعلق به چکمه پوشان مزدور ودشمنان خلق نیست ، نغمه‌ی خوش‌آهنگی‌است که حبهه‌ی رهایی را زمزمه می‌کند . صدای پای آشناست که نوید بخش پیروزی‌قطعی خلق برامپریالیسم جهان‌خوار،امریکای جنایتکار است .

رهروان "حنیف" و "سعید" و "بدیع‌زادگان" ونوزادان سحرگاه خونین ۴ خرداد روز را با "سرود طلایه‌داران" آغاز می‌کنند .

صبحگاه

پس از طرح ضرورت سازمان‌دهی میلیشیای مردمی از طرف مجاهدین خلق ، اولین هسته‌های میلیشیا دربین دانش‌آموزان شکل گرفته و تشکیل شد و به‌تدریج در بین اقشار مختلف خلق گسترش پیداکرد .

ضرورت سازمان‌دهی خلقی و تربیت نظامی آنان در شکل میلیشیایی از آنجا ناشی می‌شود که در عین پرداختن به کارنظامی وایجادآمادگی‌های لازم و روحیات متناسب با آن فعالیت‌های روزمره‌ی‌تولیدی واقتصادی و فرهنگی به روال عادی ادامه می‌یابد و به این ترتیب ، آمادگی‌های رزمی لطمه‌ای به اقتصاد و تولید ومناسبات اجتماعی وارد نمی‌آورد .

علی‌رغم پیام "امام‌خمینی" مبنی برایجاد ارتش بیست میلیونی نه تنها تسهیلاتی در این زمینه فراهم نشد بلکه با شیوه‌ها و از راه‌های مختلف تضییقات و فشارهائی نیز متوجه نیروهای ما شد و کلاس های آموزش نظامی ما مورد هجوم برخی‌کمیته‌ها و عناصر مرتجع قرار گرفت .

تشکیل ارتش خلق وسازمان‌دهی میلیشیا به هیچ وجه بااب میل امپریالیستها و دوستان سرسپرده‌شان نخواهد بود . آن‌ها که با توجیه خودشان راه بهروزی خلق را در پشت میزهای مذاکره با امپریالیستها و ژنرال‌های آدم کش آمریکایی جون "هویزر" و... بر مبنای سازش می‌جویند ، از تشکیل چنین ارتشی بیمناک و سراسیمه‌اندو این حقیقت بیان‌گر همه‌ی تضییقاتی است که،درتشکل‌واحدهای میلیشیائی متوجه نیروهای مردمی می‌شود .

اما ما به شرایط فشار و خفقان عادت داریم ! و از پانمی‌نشینیم .به ویژه که امر سازمان‌دهی میلیشیا در این شرایط بسیار مهم‌و حیاتی است .

لذااین واحدها به طور منظم سازمان می‌یابند و به طور روزافزون در بین تمام اقشار خلق در حال گسترشند .اگر پادگان و امکانات آموزشی نداریم ، آموزش میلیشیا را به‌پای سازمان‌دهی شان در هر مدرسه و مسجد و محله و دهکده‌ای امکان پذیر است .

مدرسه که در جنگ خلقی قرارگاه و ستاد واحدهای میلیشیایی دانش آموزان خواهد بود ، در حال حاضر پادگان واحدهای‌میلیشیاست . هرچند مرتجعین ،ایادی اوباش و چماق‌دار خود را به مدرسه می‌فرستند و به جان میلیشیا می‌اندازند ، و یا درب مدرسه را باز نمی‌کنند چرا که معتقدند در ساعات درس و مدرسه ورود به سیاست ممنوع است ! .

یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های واحدهای میلیشیائی . فراهم کردن زمینه‌های مناسب اجتماعی جهت سازمان‌دهی سایر نیروهای مردمی است .

برای انجام این مسئولیت است که واحدهایی از میلیشیا به ماموریت فرستاده می‌شوند . یکی از اشکال چنین ماموریتی حضور فعال و منظم میلیشیا در خیابان ها و پارک‌ها و... است که آموزش و فرهنگ میلیشیایی را به میان

گزارش

ساعت نزدیک ۷ صبح است . میلیشیاهای دانش آموز با شتاب به سمت پارک در حرکتند حول وحوش پارک چند میلیشیا با گرفتن پلاکاردی در دست،حضور سایر هم‌رزمان خود را در پارک اعلام می‌دارند . روی‌بعضی از پلاکاردها این عبارت نوشته شده است :

"میلیشیا تبلور اراده‌ی خلق" .

"میلیشیا صدا و سیمای انقلاب را به میان توده‌ها می‌برد" و...

مهم‌تر از همه ، پلاکاردهایی است که بیان‌گر مضمون و اهداف انقلابی صبحگاه میلیشیاست که در موضع‌گیری‌های سیاسی ـ اجتماعی روز جامعه متبلور می‌شود ، این مضامین به شرح زیر می‌خورد :

"حمله چماق داران مزدور و جنگجی‌های آمریکایی را به مجاهدین خلق محکوم می‌کنیم ." "طرح دو مرحله‌ای کردن انتخابات مجلس شورای ملی‌را که‌هدف‌های غیر مردمی را دنبال می‌کند محکوم می‌کنیم ."

مردم که از ارتش بیست‌میلیونی خبری جز شعار و زست ندیده و نشنیده‌اند . نطفه‌های تشکیل آن را از نزدیک و با دلی پر امید به تماشا می‌ایستند ، بر لبشان تحسین است و آرزوی پیروزی این نسل انقلابی را در دل می‌پرورانند .

صبحگاه آغاز می‌شود .

فرمانده فرمان می‌دهد :

میلیشیا به صف !

به جای خود !

از جلونظام !

خبردار !

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

دعا می‌خوانند و سپس سرود .

در ستون‌های منظم "صف" می‌بندند . گروهان "به‌دو- رو" ،

مدتی می‌دوند ، در حین دویدن سمت خود را مشخص و در شعارشان ابراز می‌کنند :

"رهایی ،رهایی به دست ارتش خلق ـ مجاهد ، مجاهد ،حامی پیکار خلق"

پس از پایان دو" حرکات نظام جمع " با محتوایی انقلابی و مردمی انجام می‌گیرد وبا شعار"مرگ برآمریکا" سرودی دیگر می‌خوانند .

و در صف‌های منظم به سمت مدارسشان حرکت می‌کنند .

هیات اجرائی شورای معرفی کاندیداهای انقلابی وترقی خواه ازموافقین طرح دومرحله‌ای درشورای انقلاب تقاضای مناظره تلویزیونی می‌کنند .

به نام خدا

آقای دکتر بنی صدر "رئیس جمهور و رئیس" شورای انقلاب"!

محترما" ، بدین وسیله "هیات اجرایی شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی‌خواه"پیرو تقاضای انتشار صورت‌جلسه و نحوه‌ی تصمیم‌گیری شورای انقلاب در مورد ابقاء طرح "دومرحله‌ای" (که‌مورد مخالفت گسترده‌ترین اقشار و نیروها و شخصیت‌های آگاه جامعه قرار گرفته‌است) ، تقاضا می‌کند تا ترتیبات مناظره رادیوتلویزیونی نمایندگان این هیئت را با موافقان طرح مذکور در شورای انقلاب مقرر نمایند . بدیهی است که پذیرش این تقاضا در اسرع وقت مبین پاسخ‌گویی به نیاز حیاتی کشور ما در اطلاع همگان از کم و کیف تصمیم گیری‌های سرنوشت ساز می‌باشد .

باتشکر

دکترعلی‌اصغرحاج سیدجوادی ـ موسی خیابانی ـ مسعود رجوی دکتر علی محمد رنجبر- صارم‌الدین صادق وزیری ـ مریم طالقانی جلال گنجه‌ای ـ دکتر سیدعبدالکریم لاهیجی ـ دکتر منوچهر هزارخانی

تلگرام هیات اجرائی شورای معرفی نامزدهای انقلابی وترقی خواه به آقای بنی صدر رئیس جمهور ایران

"هیات اجرائی شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی‌خواه" ضمن اعتراض به تصمیمی که در جهت انجام انتخابات مجلس شورای ملی در دومرحله اتخاذ شده است نظر شما را به عواقب ناهنجاری که این تصمیم در جلوگیری تعمیم و تثبیت نهادهای قانونی کشور و تامین شرکت نمایندگان واقعی مردم در تعیین سرنوشت خود به وجود خواهد آورد جلب می‌نماید و تقاضا می‌کند با تعهد و مسئولیتی که در این روزهای حساس تاریخی ملت ایران از شما انتظار دارد اقدامات لازم را در جهت لغو این طرح انحصارطلبانه معمول دارید .

"هیات اجرائی شورای معرفی نامزدهای انقلابی وترقی خواه"

سخنرانیهای کاندیداهای انقلابی وترقیخواه در رابطه با انتخابات

سخنرانی‌های سه‌شنبه

یزدان حاج‌حمزه — کارمند و معاون سابق وزارت کشور

مریم قجر عضدانلو — عضو سازمان مجاهدین خلق ایران

ساعت ۳ بعدازظهر ـ ساختمان وزارت دارائی ، ناصرخسرو .

تبریک مجاهدین خلق ایران بمناسبت تجدید سلامت امام خمینی

****

کی بود؟ کی بود؟ من نبودم ! من نبودم، دستم بود، تقصیر آستینم بود !!

از فردای روزی که مردم (البته مردم مجاهد و نه مردم ! ! چماق‌کش مورد نظر بعضی‌ها) در بسیاری نقاط

مرز آمدند" و یکی دو روز ماندند و رفتند؟ ولی آخر عقل چطور این‌را قبول می‌کند ؟

www.iran-archive.com

سخنرانی‌های سه‌شنبه

یزدان حاج‌حمزه — کارمند و معاون سابق وزارت کشور
مریم تجر عضدانلو — عضو سازمان مجاهدین خلق ایران
ساعت ۳ بعدازظهر ــ ساختمان وزارت دارائی ، ناصرخسرو .

سخنرانیهای چهارشنبه

عباس آگاه اسماعیل‌زاده — عضو سازمان مجاهدین خلق ایران (کارگر)
اشرف ربیعی — عضو سازمان مجاهدین خلق ایران
ساعت ۴ بعدازظهر — مجتمع عالی تکنولوژی .

غلامرضا آذرش — پرسنل انقلابی ارتش
مریم قجرعضدانلو — عضو سازمان مجاهدین خلق ایران
ساعت ۴ بعد از ظهر چهارشنبه ــ دانشکده فنی دانشگاه تهران .

علیمحمد تشید
ماه‌منیر (فاطمه) رضایی — عضوسازمان مجاهدین خلق ایران و از مجاهدین خلق ایران — عضو شورای فرماندهی میلیشیا
ساعت ۶ بعد از ظهر چهارشنبه دبیرستان آزادگان ، دزاشیب شمیران .

تبریک مجاهدین خلق ایران
بمناسبت تجدید سلامت امام خمینی

*****

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران تجدید سلامتی کامل امام خمینی را که خواست قلبی همه اقشار مردم است ، به ملت رزمنده ایران تبریک و شادباش می‌گوید . و آرزومند است در سایه طول عمر امام وحدت صفوف خلق ، در این شرایط حساس ، هرچه مستحکم‌تر گردد .

مجاهدین خلق ایران
۵۸/۱۲/۱۳

عیادت برادر مجاهد مسعود رجوی و مادر رضائیهای شهید از مجروحین توطئه قائمشهر

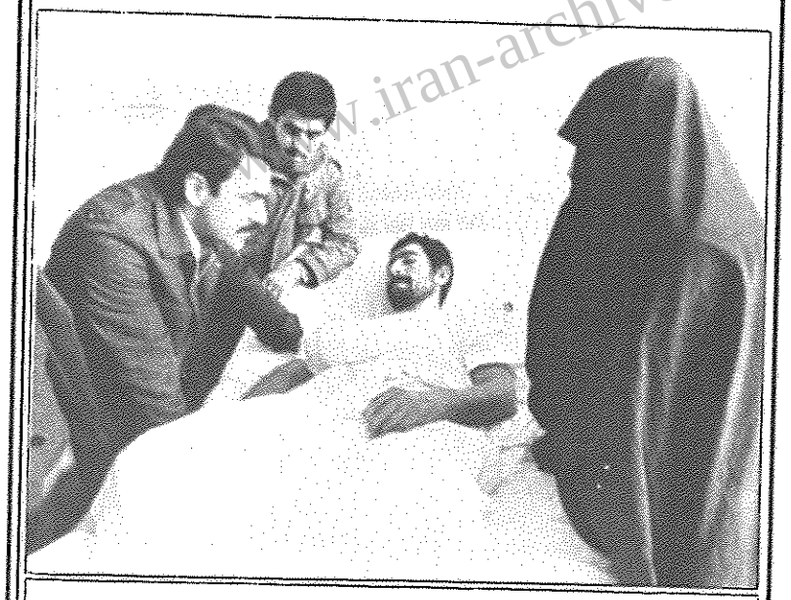

هفته‌ی گذشته برادران مجاهد مسعود رجوی و عباس داوری به اتفاق مادر رضائی‌های شهید به دیدار هواداران مجروح شده‌ی قائم شهر در بیمارستان مهر رفتند .

هواداران مجروح شده و خانواده‌های آنان از این ملاقات اظهار خوشحالی کردند .

برادر مجاهد مسعود رجوی ضمن گفتگو با مجروحین و برخی ازاعضای خانواده‌های آن‌ها در پایان کتاب میعاد با حنیف را با امضای خود به مجروحین تقدیم کرد .

زندگی‌نامه برادر یزدان حاج‌حمزه

نامزد شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه برای مجلس شورای ملی

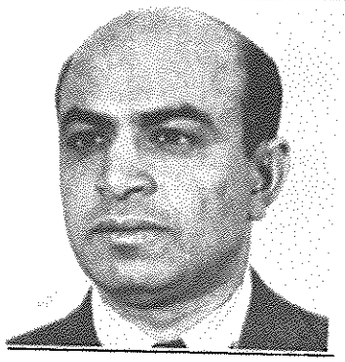

برادر یزدان حاج حمزه در سال ۱۳۱۸ در تهران در یک‌خانواده‌ی مذهبی متولد شد . تحصیلاتش را در پلی تکنیک تهران ادامه داد و در رشته مهندسی مکانیک از این دانشکده فارغ التحصیل شد .

آغاز حرکت‌های سیاسی ـ اجتماعی

برادر حاج حمزه فعالیت‌های اجتماعی ـ سیاسی‌اش را از سال ۱۳۴۰ در سازمان صنفی دانشجویان دانشکده شروع نمود . البته این فعالیتها محدود به محیط دانشکده نبود ، و در سطح شهر نیز گسترده می‌شد . منجمله در بهمن ماه ۴۱ در بازسازی سیل زدگان فیروزآباد که به علت سیل آسیب دیده بود تلاش موثری کرد . همچنین در زمینه خدمات اجتماعی برای منطقه حوادیه فعالیت زیادی کرد .

فعالیت سیاسی او در دانشکده ! سال ۱۳۴۵ در کادر جبهه ملی آن زمان خلاصه می‌شد . بعد از خروج از دانشکده به عضویت انجمن اسلامی مهندسین درآمد ، و فعالیت‌های سیاسی ـ مذهبی خودش را در این انجمن ادامه داد . بعد از اتمام دوره‌ی سربازی در سال ۱۳۴۹ به سازمان مجاهدین خلق معرفی شد . از آن تاریخ تا مهرماه ۱۳۵۰ با افراد مختلف

بقیه در صفحه ۴

شماره تلفن‌های ستاد انتخاباتی "شورای معرفی کاندیداهای نامزدهای انقلابی و ترقیخواه"

۶۴۷۰۹۱ - ۶۴۱۹۸۵
۶۶۹۱۶۲ - ۶۴۰۵۶۳

من نبودم ، دستم بود ، تقصیر اسپیم بود !!

از فردای روزی که مردم (البته مردم مجاهد و نه مردم ! ! چماق‌کش مورد نظر بعضی‌ها) در بسیاری نقاط کشور به حمایت از "مجاهدین" برخاستند و به بهای سنگین شهادت و جراحت و مشت ولگد ، بازهم نشان دادند که عوامفریبی ، ریاکاری و سالوس و اسلام پناهی کاذب دیگر اثر ندارد ، حضرات یکی یکی به صرافت افتادند ، و حالا محکوم نکن ، کی محکوم کن ! خلاصه یکی یکی افتادند به حاشا کردن که " بابا ، استغفر الله ، این چه کارهائی است که به مراکز گروهها و احتماعات و میتینگ‌ها حمله می‌کنید ؟ نکنید ، بیائید بحث آزاد کنیدو . . . "

اینجا بود که فضولباشی یاد بچگی‌ها افتاد و بازی مشهور "کی بود کی بود من نبودم" که . . . اگر درست به یادش مانده باشد با این جملات تمام می‌شد که : من نبودم ، دستم بود ، تقصیر آستینم بود ! عجبا که این موجود دوپا (بشر را می‌گویم) چقدر خوب می‌تواند رنگ عوض کند . آخر بدرجان ، مگر تو تا دیروز نبود که خلق‌الله را از "مسئولیت‌های خطیرت" می‌ترساندی ؟ و سلام و علیکت را هم بدون چماق و زـ۳ نمی‌توانستی بکنی ؟ و مگر همین روزها هم تو مسبب این اعمال نبودی ؟ آخر مرکب اعلامیه‌ی تو در قائم شهر و ۵۰ شهر دیگر که‌هنوز خشک نشده . . . !

ولی اصرار بی‌فایده است ، الّا و حاشا که حضرات زیر بار نمی‌روند و انگار نه‌انگار که خودشان آتش بیار این معرکه‌ها بودند .

آخر چه کسی از دهات این شهرها ، چماق‌دار آورد که : آی بیائید واشریعتا ، واسلاما ، دارند مشروعه را می‌برند و مشروطه را می‌آورند . . . !

نکند این چماقدارها خودشان به پای خودشان آمدند و چشم ما خطا کرد که میني‌بوس و اتوبوس‌هائی را که حامل این کار به راه انداخته بودند ، دید . پس آخر پول و غذای حمال دارها را کی تامین کرد ؟

ـ نه بابا ، مسلمان گه‌تهمت نمی‌زند ! این چه حرفهائی است ؟ اسلام‌پناهان و چماق‌داری ؟ ما و زـ۳ ! ؟ لا واالله ، آنها که طفلکی‌ها در دوران طاغوت ناخنگیر هم دستشان می‌ترسیدند بگیرند ؟ نارنج را هم مخفیانه می‌خوردند ، مبادا به داشتن نارنجک متهم شوند ! خیر ، ابدا این وصله‌ها به آنها نمی‌چسبد .

ـ نکند چماقدارها شب از "آنطرف مرز آمدند" و یکی دو روز ماندند و رفتند ؟ ولی آخر عقل چطور این‌را قبول می‌کند ؟

نکند بعثی‌ها بودند ؟ نه این هم نمی‌شود ! بعث کجا و قائم شهر و گرگان کجا ؟ !

ـ پس امپریالیسم شرق و غرب بود که این دفعه بجای موشک ، در کار ما موش‌دوانی کرده و بجای قمر مصنوعی این دفعه "چماق" هوا کرده‌اند که تصادفا روی حوزه‌های انتخاباتی مشخصی که مجاهدین در آن به اغلب احتمال برنده می‌بودند زمین نشسته ؟ ولی آخر چماق را چطور می‌شود هوا کرد ؟ خوب شاید مدعیان به اصطلاح حزب‌الله امروزی بتوانند این کار را بکنند ! نه‌بابا ، مگر می‌شود بدون اذن خدا خرق عادت و معجزه کرد ؟ نه ، این‌هم به عقل جور در نمی‌آید . . .

ـ آخر همه که می‌گویند من نبودم پس قضایا زیر سر کی‌بود و اصل ماجرا از کجا آب می‌خورد ؟ حالا که هم دزد حاضر است و هم قاضی چرا اینقدر مساله مبهم مانده ؟ آخر این که نمی‌شود هم آنطرف مرز تکذیب کند ، هم اینطرف ، هم جمهوری‌خواه و هم اسلام پناه ! هم پاسدار و هم ناپاسدار و هم مسئول آموزش و پرورش منطقه‌ی مربوطه !

پس بیائید تو را به خدا و به‌این "بحث آزاد" خاتمه‌دهیم ، اصلا "تقصیر" آستین" ابوده . آخر مگر نمی‌بینید که از توی این آستین چقدرچماق‌درمی‌آید "

از علاقمندان تقاضا می‌شود که کمکهای مالی خود برای سازمان مجاهدین خلق ایران را به حساب جاری شماره "۱۳۰۰" بانک صادرات شعبه ۴۵۹ واقع در پیچ شمیران واریزنمائید و حواله آنرا بصندوق پستی "تهران ۱۶ ـ شماره ۶۴/۱۵۵۱" ارسال‌دارید .

هفته نامه "مجاهد"
نشریه مجاهدین خلق ایران
سال اول ـ تکشماره ۲۰ ریال
آدرس : تهران ۱۶ ـ صندوق پستی
شماره ۶۴/۱۵۵۱

www.iran-archive.com